

بازرسی شد

$$\sqrt[3]{-}$$

خطی "فهرست شده"
۶۴۴۰

۲۷۵۹

۴۴۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب



خطی - فهرست شده
۶۴۴۰



۱۰۵۸

لغات

موسسه مطالعات و پژوهشهای
دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی
کتابخانه تخصصی
کتابخانه خطی
کتابخانه چاپ
کتابخانه دیجیتال

۱۰۵۸



بازدید شد
۸۱ - ۲۶
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

۲۷۵۹

۴۴۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب

مؤلف

موضوع



شماره دفتر

۵۴۴۰

۲۷۸۸۰
۱۰۵۲۱

خطی «فهرست شده»
۶۴۴۰

۱۰۵۲۱

طغیان

موسسه مطالعات و پژوهشهای اجتماعی

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

زود فهم کنند و قریب ترکیب مصنف یا نقل با الفاظ فارسی
درستی باید کرد و اگر در مسئله بحث امثل یا شرح یا نقل
کرد اندیشه بر این ضعیف حکم ملت ایشان بر این مقدار و قیو
که بر حواس مسائل متعلق و معانی این کتاب گفته بود بجای
که دست میداد نقل کرد اندیشه شد و چون مصنف در صدر کتاب
گفته است که از علوم احکام نجوم اصولی چند که نزد من
نزدیکتر بود درین کتاب جمع کردم و از اختلاف اقوال و بحث
متضاد اجتناب نمودم و در بعضی مسائل که میان قدما
اختلاف است و مصنف قوی را بر جبهه نماده یا چیزی
دیگر از خود گفته اسم او بصورت مصنف مسطور باید کرد
و اگر در حواس مسائل متعلق این ضعیف را و جبهه وی نموده
یا شد و خواهد که اسم خود را ثبت کرد اندک نا اقل تر بر کرد
و مجموع کتاب متضمن چهار مقالت است **مقاله اول**
در مدخل نجوم بر احوال کلی آن **مقاله دوم** در احکام ستی
العالم **مقاله سوم** در احکام موالید و نسا و یاسنین

وقواعد آن **مقاله چهارم** در قانون کلی و جزوی اختیار
 ضروری **مقاله اول** مشترک است بر بیست و دو باب
 و بتفصیل مشروح می آید **باب اول** در صدر کتاب مقدّم
 که از اجزاء نیست **باب دوم** در طبایع کواکب **باب سوم** در سحر
 و خوس کواکب **باب چهارم** در تذکیر و تائید کواکب **باب پنجم** در
 نهار و لیل کواکب **باب ششم** در طبایع کواکب خفیه و غریبه
 ایشان تا از اقسام **باب هفتم** در تشریح و تفسیر کواکب
باب هشتم در شرح طول و عرض و مزاج و غم و جود بعضی از
 کواکب ثوابت **باب نهم** در ذکر بروج منقلب و جسدین و ثوابت
باب دهم در ذکر بروج مذکور و مؤثرت و لیل و نهار **باب یازدهم**
 در طبایع بروج **باب دوازدهم** در انصاف و تناقض بروج
باب سیزدهم در ذکر سیوت کواکب **باب چهاردهم** در ذکر سیوت
 کواکب **باب پانزدهم** در ذکر مثلثات بروج و از باب ایشان
 و شرح تقسیم زمین بمنظرات مذکور **باب شانزدهم** در شرح
باب هفدهم در حیز و فوج و دستوریه و اثنا عشریات **باب هیجدهم**

در انصال

در انصال و انصاف و انصال و رد و قبول **باب نوزدهم**
 در قوت کواکب و استعلا بر یکدیگر **باب بیستم** در شرح
 هیوت فلک و حد تقسیم آن و مواقع کواکب در سیوت
 دوازده گانه **باب بیست و یکم** در سهام **باب بیست و دوم** در استخراج
 مستولی بروجی از اجزاء فلک البروج **باب اول** در صدر
 کتاب و مقدّماتی چند که از این چارده نیست طریقی دانستن
 علم احکام نجوم بد و چیزی باشد **اول** علم حرکات افلاک و
 حساب تقاویم و موالید و آنچه متعلق است و آن ابالات
 و صوری در توان یافت و برهان هندسی بر آن وارد است
 و هر کس که این علم داند عالم باشد با شرف علوم و پیش
 از وضع این مجموع و کتاب در علم حساب تصنیف کرد
 شد یکی از جمیع و دوم راجع بالغ نام نهاد آمد دوم
 علم افعال کواکب است و تا ثبوت ایشان در مادیون فلک غیر
 و این علم نیست که بخوبی و قیاس در توان یافت برای آنکه هر
 در این علم وارد نیست و علم ثانی موقوف علم اول است و اول

۲ در نتوان یافت بسبب آنکه هر چه در مادی
 فلک قواست مطبوع تغییر و تبدیلی پس در یک حال
 ثابت نباشند که بخیر هر امری که واقع خواهد شد از پیشتر
 خبر دهی و نیز قوس حد بر آن می بر آن وجه نرسیده است
 که جمیع امور که از تائید امتزاجات کواکب واقع شود بواسطه
 امر بخیر او در یابد لاجرم از صغوبت و رشواری ادراک
 آن بجائی رسیده است که بعضی از مردمان عالم تائید را
 دفع کرده اند و گفته اند که این عالم البته هیچ کس در نیابد
 و علماء عالم اول منکر عالم ثانی باشند و گویند درین عالم غنی
 نیست بجهت آنکه آنرا برهان نمیتوان گفت و اگر وقتی از
 اوقات حکمی درست میاید از امور اتفاقی باشد پس ما کوئیم
 که دولم اتفاق یکتووع از برهان بود و نیز نه هر چه برهان
 نتوان گفت از آن اجتناب باید نمود و دست از منفعت آن
 باز باید داشت مثلاً در تسکین صغیر دست از تسکین
 نتوان گرفت برای آنکه برهان فعال و معلوم نباشد چه این

معنی

معنی از حرم بغایت بود بلکه از عقل پس ما سنجیدیم بکار
 میداریم از خبر منفعت و از برهان او اختصار میکنیم و
 نیز بقوت مدد که در بیابیم که آفتاب گرمی و ماه تری
 میکنند و در فصول سال هوا مبدل میگردد و سردی
 و گرمی و باران بحسب اتصال آفتاب بکواکب و امتزاج ایشان میگردد
 و این چیز نیست روشن که هیچ دفع نتوان کرد با آنکه هیچ
 برهان نتوان گفت بر آن قوم که منکر علم دوم اند اختلاف
 وقوع جزویات احکام متفاوت میشوند و بسبب محبت و
 جدل آنرا بطلان برهان عالم ثانی میسازند و عیناً اند
 که از جهل ایشانست اما اعتقاد باید که چنان بود که این
 عالم تجربه و قیاس در یافته اند پس بعضی از آنکه جمیع
 حکما بر آنند و اتفاق کرده باشند ما را نرسد که بخلاف
 آن چیزی کوئیم بعضی که بر اختلاف اند بر ما آن بود که
 متابع قولی باشیم که قیاس و بظاهر نزدیکتر بود و اتفاقاً
 اجساد بکنیم از خبر آنکه چون ما را طبع ستارگان و قوتها

ایشان در ذی‌عالی معلوم باشد و بر توانی و اثر ایشان
 باشیم چنانکه از گرمی آفتاب و تری ماه گفته و هم چنین
 مزاج و قوت دیگر کوکب پس اگر کسافی که بقوت حدس
 تاثیر امتزاجات کوکب در یابند و بیشتر از کون اعلا می
 دهند مثلاً از هوا گرم و سرما و باران یا احوال مولودی
 در سعادت و نحس و اخلاق و فضائل و ذایل مرتبه
 عظیم و منزلتی رفع باشد اما منفعت این علم آنست که
 چون اهالی سود سیر در فصل زمستان بدفع سرما
 مشغول شوند و مردم گرم سیر در فصل تابستان بدفع
 گرمی اگر حادثه مذکور علتی باشد آنقدر علت باشد
 آن مشغول باید بود تا صحت و اعتدال مزاج حاصل
 و اگر قوت ضعیف از قوت علت بود علت بر طرف
 ضد افتد و اگر قوت علت زیاد باشد علت هنوز با
حوادث دو نوع باشد خاص و عام اما خاص چنانست
 که در مولود شخصی اقتضاء غلبه حرارت کند اگر او

در فصل زمستان در فصل تابستان
 در فصل زمستان در فصل تابستان
 در فصل زمستان در فصل تابستان

خنک

خنک مداومت نماید بآنکه زمان آن حرارت زیاد
 شود یا از صاحب قوتی تصور زحمتی کند و چند مدت
 مخفی شود تا آن در گذرد پس در هر دو حال دفع حرارت
 کرده باشد اما عام چنان بود که نفوذ بالله هوا و لای
 فاسد شود در بخوری عام و دواء تمام از آن متولد
 گردد و اکثر مردمان آن بغیر هر که طبعی هوا را کشوند
 یا بتدریج دولتی ظهور دولتی دیگر باشد در هر دو
 حال مدافع نمیتوان بود اگر خیر باشد و اگر اینست که
 در صدر کتاب خوانستیم یا در کنیم **باب دوم** در طبیعت
 ستارگان ستاره آفتاب گرم و خشک است اما خشکی کمتر
 از گرمیست و ماه سرد و تر است و تری زیاد از سردی
 چنانکه اجسام را متغیر گرداند از خشکی بتری و از تری
 به قوت و زحال سرد و خشکست اما تری زیاد از خشکی
 و مرغ گرم و خشکست و از افراط خشکی محذوق است و
 گرم و تر است اما گرمی زیاد از تری و زهره گرم و تر است

سرد

امانی زیاده از کوی و عطارد عتوج است با هر کوب
 که بوند دطبع او کوبد و اگر هیچ کوب اتصال نکند بطبع
 آن برج باشد که در وی بوده یا طبیعت صاحب آن خانه
 و او کوی هوایی است و انگیزند بادهاست **باب بیوم**
 در صعود و غوس کواکب مشرقی و زهره و اسعدین
 گویند مطلق بجهة آنکه مزاج ایشان معتدل است
 یعنی موافق طبع حیوانات و زحل و مریخ را تخمین گویند
 مطلق بجهة افراط طبیعت زحل را در برودت و مریخ را
 در پیوست و تیرید و تسلیم و تسلیم سعدان و از
 مقدار نزو مقابله و تریع نخس و عطارد اگر با اتصال سعد
 باشد صعود بود و غس خاله و این و اگر هیچ کوب اتصال
 نباشد سعادت و غوس است و شوق صاحب بیت باشد
باب چهارم در تدبیر و تائیت کواکب قمر و زهره
 مؤنت اند از کثرت رطوبت مزاجشان و آفتاب زحل
 و مشرقی و مریخ مذکور اند و عطارد مشارک هر دو برای

آنکه

آنکه فعل او در رطوبت و پیوست مساوی است اما
 تدبیر و تائیت چون قیاس با آفتاب کنند که مشرقی مذکور
 باشد و مغربی مؤنت و اگر قیاس با مریخ کنند هر کوب که
 میان و هم و طالع یا نظیر او باشد مذکور بود و در دو
 دیگر مؤنت **باب پنجم** در لیلی و فحاری کواکب مشرقی و
 لیلی اند بجهة کثرت رطوبت مزاج و آفتاب و مشرقی فحاری
 بجهة حرارت مزاج و عطارد مشارک هر دو و جنس باشد
 پس اگر مشرقی بود فحاری باشد و اگر مغربی لیلی و زحل
 و مریخ که جوهر ایشان مفسد است زحل از برودت و مریخ
 از پیوست زحل را روزی فحاره اند بجهة حرارت روز
 و مریخ را لیلی سبب رطوبت شب تا هر دو معتدل
 گردند پس کوب مذکور فحاری باشد و کوب مؤنت لیلی
 مکر مریخ که بخلاف اینست **باب ششم** در طایع کواکب
 بحسب قرب و بعد ایشان با آفتاب و قمر آن وقت که از
 اجتماع در گذرند تا بتوزیع اول رسد طالع رطوبت باشد

و از توبیح تا استقبال فاعل حرارت و از استقبال تا توبیح
 و دوم فاعل پیوست و از توبیح دوم تا اجتماع فاعل برودت
اما کوکب علوی بعد از احتراق تا اول رجوع بطول
 باشند و از اول رجوع تا مقابله آفتاب فاعل حرارت
 و از مقابله تا اول استقامت فاعل پیوست و از اول
 استقامت تا احتراق فاعل برودت **اما** کوکب علی از
 احتراق دوه تا وقت رجوع فاعل رطوبت باشند و از
 اول رجوع تا احتراق ضعیف فاعل حرارت و از احتراق
 رجوع تا اول استقامت فاعل پیوست و از اول استقامت
 تا احتراق دوه فاعل برودت و چون در وقتی که افعال
 کوکب متضاد افتد حال هوا متلون باشد و اشکال مختلف
 در هوا ظاهر شود بحسب مزاجات و غلبه قوت فاعل
 پس در آن زمان حکم بر یک جزو دشوار توان کردن
 چنانکه آنکه کمیت قوت و ضعف کوکب در آن وقت
 مد رک نکرده **باب هفتم** در تشریق و تغریب کوکب

مد رک

اگر طلوع کوکب پیش از طلوع آفتاب باشد مشرق باشد
 و اگر بعد از غروب آفتاب غروب کند مغرب بود و حد
 تشریق و تغریب کوکب علوی شصت درجه باشد و هر
 چهار و پنج درجه و عطار در اریست و پنج درجه و این
 هر دو نهایت بعد کوکب سفلی است از آفتاب **باب هشتم**
 در شرح طول و عرض و مزاج و عظم و حقیقت بعضی از کوکب
 ثابت و ستارگان ثابت بسیارند و هر یک مزاجی کوکبی
 یاد و کوکب متغیره باشند و فاعل کوکبی که در عظم ثالث
 فاعل او معظم تر باشد پس کوکبی از ثوابت در حقیقت
 طالع یا عاشر مولودی افتد یاد در حقیقت طالع ابتدا
 امری معظم یاد در حقیقت موضع نیرین یا موضع السعاده
 عطایای نور که دهد از جنس طبعات آن کوکب بسیارند و ثابت
 بر مزاج او باشد و اگر ثابت کوکبی قاطع ختم آن سعادت بخور
 کند و اگر تسبیر طالع یا هلال و مولودی بموضع کوکبی قاطع
 در سال عمر صاحب مولود را قطع کند و همچنین اگر تسبیر

طالع ابتدای دولتی باشند آن دولت را قطع کند و اگر
در امری ضروری قریب آمد و ند طالع اختیار نماید کوب
حاجت آن ستاره شوان که دیدند همان کوبی باشد که در آن
که مزاج کوب حاجت بود تا مطلوب حاصل شود اما مواضع
سی و پنج کوب از ثواب در اول سال سیصد و شصت
و یک بنزد جردی و مزاجات و غنم و جومات و آنچه از
ایشان قاطع است در این کتاب یاد کردیم تا اگر بعد از وضع
کتاب در تاریخ بگریزید که مواضع کوب معلوم کنند
در یکسال که بعد باشد بجهار نیمه و در هر ده سال
نه دقیقه و در صد سال یک درجه و سی دقیقه بر مواضع
هر یک افزایند تا مواضع ایشان در زمان مطلوب معلوم
گردد **کتاب الحقیق** در حال که نه از غنم ثالث شمالی بر مزاج
زحل و زهره **عین الثور** در ثور که هم از غنم اول جنوبی
بر مزاج مریخ قاطع **نیم راس الخیل** در ثور که هم از غنم شمالی
بر مزاج مریخ و عطارد قاطع **نیم راس الخیل** در ثور که هم از

غنم

غنم ثانی شمالی بر مزاج مریخ و عطارد قاطع **نیم راس الخیل**
در جوزا که هم از غنم شمالی جنوبی بر مزاج زهره و
عطارد قاطع **متکلی الیمن الجوزا** در جوزا که هم از غنم اول
جنوبی بر مزاج زحل و عطارد قاطع **متکلی الیمن الجوزا**
در جوزا که هم از غنم ثانی شمالی بر مزاج زحل و مشتری
الوسط المنطق در جوزا که هم از غنم ثانی جنوبی بر مزاج
زحل و مشتری **المقدم البیصر** در جوزا که هم از غنم اول جنوبی
بر مزاج مشتری و زحل **العیتوق** در جوزا که هم از غنم
اول شمالی بر مزاج مریخ و عطارد **متکلی الیمن الجوزا**
که هم از غنم ثانی شمالی بر مزاج مریخ و عطارد **شعری بیانه**
در سرطان که هم از غنم اول جنوبی بر مزاج عطارد و زحل
از مریخ **راس التوأم المقدس** در سرطان که هم از غنم ثانی شمالی
بر مزاج عطارد **راس التوأم المورق** در سرطان که هم از غنم ثانی
شمالی بر مزاج مریخ **المقلقب** در سرطان که هم از غنم
شمالی بر مزاج مریخ و مریخ قاطع **متکلی الاسد** در اسد که

جنوبی

از عظم ثانی شمالی بر مزاج زحل و اندکی از مرغ قاطع
قلب الاسد در اسد نو از عظم اول شمالی بر مزاج
 مرغ و اندکی از مشتری قاطع بر مرغ قد مانند مصنف
 بر مزاج مشتری است و اندکی از مرغ و قاطع نیست
 منکب است بلی بواسطه آنکه متقل مان اسم قاطع بر
 قلب الاسد انداخته بودند مصنف ذکر آن کرد **القرص**
 در سنبله است رد از عظم اول شمالی بر مزاج زهره
 و زحل **السکک الرابع** در میزان ۷ از عظم اول شمالی بر
 مزاج زحل و عطارد **الاکلیل** در میزان ۸ از عظم
 بر مزاج زهره و عطارد **السکک الخامس** در میزان ۹
 اول جنوبی بر مزاج زهره و اندکی از عطارد **قلب القمر**
 در که ۱۰ از عظم ثانی جنوبی بر مزاج مرغ و اندکی از مشتری
 قاطع **الثلاثا الحیمة** در قوس ۱۱ از عظم ثانی جنوبی بر مزاج
 شمس و مرغ قاطع **عین الری** در قوس ۱۲ از عظم ثانی
 بر مزاج زحل و عطارد **النمر الواقع** در جدی ۱۳ از عظم

اول

اول شمالی بر مزاج زهره و عطارد **النمر الواقع** در جدی
 نو از عظم ثانی شمالی بر مزاج مرغ و مشتری **قمر الحیمة**
 در دلو ۱۴ از عظم ثانی بر مزاج زهره و عطارد **منکب**
الفرس در حوت ۱۵ از عظم ثانی شمالی بر مزاج مرغ
 و عطارد قاطع بر هرگاه که تسبیح بلی از دلائل عمر شود
 بموضع یکی از کواکب قاطع که بر عمره شد رستل اثر شدی
 بر آن مولود ظاهر شود و هر کوی که بمسئد الراس موضعی
 نزدیکتر بود فعل او در آن افق ظاهر تر باشد والله اعلم
 و جدول مواضع کواکب ثوابت و عظم و جهات و مزاج
 هر یک بنوعیست که در صفحه دیگر ثبت شده است

در بروج مذکور و مؤنث و لیلی و فحاری همانند کواکب است
و ثور و مؤنث هر برتر است تا آخر و بروج مذکور فحاری اند
و مؤنث لیلی بجمه آنکه قوت بروج مذکور در روز باشد
و مؤنث در شب پس شش بروج مذکور فحاری باشد و شش
برج مؤنث مانند کبر و تائیت بهوت شش بروج باشد
مثلا طالع مذکور و تالی مؤنث و باقی بر بقیاس مانند کبر
و تائیت را با افق چنانست که از عاشر تا طالع رابع
مذکور گویند و از طالع تا رابع رابع مؤنث و از رابع تا
سابع رابع مذکور و از سابع تا عاشر رابع مؤنث خوانند
باب یازدهم در طبایع بروج حال و اسل و قوس باشد
آفتابی اند و مزاج ایشان گرم و خشکست بر طبع صفراء
و ثور و سنبله و جدی مثانه خاکی اند و مزاجشان سرد
و خشکست بر طبع سودا و جوزا و میزان و لولمه و هوا
و مزاج ایشان گرم و تر است بر طبع خون و سرطان و
عقرب و حوت پانی اند سرد و تر بر مزاج بلغم و بر بروج

آفتابی

آفتابی و هوایی مذکور باشند و بروج خاکی و آبی مؤنث
باب دوازدهم در انصال و تساوی بروج و اجزای آن
اگر شش بروج میان دو جزو افتد که صد و هشتاد و سه
باشد آنرا نظر مقابله گویند و اگر چهار بروج افتد که صد
و بیست و سه باشد تثلیث و اگر سه بروج که نود و سه
باشد تربیع و اگر دو بروج که شصت و سه باشد تسدیس
و قطر مقابله تمام دشمنی است و تربیع نیم دشمنی و تثلیث تمام
دوستی و تسدیس نیم دوستی اما تناظر دو نوع است
مساوی الطالع است و مساوی النهار و نوع اول چنانکه

مساوی	المطالع	دو نقطه بعد ایشان
حمل	حوت	از اعتدال مساوی بود
ثور	دلو	سال دهم درجه حمل با
جوزا	جدی	و یک درجه حوت یا پنجم
سرطان		ثور یا بیست و ششم دلو یعنی
میزان	سنبله	بعد یکی بر توالی روج و در
عقرب	اسد	بر خلاف و توالی چنانکه درین
قوس	سرطان	

۱۰
نظر

دقی در کمال قوت بود که بعد میان کوکب و درجه
شرف از پیش و پس کمتر اند این هم کوکب و چون شرف
موضع عشر و علواست مقابله او موضع هر طر و دل
بود **باید** در مثلثات در باب ایشان وقت و جهت
مثلثات چنانکه بروج دوازده کا در چهار قسم مساوی
الاضلاع قسمت کرده اند و هر یکی را شده نام نهاده اند
بدان طریق که در پیش معلوم شد از آتشی و خاکی و بادی
و آبی و آنچه از زمین معمور است چهار قسم کرده اند
عمارت در عرض از خط استوا باشد تا عرض **باید** و در
از اقصی عمارت مغرب تا اقصی عمارت شرق و از اقصی
و هشتاد درجه باشد از دور فلک و پیش از آن بروج
جواب خالقات معور بوده است ابتدای طول را از
آنجا کوده اند پس وسط عمارت موضعی بود که طولانی
نود درجه باشد و عرض **باید** ثانیه پس اگر فرض
کنیم که در خط مستقیم که بر وسط عمارت بگذرد و یک

ستاره

بناوید

بناوید و قاعده قطع کند هر آینه آنچه از زمین معور
باشد چهار قسم شود پس ربع غرض جنوبی را که
طول کمتر از نود درجه و عرض کمتر از **باید** بود و ربع
غرض شمالی را طول از نود درجه بود و عرض زیاد
باید بود و ربع شرقی جنوبی را طول از نود درجه
نود درجه بود و عرض نیل **باید** بود و ربع شرقی
شمالی را طول زیاد از نود درجه بود و عرض زیاد
باید بود و ربع شرقی جنوبی را طول زیاد از نود
درجه بود و عرض کمتر از **باید** بود چنانکه در دانه
ثبت شد اما خداوند آنرا شش آتشی در طوابع نهاد
آفتاب و مشنوی اند
و در طوابع لیلی مشنوی
و آفتاب و شریک ایشان
و حال و ربع شرقی شما
میسو باست بمثلثه می گوید و خداوند آنرا شش خاکی در

کثر

در طالع نهاده زهره و قمر اند و در طالع لیلی قمر
و زهره شریک ایشان مریخ و ربع شرقی جنوبی
منسوب است بشکله مذکور و خداوند ایشان را
در طالع نهاده و عطارد اند و در طالع لیلی
عطارد و زحل و شریک ایشان مشتری و ربع غربی
جنوبی منسوب است بشکله مذکور و خداوند آن
شکله آبی در طالع نهاده مریخ و زهره اند و در
طالع لیلی زهره و مریخ و شریک ایشان قمر و ربع غربی
شمالی منسوب است بشکله مذکور مصنف میگوید
که بعضی از قدما در شکله آبی بروز زهره را مقدم
داشته اند و صواب آنست که مریخ را مقدم دارند
چند وجه و بطلمیوس شرکت شرکا را طرح کرده است
و هیچ وجه معلوم نمیشود که مقدمان شرکت شرکا
بجهت اعتبار بکار داشته اند **فصل** احکام چوب
عالم را چوبها را قسمت کرده اند چنانکه در پیش گفته شد

خواستند

خواستند که بروج منقلب را هر یک بطرف از اطراف
ساکن نسبت کرده باشند پس چوب را به شرق نسبت
کردند و میزان را بطرف مغرب و سرطان را بطرف شمال
و جدی را بطرف جنوب و هم چنین دگر و باین
یا یک کوکب منسوب کرده اند چنانکه آفتاب و زحل را
مشرق و قمر و مریخ را به مغرب و زهره را بطرف جنوب
و مشتری را بطرف شمال و عطارد را شریک هر چهار
گردانند اند پس احکام شرقی و وسط عمارت را از برج
حمل و آفتاب و زحل کرده اند و احکام غربی و وسط عمارت
را از برج میزان و قمر و مریخ و احکام شمالی و وسط عمارت
را از سرطان و مشتری و احکام جنوب و وسط عمارت را
از جدی و زهره و الله اعلم **باب شانزدهم** در حدود
کوکب در ریاب اختلاف بسیار کرده اند آنچه مشهور
تر است حد و در بطلمیوس مصریان و هندوان و کلدانیان
است اما بطلمیوس میگوید در آخر کتابی فرموده شمس

هر طرفی باو

ایرجد و دیافتم پس بر وجهه محل اعتماد بناسد
اما حد و دهند بستی برتن کبر و تانیث بروج و کوا
رصد و دکلانین بستی بر مشقات و از باب آن رعد
مصریان ستم اهل و زکار است باجماع و از این
نظای و توتیسی نبود بلی همین قدر از قواعد کلی آن
توان دانست که نیرین در بر قیامت در بنامه اند با
چنانکه در این جدول مسطور است والله یعلم

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

باب هفتم در خیر و فرج و دستوری و اتق عشره
اما خیر چنان باشد که کوکب مذکور در و ز فو الارض
باشد و در شب تحت الارض کوکب مؤنث خلاف این

مکر

مکر متوخ که در شب فوق الارض باشد و بر وز تحت الارض
و اما فرج چنان باشد که عطارد و زحل در طالع و قمر
در سیوم و زهره در پنجم و متوخ در ششم و آفتاب در
نهم و مشتوی در یازدهم و مقابله فرج نرج باشد
و اما دستوری به چنان بود که کوکبی در یکی از دو خانه
خوبتر باشد و بعد از آفتاب یا قمر همان مقدار باشد
که بعد میان خانه آن نیز و خانه آن کوکب هم چنان
زهره در ثور بود و قمر در سرطان یا حوت و بطیوس
این را کاهی مولجه خوانند است و کاهی اناره و اما
دستوری به نزد جعفر چنان بود که کوکبی در یکی
از او تا د باشد و او را خطی بود از خانه یا شرف
و کوکبی دیگر حال او هم چنین باشد بوی ظاهر بود شاد
زهره در میزان باشد و زحل در طالع و زحل در جدی یا
زحل در میزان بود و عاشر و مرغ در جدی و قوت تا
کوکب باین نوع ظاهر تراست از خیر و فرج و دستوری به

و زحل در و وارد هم

باشد که در پیش گفته و اما اثنی عشریه چنان باشد
 که هر چند درجه و دقیقه که کوکب از اول برج قطع
 کرده باشد در دوازده درجه ضرب کند و حاصل را بر
 بیست و هشت کثیر و بهر یک عدد مقسوم یک برج از اول
 برج موضع کوکب طرح کنند آنجا که عدد سپهری شود
 و اثنی عشریه اگر کوکب باشد مثلاً طالع برج قوس مبرمه
 در ۱۴ ضرب کردیم حاصل آمد ۱۹۸ بر ۲۸ قسمت کردیم
 پیرون آمد ۷ از قوس آغاز کردیم و بر ۲۸ عددیم تا رسید
 به برج میزان به اندازه درجه یعنی چون خوانند که کوکی
 یا جزوی از اجزاء فلک که مجموع برجی باشد اثنی عشریه
 او را بداند بر هر طریقی توان دانست پس اگر کوکی در
 اثنی عشریه کوکی دیگر بود چنان باشد که بآن کوکب
 ناظر است و اگر در اثنی عشریه خانه بود چنان باشد
 که بآن کوکب ناظر است و اگر در اثنی عشریه خانه بود
 چنان باشد که در آن خانه بود مثلاً طالع برج قوس

باشد

باشد بدرجات مذکور و مشهوری و قوس بوده
 درجه اثنی عشریه مشهوری بهمانی که در اشاعه ماضیه گفته
 شد در برج عقرب بود باین ۶ درجه مشهوری بر
 وضع تقاییم اثنی عشریه دوازدهم طالع بود اما طریقی
 دانستن وضع اثنی عشریه چنانست که بدانند که
 هر برجی بود دوازده قسمت کرده اند و هر قسم را
 به برجی کرده اند و مبدأ از برج موضع کوکب کرده
 اند **باب هشتم** در اتصالات و انصرافات و تقاریر
 جمع و رد و قبول اتصالات کوکب پس یکدیگر در طولانی
 هشت نوع باشد مقارنه و دو تسدیس و دو تزییم
 و دو تثلیث و مقابله و ابتداء اتصال و قی باشد که بعد
 میان کوکب سریع و کوکب بطی مساوی نصف جرم هر دو
 کوکب و آخر اتصال غیر حکم دارد و اما حقیقت اتصال
 آنگاه بود که درجه و دقیقه هر دو مقابل یکدیگر باشد
 و هر چند که بعد میان ایشان کمتر از نصف جرمی میشود

مهر

تاثير آن اتصال قوی تر میگردد و چون از یکدیگر بکند
هر چند که زیاده میشود ضعف تر میشود و پیش از
رسیدن کوکب سریع بحقیقت اتصال بطی اتصال گشته
و چون از او در گذشت تا نصف جرمین انصاف و چون
از نصف مذکور در گذشت اتصال ماد و نوع دیگر
از اتصال یکی تا ظاهر مطالعی گویند و دیگر تا ظاهر
طول زمانی چنانکه در باب دوازدهم گفته شد اما
نقل چنان بود که کوکب سریع از اتصال کوکب بطی منفصل
شود و پیشتر از آنکه بمحل اتصال رسد بکوکی دیگر
سوند پس بود کوکب اول بکوکی ثانی متصل کند مثلاً
مرخ در محل باشد و مشتری در سنبله و زهره در جزایر
منصور از تسلسل مرخ و مطالع مرخ مشتری پس
نور مرخ مشتری نقل کند و این بجای اتصال باشد
میان مرخ و مشتری اما جمع چنان بود که دو کوکب یا
زیادت بیکدیگر ناظر باشند و کوکب ثانی نور هر را

اورا سابر به

جمع

جمع کند مثلاً مرخ در محل باشد و مشتری در سنبله
و زهره در جزایر و هر دو ناظر بر محل وارد جزایر پس
زحل نور هر دو را جمع کند و این بجای اتصال باشد
میان مرخ و مشتری اما قبول چنان بود که کوکب
سريع از خانه یا شرف یا حد یا مثلثه کوکب بطی
بگویم متصل شود و این را قبول تام گویند و اگر از خانه
یا شرف یا حد یا مثلثه خود بکوکی بطی سازد قبول
باشد اما غیر تام و اگر کوکب در خطی از خطوط یکدیگر
باشند قبول کامل باشد و اگر از خطوط خویش بیکدیگر
ناظر باشند آن اتصال مقبول بود و اما غیر تام و اگر کوکب
در خطی از خطوط خویش و بیج کوکب متصل نیاشد مقبول
باشد در آن مقام و اگر در موضعی بود که او را در آن
مقام خطی نباشد غریب بود اما در چنان بود که کوکب
مستقیم بکوکی راجع یا محذوق شود و بجهة آنکه چون
کوکب راجع یا محذوق باشد اتصال قبول نکند اما در

۱۰

بود که بصالح بود که بفساد و اما در مصالح چنان
 باشد که کوکب مستقیم از خطاهای خویش یا از و تالی
 بکواکب راجع یا محترق شوند و چون اتصال رو کند
 ردی بصالح باشد اما در بفساد چنان باشد که کوکب
 از موضع غریب یا وبال یا بصوت یا از ابوالنور بکوی
 راجع یا محترق شوند و چون اتصال مد کوکب
 کند ردی بفساد باشد اما مقدار جسم کوکب از پیش
 و از پس نیست شمس **فصل** در حال مشرق
 مرغ **زهره** در عطارد **باب نوزدهم** در
 قوت کواکب و استعمال بویکدیگر قوت کواکب از سه
 نوع باشد ذاتی و عرضی و مسمودی اما قوت ذاتی
 چنان بود که کوکب در خطی از خطوط خویش باشد
 و قوی تر از خانه خود است پس شرف پر مثلثه
 پس حد پس وجه و این قول مطلق است اما در امور
 سلطنت شرف قوی تر از بیت باشد و هم برین

همه

قیاس

قیاس در دیکو نمود برای آنکه کوکب چون در خانه باشد
 شبیه کسی بود که در خانه خویش جایگاه امن بود و در شرف
 شبیه آنکه در عز و مملکت و احکام را ندان باشد و در مثلثه
 شبیه کسی که در میان دوستان و خادمان و انصار باشد
 و در حد شبیه کسی که در میان خویشان و نزدیکان باشد
 و در وجه شبیه کسی که در صنعت خویش مشغول باشد
 و بیلاست روزگاری گذران و در فوج شبیه آنکه کسی
 در موضعی منزله شادی کند و در خبر شبیه آنکه کسی در
 میان اجاب و کسائی باشد که او را شناسند و اگر عا
 باشد در فلک اوج خویش یعنی بعد میان او و میان اوج
 بر توالی بود درجه بود یا کمتر بود و یا سریع التییر باشد
 و در استقامت یا مشرق بود یا عرض و شمالی صاعه باشد
 هم از قوت ذاتی شمرند اما قوت عرضی چنان بود که کوکب
 در دوتد یا مانع التوتد بود و قوی تر از همه خانه ها **طالع**
 بود هم پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس نهم پس ششم

پس سیوم بودیم پس هشتم و هم اعتقاد بر ششم و دوا
 نباشد و این قول بطلانست و در امور مملکت عاشر
 قوی تر از طالع بود و باقی بر این قیاس و اگر کوکب در
 خبر یا فرج بود هم از قوت عرضی شمرند اما قوت سعاد
 چنان باشد که کوکب سریع بگوئی سعد پیوندد یا
 بوی پیوندد پیوندی یا قبول یا محصور بود میان
 کوکب سعد اما در مولود احوال تن درستی و قوت
 نفسانی که عقل است و تمیز و نیکی رای و استقامت احوال
 از قوت های ذاتی پدید و حال رفعت و جاه و مرتبت از
 قوتها عرضی و حال مال و توانگری از قوتها سعاد
 و اگر در صورت مولودی اکثر کوکب از قوتها ذاتی و
 عرضی و اتصالات مسعود یا نصیب باشد صاحب مولود
 سلطانی بزرگ قدر باشد و اگر زمان نبوت بودی
 پیغمبر و اگر بخلاف این بود صاحب مولود به غنی روز
 کوری تیره رای بود و باشد که از حد انسانیت پیرو
 بود

بود

بود و بر تبت جوالی رساند **فصل** استعلام کوکب
 دو نوع باشد اول آنکه کوکبی در دهم یا در یازدهم
 کوکبی بود و یازدهم در قوت کمتر از دهم بود و دوم
 بعد کوکب از زوایا فلک تدویر کمتر بود از کوکبی دیگر
 که پیکر یکتو توان کشد **باب بیستم** در بهوت فلک و
 مواضع کوکب در مراکز **طالع** دلیل قوت تکمیل وجود
 مولود و مبادی کادهاست و از این جهت بر خانه را
 خانه تن و زنده گانی گویند **طالع** خانه مال و معاش و
 اعوان خوانند و نیز امور مستقبل و کفایت احوال
 از بر خانه توان دانست **سیوم** دلیل اخیرهای موافق
 طبع و قوت باز بود و از این جهت خانه برادران و خوا
 و اقربا و سفر نزدیک و نقل و نحو یا خوانند و خانه
چهارم دلیل است بر امار مولود و از این جهت پدر
 و پدران قبایل و املاک و عقار و عواقب امور خوانند
 و خانه **پنجم** دلیل است بر تصرف احوال از این جهت

خانه فرزندان و رسول و اجداد و هدا یا و انتفاع ^{املا}
 و اکثر و شرب و شادی خوانند و خانه **ششم** دلیل است
 بر افتخار و عظمت و عارضه که بوجود رسد از این جمعه خانه
 آفات و امراض و عید و خدم خوانند و خانه **هفتم**
 دلیل است بر اضداد که متعارض قوت طالع شود
 و مقابله کند از این جمعه خانه اضرار و زیان و ازواج
 و شرک خوانند و خانه **هشتم** دلیل است بر عدم و باطل
 کشتن چیزها از این جمعه خانه خوف و موت و موارث
 و احوال زیان و غم و حزن خوانند و خانه **نهم** دلیل است
 بر انتقال احوال و نقل از مقامی بمقامی دیگر از این جمعه
 خانه سفر و دین و نبوت رای و تمیز خوانند و خانه
دهم دلیل است بر غلبه قوت از این جمعه خانه حکم
 و عمل و جاه و رفعت خوانند و خانه **یازدهم** دلیل است
 بر مصداقت و انسانیّت و نیل و سعادت از این جمعه
 خانه سعادت و دستان و برادران خوانند و خانه

دوازدهم

دوازدهم

یازدهم دلیل است بر مخالفت و معاندت و
 غم کردن دشمنان و حیوانات از این جمعه خانه دشمنی
 و بد بختی و غم و اندوه و مخالفت و زندان و حیوان
 بزرگ خوانند و قوت و ضعف بیوت در مقدم گفته
 شد و چون خانه پهل راست هفتم خانه جد بود
 و ششم خانه عم و باقی بر این قیاس **فصل** اهل علم
 اجماع کرده اند که چون بعد میان کواکب یا سر و چهر
 مرکب بتوالی زیادت از پنج درجه باشند آن کواکب **یازدهم**
 در دوازدهم آن خانه باشد و اگر کمتر از پنج درجه بود
 و آن خانه باشد و این معنی در جمیع مرکب نشان داده بود
 و این چیز نیست که بخوبی دریافته اند و بس و اگر در مقام
 بعید است و مصنف بگوید هیچ وجهی ندانم که آنرا
 محتمل سازم جز بخوبی ناقل گوید که این زنجیر از جویبار
 وضع گردانند تا به سهولت معلوم شود طالع برج
 ماه و قمر در سبیل و یدیه برجیست و بتوسعه در حکم

و مریخ در سبیل ط به برجیست در چهارم و
 بتسویه در پنجم و آفتاب در قوس الح به برجیست
 در هفتم و بتسویه در هشتم و عطارد در قوس زه
 به برجیست و بتسویه در نهم و سهم الساعده در
 دلو به نهم به برجیست در نهم و بتسویه در دهم و راس
 در جدی به برجیست در نهم و بتسویه در نهم
 و بقی درجات سهام و کواکب زیاده و ثواب بر این

شاذ عشر	طالع	شاذ
در این جدول کواکب و درجات در خانه‌ها درج شده است.		
در این جدول کواکب و درجات در خانه‌ها درج شده است.		
در این جدول کواکب و درجات در خانه‌ها درج شده است.		
در این جدول کواکب و درجات در خانه‌ها درج شده است.		

باید بدینست در سهام سهم دلیلی است که از دو دلیل

بر یک چیز دلالت کند مگر آن آورند نادلیل آن چیز یکی
 باشد و احکام آسان توان کرد چنانکه احکام بیوت
 که هر چیزی را یک دلیل است و سهام بسیار است اما
 آنکه قوی تر از همه بود و از وی مستغنی توان بود سهم
 الساعده است که دلیل مال و سعادت باشد و سهم الخیب
 که دلیل است بر عقاب و دین و خبر دادن چیزهای پیش از وقوع
 اما طرقتو است که سهم الساعده در طالع بخاری چنان
 که موضع آفتاب را از موضع قمر نقصان کنند و بقی را
 بر خبر و طالع افزایند و در طالع لیلی جزو قمر از نمود
 شمس نقصان کنند و بر جزو طالع افزایند مثال طالع حمل
 ۷ درجه و آفتاب در قوس ۷ درجه و قمر در دلو ۷ درجه
 بعد میان آفتاب و قمر بر توانی پنجاه و پنج درجه بود بر
 درجه طالع افزودیم تا شصت و پنج درجه شد و سی
 درجه برای برج حمل و سی درجه از برج برج ثور طرح کردیم
 ماند پنج درجه از برج جوزا این موضع سهم الساعده است

و بعد میان جزو طالع و سهم السعادة بر توالی همان مقدار
باشد که بعد میان آفتاب و قمر اگر ولادت نهاری باشد
و اگر لیلی بود مساوی بعد میان قمر و آفتاب و اما استخراج
سهم الغیب بخلاف سهم السعادة است و استخراج سهام
دیگر چنانکه در طوابع لیلی و نهاری بعد میان صاحب
بیت المطلوب و بیت بر توالی بکلیه و بر جزو طالع افزاید
چنانکه در ایر گفته شد مگر سهم الاب که در طوابع نهاری
بعد میان آفتاب و زحل بر توالی باید گرفت و در طوابع
لیلی بخلاف توالی و سهم الام بروز از نه روز تا آخر بر توالی
و شب بخلاف توالی و سهم البروج الرجال بروز و
شب از شمس تا زهره و سهم النورج النساء و دیگر سهام
مثلاً سهم المال و سهم الولد و سهم المرض و سهم السفر
و سهم العمل و سهم الاصل و سهم الاعداء چنانکه در متن
گفته شد **باب بیست و دوم** در استخراج مستوی بر جزوی از
اجزای فلک البروج چون خواهیم که مستوی بر جزوی از فلک

بآخره

بروج را
نظر

بروج را بدینم نظر کنیم با دایره خطوط آن جزو هر
کوکب که خط بیشتر داشته باشد و مستوی بود اما
طریق دانستن کمیت خطوط آنست که خداوند خانه
بها خط دهند و خداوند شرف را سه و خداوند
مثلاً اول را دو و خداوند مثلاً ثانی را یک خداوند
حد یکی و اگر صاحب خط در خط خودش باشد خطوط
او مضاعف شود چنانکه اگر صاحب بیت در خانه خود
باشد او داشت شهادت باشد پس جمع کنیم هر شهادت
را آنکه شهادت بیشتر بود و مستوی بود و نزدیک
ان جزو باشد و آنکه شهادت او نزدیک بود شهادت
مستوی نزدیک مستوی باشد و اگر شهادت چند
کوکب مساوی یکدیگر باشند صاحب خانه را مقدم
مقدم باید داشت و اگر صاحب خط در خانه خویش
بود با آنکه شهادت او نزدیک بود او را مستوی باید کرد
بجهت آنکه او مثل کسی باشد که دو استحقاق داشته باشد

خطم

آن خاندان داشته باشد **شمار** طالع حامله در چرخ
صاحب خاندانست چهار شهادت دارد و آفتاب
که صاحب شرف است سه شهادت دارد و از جهت
آنکه صاحب شرف دوم است یک شهادت و زهره
که صاحب حد است یک شهادت پس مستولی برین جزو
آفتاب باشد بجهت آنکه او را شش شهادت است **فصل**
بر بر قیاس مستولی نماید کرد و مقاتله او را باین ختم کرد
والحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسول محمد و آله
مقاله دوم در احکام سنی عالم و این مقاله ششم
است بر دوازده باب **اول** در مقدمات **دوم**
در کیفیت احوال جمع طبقات الناس **سوم** در حوائج
که بصواب زمین افتد **چهارم** در فتنه و حرب **پنجم** در
و با و بیماری **ششم** در کرم و سوما و باد **هفتم** در آبا
هشتم در زحف **نهم** در کسوفات **دهم** در دلالت
علامات هوا **یازدهم** در قزاقان **دوازدهم** در

صلحت شش است
دو شهادت دارد
و شش می که

ادوار

ادوار **یازدهم** در مقدمات احوال عالم عالم علوی
دلیل باشد بر احوال عالم سفلی شرف بر شرف و هبوط
بر هبوط و صعود بر صعود و اخفاء ظاهر بر اخفاء
ظاهر و صعود بر صعود و رجوع بر رجوع و هر یکن
قیاس در جمع احوال که بر شرفیم هر یک تعذری
دارد **فصل** جمع اصوار عالم سفلی مطیع عالم علوی
اند که دمان مطیع عقرب و مازان مطیع شجاع و
دزدان سبابی مطیع اسد و باقی بر این قیاس و اصحاب
طلسمات بتواریک حوله کواکب مطلوب شکلی شبیه صوت
مقصود رسم کردند بشرط چند دیگر چنانکه در
کتاب طلسمات مسطور است و از آن اثری عظیم یافتند
فصل اگر طالع سال رجبی ثابت بود و حکم تمام آن سال
بر آن کنند و اگر و جسدین بود حکم نصف اول سال
از طالع رجب و نصف آخر سال در طالع حریف و اگر منقلب
بود احکام چهار فصل از طالع صوفی و فصل رجب کنند

فصل طالع ابتدای دولت و مدد معلوم نمیشود پس
در آن سال که مدت یاد دولت ظاهر شده باشد طالع سال
و مواضع کوکب در وقت تحویل معلوم کنند و آنرا در ایام
مدت یاد دولت خوانند و از آن احکام را در آن سال حکام
خلفا و سال طین از طالع موالد یا طالع جلوس
یا طالع دخول بلد از بهر ولایت باید کردن **فصل**
موضع در اجتماع و امتلا و ترمیم با آفتاب مراکز
خوانند **فصل** اگر کوکب سعد راجع یا محترق باشد
سعادت اندک دهد و غمخوار مقبول باشد در
موضع خویش هیچ شری از او حادث نشود **فصل**
او تاد دلیل ظهور و قوت امور و اتمام است مایل الا تاد
دلیل ظهور و قوت است و میام یاد اسد و زایل
الا تاد دلیل بر چیزها گذشت و دخول و خفا است
باب دوم در کیفیت احوال جمیع طبقات اسما معلوم
است که تحویل سال وقتی باشد که آفتاب با اول ثانیة حال

رسد

رسد و طالع آن وقت طالع سال عالم باشد و طالع
رسیدن آفتاب با اول بروج منقلب طالع فصول باشد
و در باب تقدم معلوم شده است که اگر طالع سال
برج ثابت بود حکم همه سال بر آن باشد و اگر وجه
بود یک نیمه از طالع ربع و یک نیمه از طالع خریف و اگر
منقلب بود هر فصل را بر طالع آن فصل و فصل ربع بر
سمال و صیف بر سرطان و خریف بر میزان و شش برج
فصل معظم احوال سال بر طبیعت کوکبی بود که
قوی تر باشد در صورت طالع سال یعنی بمقتضای
ذاتی و عرضی و انصالی **فصل** حال غایت از طالع و
ساخته و قمر نکرند و حال ملوک و سال طین بروز
از آفتاب و شب از قمر و وسط السیما و خداوند و بتد
و حال وزرا و اهل قلم و عمال و تجار از عطارد و حال
اهل ورع و صلحا و ادیان از مشتری و حال اهل سوات
قدیم و پیران سال خود ده و قلعه نشینان از زحل و

حالا صلح و شکوایان از مرع و حالا زنان و مطربان
 و خادمان از زهره و حالا اصحاب اخبار و رسولان
 از قمر **فصل** از بصورت طائفه از زمره ایشان بگوئی
 که دلیل ایشان باشد نظر باید کرد و در وقت غروب سال
 یا فصول اگر قوت ذاتی با نصیب بود اکثر آن سال یا
 فصل طائفه منسوب علیه تردد است و هیچ مزاج
 باشند در روزگار با من سلامت گذرانند و اگر قوتها
 عرضی داشته باشند جاه و قدر آن طائفه مرتفع گردد بر
 دیگر طائفه غلبه کنند و اگر قوتها انصافی داشته باشند
 اموال و اسباب تمام حاصل کنند و اگر بضد این بود بخلاف
 این حکم دارد **فصل** نظر کنند از بصر مال و معاملات
 و سود و زیان و رحمت بخانه دوم طالع و صاحب و سهم
 السعادة و اشتراک ایشان بصاحب طالع و قبول کردن
 بر یکدیگر **فصل** در وقت حلول آفتاب با اول بصرها
 متقلب اگر صاحب شرف بموضع شرف ناظر باشد جا

آن طائفه

آن طائفه که بگویند ناظر منسوب باشد بگویند
 و پایه ایشان مرتفع گردد و خیرات بسیار در آن
 فصل از ایشان در وجود آید **فصل** اگر صاحب سهم
 السعادة و سهم الغیب و ارباب شلثات ایشان در
 موصی بگویند و از اشکال دوسنی متصل بگویند
 و الا باشد بر چیزی عام و اگر بضد این بود بخلاف
 این بود **فصل** سهم الغیب دلیل است بر رحمت و
 رای و تدبیر ملوک و سلاطین پس اگر در موصی
 نیکو و کواکب سعد ناظر وی باشند و کواکب خس
 از وی ساقط دلیل باشد بر حسن تدبیر و شهادت
 رای ملوک و سلاطین و اگر بخلاف این بود بر ضد
 این **فصل** اگر کوکی یا چند کوکب در سهم طالع سال
 یا فصول باشند و در آنجا خطی داشته در آن سال
 مردمان رغبت سفر بسیار کنند و اگر مرع در سهم
 بود مردمان را در حرکت آورد اما راهها محفوف باشد

فصل اول تعلق زحل دارد و دوم با قناب و سوم
بمطار و چهارم بشتی و پنجم بزهره و ششم بمرور و هفتم
بمخ اما از قول فارسیان اول زحل و دوم بشتی
و باقی بابر قناب پس اگر حال کوکب بنکو بود حال اقلیم
منسوب علیه بنکو باشد و اگر فاسد بود حال اهل آن
اقلیم بد باشد **فصل** اگر مخ از برج آتشی بطور عدایت
ظاهر باشد با قناب یا بنحو انداختن خانه او ملک را از جنت
مشرق مکر و همدست و اگر در برخی هوای بود از
جانب مغرب و اگر در برخی خلکی بود از جانب جنوب
و اگر در برخی آبی بود از جانب شمال **فصل** در جبهه طالع
سال و کواکب سیاره در آن وقت تفسیر یابد که چنانکه
در هر شبان روزی بخواه و در دقیقه و هشت ثانیه که
حرکت وسط بکو و زده آفتاب است بر مواضع ایشان یابد
افزود و بحد رسیدن تیرات بحرم و شعاع سعد
و خسیس حکم یابد **فصل** ابتدا دولت و ملک

نیست

نیست چنانکه از پیش گفته شد پس رسالی که آن
دولت با آن ملت ظاهر شد باشد طالع و موضع
صاحب طالع و مواضع ندین معلوم کنند و بعد یک سال
شمار یکدیگر بر بر مطالع مواضع ایشان افزایند طالع
بطلع و کوکب را بطالع افتخار ایشان هر یک را
بطلع خویش مقوسر گردانند پس اگر انتقاء تفسیر یکی
از دلایل موضع کوکب محس قاطع رسد ملکی از ملک
آن دولت وفات کند یا بزرگی از اتباع آن دولت بپوش
اگر تفسیر یکی از دلایل که در وقت تحویل سال دولت
قوی حال زبر بوده باشد ملک وفات کند و اگر تفسیر که موضع
قاطع رسد در اصل ضعیف بوده باشد بزرگی از آن
دولت فوت بود **فصل** اگر در وقت تحویل سال عالم کوکب
در برج انتقاء طالع دولتی باشد مردی بزرگ از آن
دولت خانه که از جنس آن باشد وفات کند مثلاً اگر
زحل بود پری و اگر مشتری بود وزیر یا عالمی و اگر

مرغ بود لشکر کشی یا امیری و اگر آفتاب بود سروری
 و اگر زهره بود خاتونی و اگر عطارد بود پیری و اگر ماه
 بود بزرگی از اهل بیت پادشاه **باب سوم** در حوادث
 که از هوا و زمین افتد اگر مرغ در عاشر یکی از طالع
 ابتدآت بود یعنی طالع سال یا فصول یا اجتماع یا استقبال
 سقوط شهاب و روشنائی در هوا بسیار ظاهر شود
 و اگر عاشر برج هوایی باشد قویتر بود و اگر عطارد
 مقارن یا مقابله او بود قویتر باشد و اگر قمر بمقارن
 یا مقابله یا تریج او بود قویتر باشد **فصل** اگر زحل
 در چهارم یکی از ابتدآت بود دلیل بر زلزله و خوف
 باشد و اگر چهارم برج خاکی باشد قوی تر بود و اگر عطارد
 مقارن یا مقابله او بود قویتر باشد و اگر قمر بمقارن
 یا مقابله یا تریج او بود عظیم تر باشد **فصل** اگر مریخ
 یا زحل صاعد باشد در فلک اوج خویش آن حادثه قویتر
 باشد مریخ زاد در شمس و نیاز که در زحل را در زلزله

فصل

فصل اگر چهارم یکی از طالع ابتدآت برج ارضی
 باشد و مرغ در وی بود و صعود از وی ساقط و عطا
 متصل دلیل باشد بر زلزله و ظهور آتش از زمین
 و قمار و معادن **فصل** اگر دهم یکی از طالع ابتدآت برج
 هوایی بود و کوکی محس در وی باشد و قمر بمقارن او
 محسوس بود دلالت کند بر وقوع حادثه در هوا مثل
 ذوزابند و ظهور سرب و اشغال اینها **فصل** اگر چهارم
 یکی از طالع ابتدآت برج ارضی باشد و کوکی محس
 در وی بود و قمر بمقارن محسوس باشد دلالت کند بر
 زلزل و فرود فتن زمین **باب چهارم** در فتنه و حرب
 مقابله مرغ و زحل که نزدیک طالع تحویل سال بود
 دلیل باشد بر فتنه و حرب خاصه که در او تار باشد و
 زمان وقوع فتنه و حرب وقتی بود که تسبیح مرغ بخورد
 و تد رسد یا تسبیح و تد بخورد یکی از د و محس یا تسبیح
 یکی از د و محس سد و سیوا بخورد در همد و زمی بخام

وند دقیقه و هشت ثانیه باشد بر موضع جزو سایر
 باید افزود چنانکه در پیش گفته شد **فصل** اگر مرخ
 در زمان طالع ابتدائات در تحت الشعاع بود دلالت
 کند بر فتنه و حرب در آن سال یا فصل خاصه چوب
 مرخ در وند بود و آن بوج شغل بود **فصل** اگر در وقت
 تحویل یکی از ابتدائات مرخ در ربع یا مقابله آفتاب
 بود و مرخ در ربع شغل بود دلالت کند بر خروج
 حوارج و فتنه و آشوب **فصل** اگر مرخ ساله را باشد
 و در ربع فاسد یا غریب راجع شود و هیچ سعدی بود
 نظون کند دشمنان انگیزه شوند بر ملوک و فتنه و حرب
 واقع شود **فصل** اگر مرخ بهسم السعاده و سولم الخصب
 از شکل دشمنی ناطق بود دلالت کند بر وقوع فتنه و حرب
 و قتل و غلبه و زدن و راه زمان **فصل** اگر در وقت تحویل
 ابتدائات جزو آفتاب را بر جزو سابع نقصان کند آنچه
 بر جزو آفتاب افزاید حاصل موضع حرب دوم باشد بر

اگر

۳۷
 اگر مرخ بمجاسد یکی از این دو قسم باشد دلالت کند
 بر فتنه و حرب خاصه آنکه مرخ در بوج آتشی **فصل**
 اگر بوج انتها طالع و عاشر مولود ملک شغل انتها
 طالع و عاشر جلوس را یا انتها طالع و عاشر دخول
 بلد موافق وندی از او تا طالع ابتدائات باشد
 و بخوست مرخ نخوس گردد دلالت کند بر فتنه و
 اضطراب **باب** **فصل** در ویا و بیماری طالع تحول
 سال یا فصول و طالع اجتماع یا انشال مقدم و صاحب
 هر دو و موضع قدر زمان این دو تحویل دلیل باشد
 بر احوال صحت و مرض و سلامت و وباداران سال یا در
 آن فصل پس اگر دلایل مذکور در وقت تحویل سال
 یا فصل مسعود باشند دلالت کند که در آن سال یا فصل
 بخوری کم بود و مردم بر مرکب طبعی میروند و اگر بخور
 باشد بخلاف این بود **فصل** اگر خداوند طالع سال
 یا فصل یا اجتماع یا انشال یا فصول متصل باشند بخداوند

استلا

سادس یا فضل یا اجتماع یا امثال **فصل** از فصل اول و قمر
مخوسر بود دلالت کند بر باد بهادی بسیار در آن سال
یا فضل و اگر بصاحب ثامن متصل بود دلیل کثرت مرک
بود و جنس بهادی از طبیعت کوکب بود و زحل دلالت
کند بر امراض و مر و تزلزل و اسهال و استفراغ و عذر
ارحام و تب سرما و سپهر و هر علتی که از سردی متولد
شود مشتری دلالت کند بر سکه و تشنج و صلع
و درد کلو و دل و شش و هر علتی که از غلبه باد متولد
مریخ دلالت کند بر تب دایم و شطوط الغب و سقوط
جبین و درد جگر و معده و آمدن خون از شکم و
هر علتی که از افراط حرارت متولد شود زهره بر د
کرده و سرین و **نور و ابرام** و هر علتی که از افراط **نور**
متولد شود و دار و رتبه کند عطارد دلالت کند
بر جنون و ذهاب عقل و سواس سوداوی و صرع
و صفر و هر علتی که از افراط بهوست متولد شود

و فصل

و فصل آفتاب شبیه بفصل مریخ بود و فصل قمر شبیه
فصل زهره باشد **فصل** اگر در وقت غروب طالع بناد
زحل بطور عدوت سهم العیب و سهم السعادة باشد
دلالت کند که در آن سال یا فضل مرک بسیار باشند
جنس امراضی زحل **باب هشتم** در کرما و سرما و باد
و انصواف قمر از کوکی و اتصال او بکوکی که خاند هر دو
مقابل یکدیگر باشند آن اتصال را فتح اسباب خوانند
مثلا انصواف قمر از زهره و اتصال او بمریخ یا انصواف
او از مریخ و اتصال بزهره یا انصواف از مشتری و اتصال
بعطارد و یا از شمس و زحل یا انصواف قمر از زحل
فصل بروج هوائی و آفتاب و مشتری و عطارد
بر حجاب ستارگان باری اند و اگر زحل در غروب سال
در مثانه ناری باشد دلالت کند بر نقصان کرما و مریخ
در انجاء برین بادی کرما و اگر زحل در مثانه ارضی بود دلالت
کند برین بادی سرما و مریخ بر نقصان سرما و اگر زحل

در شانه هوائی بود دلالت کند بر نقصان کرم و مرغ
 بر بادنی کرم و اگر ز حال در شانه مائی بود دلالت کند
 بر بادنی سرما و مرغ بر نقصان سرما **فصل** اگر دو
 کوکب یا هوسه کوکب باری در برج هوائی مجتمع شوند
 دلیل یادهای صعب باشد **فصل** اگر مرغ در برج هوائی
 باشد یا در نزدیکی تحویل سال یا فصل اجتماع با استقبال
 تحویل به برجی هوائی گرده باشد دلالت کند بر جستن
 بادهای سخت و گردیدن ابرها و احوط ظهور آتشها در
 هوا و اگر بر تیر و حبه باشد دلالت کند بر آمدن بادهای
 سود یا هدم بناها و اگر مشرقی بود دلالت کند بر جستن
 بادهای نیکو الا آنکه از بادهای زحلی قویتر باشد و اگر
 زهره بود دلالت کند بر جستن بادهای لطیف اما اگر
 عرض کوکب شمالی باشد یا در جانب شمال و اگر جنوبی
 بود یا در جانب جنوبی **فصل** اگر در آن وقت که
 آفتاب در جویا باشد و قدر در برج قوس رود بادهای

رحم

وزد

وزد دلیل باشد بر آنکه در **فصل** سال باد خوش یا شفت
 وزد و اگر بادهای سخت آید در ثمان سال بادهای
 ناخوش زیان کار وزد و اگر در ثمان هوا حرکت
 نکند در آن سال باد مکنز آید **فصل** اگر در حال در برج
 هوائی یا مائی باشد دلالت بر سرما و میغ و بخ بند
 ابرهای تارنیک و اگر مرغ بود دلالت کند بر کرم و سود
 و نقصان آنها و خشک شدن عیون و اگر مشرقی بود
 دلالت کند بر جستن بادهای خوشتری هوا و اگر
 زهره بود دلالت کند بر آمدن بادهای خوشتر از این
 و تری هوا و اگر عطارد بود دلالت کند بر جستن بادهای
 معتدل از هر جهت **فصل** اگر در وقت حلول آفتاب
 در برج سرطان و مرغ مشرقی بود دلالت کند بر
 کرم و اگر در حلول آفتاب در برج ارضی زهره مشرقی
 باشد دلالت کند بر شدت سرما **فصل** اگر در حال در
 برج ارضی باشد و قمر از مقارنه او منصرف شود دلالت

جری

کند بر شدت سرما و افتادن برف در وقت
 خورش و اگر از مقابله مرع مصروف شود و مرع در
 برج ناری بود دلالت کند بر شدت کرماد در وقت
 خورش **نص** اگر فتح الیای نزدیک مراکز باشد دلیل
 کند بر آنکه مدلول آن فتح الیای ظاهر شود مثلاً
 اگر فتح الیای از مرع و زهره باشد غم و باران و اگر
 از **نص** و آفتاب بود کرماد و تابستان و سرما در **ستان**
 و اگر از قمر و زحل بود سرما و باران در وقت خورش
 و اگر در وقت کرماد بود بر نقصان کرماد و خوشی هوا
 و اگر از مشتری و عطارد بود برجستان و باران و **نص**
 فضول و ذکر مراکز در مقدمه رفته است **نص**
هفتم در غم و باران بروج باران شش ای اسد
 و دلو اند و کواکب باران زهره و قمر و عطارد **نص**
 اگر خداوند یکی از طوالم ابتدائات کوکی از کواکب
 باران بود و در برج باران باشد و یکی از دو کواکب

زحل

دیگر

دیگر بوی ناطر بود دلالت کند بر بسیاری باران
 در وقت خورش و اگر صاحب یکی از طوالم مذکور
 باشد دلیل بود بر باران کی و میغ و تادیکی هوا و اگر
 عطارد بود دلالت کند بر جستن بادهای و گردیدن
 ابرها و باریدن باران آنکه اگر زمان و اگر در زمان
 باران باشد تادیکی و آمدن بادهای با غم **نص** **نص**
 عطارد از برجی به برجی دلالت که حرکت در هوا بحسب
 آن زمان بدید آید و اگر یکی السیر باشد دلیل میغ و
 تغییر هوا باشد و اگر در این اوقات قمر بتوان زهره
 دسد در برجی باران هوا بصایت تغییر بود و بارانها
 بر دوام آید اگر وقت باران باشد و اگر نه وقت باران
 بود دلیل تلون هوا باشد **نص** اگر قمر از خانه عطارد
 زهره پیوندد دلیل باشد بر آنکه ابرها بسیار گردد
 و باران کی باشد خاصه چون عطارد مقارن زهره
 باشد **نص** حلو کواکب باران در برجها بارانی دلیل

کثرت باران بود اگر در زمان باران باشد و اگر
 زمان باران نبود دلیل باد و غبار و تاریکی باشد
نص اگر فتح البانی در نزد یکی بر آن اتفاق افتد دلالت
 کند بر آمدن باران و باد بهر کوفت الباب مشرقی
 و عطارد بود بادها و اگر از مرغ و زهره بود غم و باران
 و اگر از نیرین و زحل بود کرم و سوما و اگر یک در
 وقت **نص** اگر صاحب طالع اجتماع یا استقبال از انصاف
 یا نقل یا جمع بصاحب سابع شوند دو در آن وقت
 فتح البانی دست دهد دلالت کند بر آمدن باران در آن
 فصل اگر وقت باران باشد و اگر تابستان بود بر شدت
 کرم و اگر زمستان بود بر شدت سرما و اگر بهار بود
 بر آمدن باد **نص** معنی شدت در زمان باران
 دلیل کثرت باران است خاصه چون در برج بارانی بود
 و کوهی از دو کوه باران بوی ناطر بود و اگر در غیر برج
 باران باشد و کواکب باران از وی ساقط باشند دلالت

باشد

باشد براندگی باران **نص** اجتماع کواکب در محوت
 دلیل است بر زیاد شدن آبها تا آن حد که مضوت
 رسانند در عالم **نص** اگر در وقت تحویل سال یا فصول
 قمر زیاد باشد در تفسیر باین دیک بود با اجتماع یا
 استقبال یا صاعد باشد بفلك اوج و آن بعد از شمس
 اول شمس بود تا مقابله و بعد از تریسم دویم شمس بود
 تا اجتماع دلیل باشد بر زیاد شدن آبها در آن سال یا فصل
 با اجتماع یا استقبال و اگر در دو ربع مؤنث بود بخلاف
 این بود **نص** اگر صاحب طالع سال عالم مرغ بود و کواکب
 از برج آبی دفع کنند و بر او در عاشر طالع سال یا
 میان عاشر و طالع بود در برج آبی دلالت کند بر غلبه
 آبها و زشت ترین آن وقت بود که مرغ راجع بود یا
 بخوست و اگر زحل بر بر صفت باشد و هابط بود در
 فلك اوج بهترین دلیل کند و اگر مشتری باز هابط یا فطر
 بر بر صفت باشد هم دلالت کند اما اگر از مرغ و زحل

و مضرت کمتر است **باب هشتم** در نوحه دلایل
کثرت و قلت طالع اجتماع با املاء مقدم است بر
تغویب سال یا فضل و صاحب طالع و قمر و هر چه بر طالع
اجتماع یا استقبال که در هر سال باشد اما آنکه پیش از
تغویب سال یا فضل بود و قویتر باشد **فصل** بروج
خاکی دلالت کند بر ماکولات و هر چه از زمین روید
و بروج آبی هر چه از آب خیزد و بروج آتشی نیز و نقره
و جواهر و بروج بادی بر غلام و کنیز و کوسندگان و
فصل در حال دلالت کند بر عقاید و هر چه سیاه بود و
شتری کند و وجود مرغ و حیوانات که غل از آنها
و حلاوة و بنبه و زهره شریک و بود در بر حمله اما زهره
تنها دلایل بر نقره و حلی و عطاریات و غلام و کنیز و
مرغ بر جویب نیز و آهن و سلاح عطار در بوز و چیزها
منقوش و مصنوع اما رنگها تا تمام و قمر شریک زهره
و آفتاب شریک عطار در بزرگ و کوب که قویتر باشد

صاعد

صاعد بود در افلاک خویش و اقوی بعضی در صورت
طالع آن چیز که بدان کوب تعلق داشت باشد غرض
و کران باشد و اگر کوب ضعیف و هابط بود در
افلاک خویش و اقوی در لول و خوار و از آن شود **فصل**
اگر مشتری را در طالع آمد کوبی متصل شود یا زهره
پسوند و صاحب رابع سلیم باشد از ماضی صاحب
ثانی مسعود باشد از صاحب طالع آن سال یا فضل نفع
تاریخ باشد و اگر بضد این بود حال بخلاف این بود
فصل اگر قمر بعد از اجتماع یا استقبال بروج پسند
و او صاعد باشد بنگار و ح و تد ویر دلالت کند بر
کرانی نوح و قویتر آنکه باشد که عطار در معانج او غلبه
و چیزی که کران شود از جوهر بروج زحل باشد از خاک
و آبی و بادی و ناری اما صعود زحل در فلک تد ویر
باید که مستقیم بود از آن جهت که نصف صد و بیست
روز بعد آورده است و این مقدار ایام از وقت استقامت

اجتماع یا استقبال مقدم
بر اخذی و صاحب طالع

ز حال باشد تا وقت احتراق تقرب **فصل** اگر خداوند
 طالع سال در یکی از اوتاد باشد و زاید بود در سیر
 دلالت کند بر مزایای نوح در آن سال و اگر بعد از خداوند
 سال کوکی چند دیگر را و تاد باشد و زاید در سیر
 چهارم که دارد بهر اگر در طالع باشد در ربع اول
 و اگر در عاشق بود در ربع ثانی و اگر در سابع بود در ربع
 ثالث و اگر در رابع در ربع آخر **فصل** قمر یا صاحب اجتماع
 و امتلا هر کدام که قویتر باشد نگاه باید کرد اگر در
 طالع بلا عاشق یا حاد یا غنی یا خامس بود و زاید در سیر
 یا در شرف بود یا متصل کوکی که حال او چنین باشد دلیل
 کند بر مزایای نوح و اگر در هفتم یا چهارم بود یا کوکی
 متصل باشد که او درین خانه باشد و مقبول در نوح
 خویش نوح زیادت نشود اما طلب کنند و اگر مقبول نباشد
 طلب نکنند و اگر در سیوم یا ختم بود و مقبول باشد نوح
 از آن شود و کاسل گردد اما سبب و دوائی از مقبول

دسبب

و سبب عزیزی و کوائی بها از موضع نیکو و اگر بخلاف
 این بود بضد این **فصل** اگر مشتری دلالت کند بر
 ارزانی خاصه که ضعیف حال بود و ز حال دلیل بر کوائی
 خاصه که قوی حال بود و قوت صعود و کون اوتاد
 دلیل غر و غلا باشد و بودن در خطوط خویش و
 مقبولی دلیل طالب و دوائی **فصل** اگر مشتری بر
 اوتاد طالع سال یا فصول قوی حال باشد مثلا صاعد
 بود و اقاله که خویش و در و تدی بود از اوتاد طالع
 و در خطی بود از خطوط خویش و مقبول دلیل طالب و
 دوائی بود **فصل** اگر مشتری بر اوتاد طالع سال یا فصول
 قوی حال باشد مثلا صاعد بود و اقاله که خویش و در
 و تدی بود از اوتاد طالع و در خطی از خطوط خویش
 دلالت کند که آن چیز که مدلول آن کو باشد عزیز
 و کوان بها شود و اگر باین قوتها سریع السیر باشد
 بخایت کوائی رسد و بطی السیر باشد نوح برقرار ماند

و اگر ناقص السیه باشد بزم بگاه **باب نهم**
در کسوفات مطلوب در کسوفات هفت چیز است
۱ مکان وقوع تائیر ۲ مقدار زمان تائیر ۳ وقت
معهله تائیر ۴ افعال تائیر ۵ قابل تائیر ۶ کیفیت تائیر
۷ مدد و معنوع تائیر اما مکان وقوع تائیر شهرهای
باشد که برج کسوف طالع آن بلاد بود یا شهرهای
که منسوب باشد باشد برج کسوف و این معنی افریاد
سالم باشد از بهر آنکه طالع بناء شهرها معلوم نیست
پس نظر کنیم به برج کسوف که از کدام شد است و کدام
ربع زمین را بوی منسوب کرده اند و شهرها معتبر
در آن ربع کدام است پس بطریق محلی که بهم تائیر کسوف
باشد و بعد از آسای آن شهرهای که قدیم منسوبان
برج کرده اند چنانکه بعد از این یاد کرده شود بر شماریم و
در طالع صریح شرط که در برج کسوف نگاه داریم اما اگر
کسوف در برج ناری باشد تائیر در آن نواحی کند که

شرق

۳۴ مشرق و شمال است و آن زمین ترک و شاش و نرغانه و خوا
و طبرستان و بلخار و خزد و دوس و ارمنیه باشد و دیگر
شهرهایی که طول آن زیاد از ربع دور بود و عرض
آن زیاد از **۱۰** باشد اما اگر کسوف در برج
خاک باشد تائیر در آن نواحی کند که بسیار شرق و جنوب
است و آن بلاد هند و جزایر مجا با ختلا و آسای
زمین سند و مکران و قطعه از خراسان و فارس و کما
و ارض بحرین و عمان و بادی عرب و این است و دیگر
شهرهایی که عرض کمتر از **۱۰** بود و طول زیاد از
ربع دور بود اما اگر کسوف در برج هوئی باشد تائیر
در آن نواحی کند که در میان جنوب و مغرب است و آن
شهرها حبشه و سواحل مغرب و زمین مغرب با سرها و
و بحر شام است و دیگر شهرها که عرض آنها کمتر از **۱۰**
۱۰ بود طول کمتر از ربع دور باشد اگر کسوف در
برج مائی باشد تائیر در آن نواحی باشد که بسیار

مغرب و شمال است و آن شهرهای اندلس و مراغه
و در بحر و رومیه و ریگ و حلاله است و دیگر شهرها
که عرض آن زیاده از ۳۰ و طول آن از ۱۰ ربع
دور باشد اما شهرهایی که قدما بر روح قیمت کرده اند
حلاله عراق و از ریاحان و ارمینه و فارس و مدینه و فلسطین
و بلاد شام و نوره و عمان و ماه الکوفه و ماه البصره و
بابل و کردستان و طرسوس و جوزا و دیلم و جبال و مصر
و رقه و بحر جان و موفان و قزوین و اسکندریه و سوا
ارمنیه صغری و صبیح با شرقی خراسان و مرو و
دوبلا و افریقیه و یرم و برونی و یاس در بند ثقور است
سُخ و طرسوس و آنچه طوابع آنست و بنیاب و و طوس
و شرق خراسان و زمین بختگان تا آنجا که نهایت آبادی
است و آنجا که ارمینه در دنی بابل انواب سنبله
جزیره و بلاد موصل و حرامه و بلاد دسوله که آنرا نفوذ
مصیبه گویند میزان کرمان و سجستان و کابل و

منسوب

مخزن

فخارستان و بلخ و هرات و ناصیه مغرب و معبد
تا ختند عقرب زمین همان و باد یغریب نایم و طبع
و قوس و دی قوس بخداد و اصفهان و شهرها و روس
خیمه و بلاد دینی جدی شهرهای هند و ستار و جت
و مکران و سند تا مولتان و تاعمان و اهواز و بلاد دکان
و غور و دکن و کوه و سرله و نواحی آن و شهرها و قطیان
و اریزین سند آنکه بطرف مغرب است و پشت حجاز
تلخند حوت و نگاه ببر و بلاد دخر و سوس و نواحی
بلاد و کرد این مملکتهاست که در قدیم به بروج دوازدهگانه
منسوب کرده اند و در کتابها نوشته و هر کس بخوبی بنویسد
و در معلوم کند که بشهری که در وی ساکن است بنیاب
که داند که منسوب بکدام برج است و چون انجمن را دانست
حکم کردن آسان بود اما هر یک ساعت مستوی که آفتاب
منکشف شود یکسال شمسی تا ثواب کند و قمر یکماه پیش
که برآید از ابتدا و کسوفین تا انتهای ساعات مستوی بدان

اصول که گفته شد مقدار زمان تاثیر باشد شال
خواستیم که بدانیم که آن خسوف که در شب بکشد بیرون هم
شهر و بقعه است اثنی و سبعمه عری واقع شده
است زمان تاثیر چه مقدار باشد ساعات جماعه خسوف
- **الف** زمان تاثیر بدان قیاس که من کور شد بیرون
آوردم بوده دو ماه و سیزد روز و اما وقت معظم
تاثیر دانستن بر وجه است که وسط کسوف و در جزو
طالع باشد معظم تاثیر شود و در اول زمان تاثیر بود
اگر در جزو سابع بود معظم تاثیر در آخر زمان تاثیر
بود و اگر در موضع دیگر بود مطالع وسط کسوف از
مطالع طالع کسوف نقصان کنیم آنچه بر آید بر اجزاء
ساعت جزو کسوف قسمت کنیم آنچه بیرون آید در نصف
سراسر جماعه زمان کسوف ضرب کنیم حاصل ساعات
ابتداء کسوف باشد تا وقت معظم تاثیر آنچه بر آید
در کسوف یک ساعت یکسال باشد و در خسوف یکسال

یکماه

مؤثر

یکماه بود شال در خسوف مذکور مطالع جزو
خسوف را که بود **ب** از مطالع طالع خسوف که بود
ج نقصان کردیم ماند **د** بر اجزاء ساعات جزو
خسوف که بود **ه** قسمت کردیم بیرون آمد **و** **الف**
در نصف سراسر زمان تاثیر که بود **ز** ضرب کردیم
حاصل آمد **ح** این یکماه و پانزده روز باشد که چون
از ابتداء خسوف یکدیگر در وقت معظم تاثیر باشد
طریق دیگر ساعت مستوی گذشت از شب تا وقت خسوف
نقل ساعات زیادتی کردیم شد **ط** در ساعات
جماعه خسوف ضرب کردیم حاصل آمد **ی** بر قسمت
کردیم بیرون آمد **ث** این یکماه و پانزده باشد موافق
عمل اول اما فاعل تاثیر کوکی باشد که مستوی بیرون
کسوف و طالع کسوف و اگر چند کوکب در شهادت مقادیر
باشند خداوند بوج کسوف را مقدم باید داشت پس
شد که مستوی فاعل کسوف بود و شریک او کوکی بود که

شماره
۵۴
۵۵
۵۶

بر
از

در

او در بروج کمتر از خط مستوی باشد و کوکی از ثواب
 که در درجه کسوف یا درجه طالع کسوف یا درجه طالع
 کسوف بود و کوکی که مشرق باشد یا نزدیک به مشرق
 و کوکی علوی اگر مقیم باشد پس برین ترتیب وقت
 باشد که فاعل کسوف یک کوکب بود و وقت باشد که
 چند کوکب باشد از تخمیره و ثواب اما قایلان تاثیر می دانند
 و منسوبیات برچی بود که کوکب فاعل در وی باشد یا بر
 صورتی از جمله هفت و هشت صورت ثواب که فاعل
 در آن صورت باشد یا از صورت که کسوف در آن صورت
 جزو باشد یا طالع یا عاشر بروج کسوف بود پس اگر
 کسوف در جود باشد یا سنباله یا میزان یا دلو یا بر
 نصف اوله قوس که بر صورت نشانند واقع باشد تاثیر
 در انسان کند و اگر در حال باشد یا نزدیک در حد کسوف
 چهار پایان سم شکافته اند واقع شود تاثیر در کاه و
 کوسند کند و اگر در حوت یا سرطان باشد که بر صورت

حیوان

حیوان آبی اند واقع شود تاثیر در حیوان آبی کند
 و اگر در عقرب که بر صورت حشرات زمینی است
 واقع شود تاثیر در کژدم و سایر حشرات ارضی کند
 و اگر در اسد که بر صورت سیاح بیابانی است واقع
 تاثیر در شیر و پلنگ و دیگر دوان و سیاح کند و اگر
 فاعل کسوف در برجی ارضی باشد تاثیر در نباتات
 کند و اگر در بروج هوایی بود تاثیر در انسان و کاه و
 کوسند کند و اگر در بروج آبی بود تاثیر در حیوان
 آبی کند و اگر در بروج آتشی باشد تاثیر در زرد سیم و
 معادن و جواهر کند و اگر در بروجی باشد که بر صورت
 از جمله صورتهای بیابانی با وی طلوع کند که از آنست
 بشکل حیوان بیابانی کرده باشند و عوض کوکب فاعل
 باشد دلالت بر منزلت و حصف بود و اگر عوض جنوبی
 بود دلیل بر امان و سیلاب عظیم و اگر در اعتدال برچی بود
 تاثیر در شکوفه ها و میوه ها و نباتی کند که در فصل فساد

پیرون آید و هم در آن فصل بد رجه بلوغ رسد و
 اگر در انتقال ب صغی بود تاثیر در میوه و نباتاتی کند که
 در فصل تابستان بکمال رسد و از آن منفعت بینند
 در آن فصل و اگر در اعتدال آخری بود تاثیر در میوه
 و نباتاتی که در فصل خزان بکمال رسد و منفعت او در
 آن فصل ظاهر شود و اگر در انتقال ب شتوی بود تاثیر
 در میوه و نباتاتی که در زمستان در رسد کند و اگر
 در فصل پاییزان باشد تاثیر در دهکلهها و مواضع عبادت
 کند و اگر در سلطان یا جدی باشد تاثیر در گردانیدن
 عادتقا و حویلیها کند در برهی ثابت بود تاثیر در بناها
 کند و اگر در برهی دو جسد بود تاثیر در ملوک و
 ادبای جاه و منصب کند و اگر در برج نقاب بود تاثیر
 در رعیت و مردم نازل پایه کند و اگر در اعلی روقت کسوف
 مغربی بود و در خسوف مشرقی بود تاثیر در کبراجا
 کند و اگر در روقت کسوف مشرقی باشد و در خسوف مغربی

تاثیر

تاثیر در پیشتر احساس کند اما کیفیت تاثیر از طبیعت
 کوکب فاعل توان دانست اگر مغرب باشد و اگر متوج به
 بلوکی یا فاعل پیش از یک کوکب بود طبیعتی که از جراح
 ایشان حاصل شود و مدلولات تاثیر کند و درین
 موضع طبعهای کوکب که مغرب باشد در فاعلیت احکام
 آن طبعها بگوئیم تا در وقت امتزاجات تصرف کردن
 آسان باشد در حال رجاء احوال سبب فساد است از
 جهت برودت اما فعل جزوی خاصه او بر وجه است اگر
 تاثیر در ایشان کند دلالت بیماری در این چون دوقریح
 و ورم و غیره بودن در امور و ترس و اندوه باشد و
 اگر تاثیر در حیوانی کند که آن کار فو جانند دلالت کند
 که علتها و آفات بر ایشان ظاهر گردد و اگر تاثیر در هوا
 کند دلیل بر سرما و یخبندان و برف و تارگی هوا بود و اگر
 تاثیر در زمین کند در بر ظهور چند کن زبان کار بود و
 مویغات از سطح رسن و کرم خلد پزیر شود و اگر تاثیر

در آب کند اهل سواحل از غلبه آب در زحمت باشند
و کشتیها غرق شود و سیلاب زبان کار بسیار بود
مشتری در جمیع احوال سبب ناصلاح است اما
فعال جزوی خاص او در انسان دلیل جاه و رفعت و
امن و استقامت و نیکوئی احوال است و در حیوان
سبب عمل و لیل و یاری نتایج و منفعت یافتن از ایشان
و در دهر معتدل و لطیف بود و جستن بادها خوش
و در زمین سلاستی کشتیها و ازانی ترخها و در آب
اعتدال آب در کاینها و جوینها مرغ در حال احوال
سبب فسادات از رحمة بیوست اما فعال جزوی خاص
او در انسان دلیل حرب و فتنه و مرگ معاجات و غضب
و برآمدن خون از کلو و غلبه در زبان و قطع راهها
و در هوا شدت گرمی و جستن بادهای گرم و قلت
باران و خلل و نیران و شهب و در بحر غرق شدن
کشتیها از اختلاف بادها مضطرب و در آب خشک شدن

عیون

عیون و نقصان آبها و در نباتات فسادات از رحمة
بادهای گرم زهره در جلد احوال شبیه مشتری باشد
اما فعال خاص او دلیل تمتع از شوان و بیاری عقد و
نکاح و زفاف و تناسل و لهو و طرب عطاره اگر مانع کوی
باشد تاثیر او بحسب طبیعت آن کوکب بود و در بعضی
و اگر مفرد باشد دلیل غریب اشیا است زیاده از دیگر کوکب
و در انسان نیز نیکو و لطف طبع و جلت در امور
اقتضا کند و نیز دلیل بر قطع راهها و در زمین بود و سبب
بیماریها که از خشکی متولد شود و تب هور و زهره و سرفه
و درق و بیرون آمدن خون از کلو و نیز دلیل کند بر کشت
و بیوت بر آبرو سوز یا خسوف در طالع یا ناسع یا
عاشق یا حاد و بیشتر بود و بقوای ذاتی و عرضی از راسته
باشد دلیل از روح کسی باشد که دعویها یعنی کند و قوی
ترین خافاد را یعنی ناسع است و اگر سریع السیر باشد
و هیچ کوکب متصل نباشد در هوا کوی ظاهر کند خاصه

بادهای مضطرب و رعش و برق و صواعق در زمین
 و زلزله و در حیوان و نباتات خلل رساند تا آمد و
 ممنوع فاعل از چند وجه معلوم شود اول آنکه طالع
 اجتماع یا استقبال در برج کسوف و یا طالع کسوف موافق
 باشد و دیگر آنکه کوکبی چند سعد بموضع کوکب فاعل
 رسد پس اگر مدلول فاعل محسوس کردن باشد پاره از
 محسوسات و نقصان کند و اگر سعادت باشد در سعادت
 افزاید و اگر کوکب محسوس بموضع او رسد و مدلول او محسوس
 کردن باشد مقوی محسوسات شوند و اگر سعادت باشد
 پاره از سعادت نقصان کند **سیوم** آنکه از انتقال اجزاء
 فاعل و نباتات و مثل تشریق و تغریب و فوق و مقابل و جهات
 آنکه فاعل ناظر بود بطالع اجتماع یا استقبال و طالع مذکور
 مطابق برج کسوف باشد **نجم** آنکه ارباب خلوص فاعل
 ناظر بود به برج کسوف یا طالع کسوف پس اگر کوکب فاعل
 شرفی باشد یا نزد یک قوت دلیل کند بر نفع یاری تا این

و اگر باص

۴۰ و اگر راجع باد و مقابل بود دلیل بر نقصان کند و الله
 اعلم **فصل** واقع شدن کسوف در او و ناظر طالع مولود
 مصروف رساندن بر مدلول آن و ند و در آن مولود
 اگر در طالع واقع شود مضرت بحجم رساند و اگر در عا
 افتد باحوال جاه و شغل و عمل و دیگر و تدبیر بر قیاس
 کند **فصل** اگر کسوف در موضع یا مقابل یا قیاس مولود
 واقع شود مضرت رساند آن مولود را اما کسوف افتاد
 در موضع و مقابل او و خسوف قمر هم بر بر وجهی باشد
باب دوم در دلالت علامات هوایی از آمار
 علوی در هوا شکلها ظاهر میشود مانند ذوز و ابه
 و برق و تیرک و عمود و غیره و اصحاب حکام طبیعت
 ایشانرا بطبیعت مریخ و عطارد دیده اند از بصر آنکه
 کوهی و سوزنهای زلزله و دیگر امور که از طبیعت
 مریخ باشد در وقت ظهور یکی از این اشکال مشاهده
 کرده اند **تا** اگر خواهند که معلوم کنند که چون یکی از

ایشان ظهور کرد تا نیز در کدام مواضع کند بگریزند
 که در کدام برج ظهور کرد و شهرهایی که متعلق آن
 برج انداز کدام جهت است که تا نیز در آن شهرها کند
 و نیز بیت الراس کدام نواحی می رسد که تا نیز در آن
 شهر کند و نیز بیت الراس کدام نواحی می رسد که تا نیز
 در آن شهرها و مواضع می رسد و اگر در جهت مشرق
 ظاهر شود تا نیز او سریع تر باشد و اگر در خرب بود
 تا نیز کند **فصل** اگر آفتاب طلوع یا غروب کند و قوس او
 پاکیزه باشد و هیچ اثری در وقت نبود دلیل باشد بر آنکه
 هوا صافی خواهد بود از میخ و غبار و غیره و اگر در سطح افق
 لوفهای مختلف نماید یا میل بر خیزد رنگ آتشی کند و سحاب
 در آرزو کشیده بود دلیل کند بر جستن بادهای سخت و اگر
 آفتاب در وقت طلوع لوتش سیاه باشد یا میل بسپری
 کند باد در وقت غروب سطحی دانه او میخ ناکه مکرر
 باشد یا در حوالی خورشید حاله کرده باشد دلیل سردی هوا

و آمدن

باران باشد **فصل** اگر قوس پیش از مرکز از جهت جنوب
 صافی بود و نزدیک باشد و در حوالی او هیچ اثری
 نبود از خرمین و غیره دلیل پاکیزگی هوا باشد و اگر لوت
 او سبز بود و دانه او متحرک دلیل جستن بادهای بلند
 و اگر سیاه یا سپری غلیظ بود دلیل سردی هوا و آمدن
 باران باشد **فصل** اگر ستارگان ثابت به نور کمتر از آن
 نمایند که دیده باشند دلیل هبوب ریاخ است **فصل** اگر
 شبها از یک جهت حرکت کند دلیل جستن بادهای بلند
 از آن جهت و اگر از جهات حرکت کند دلیل بادهای نامنظم
فصل اگر قوس و قزح در وقتی ظاهر شود که هوا پاکیزه
 باشد دلیل صحرا و الله اعلم **بابان دهم** در قوانین
 اکثر اهل این صنعت را در احکام عالم طوت و بکرات
 و آن قوانین شتری و زحالی بود و حکمای فرس را در این
 احکام اعتقادی عظیم باشد و تمسک ایشان در برابر
 آنت که قرآن این هردو کوکب اجزاء خیر و شر است و

در وقتی ظاهر شود که هوا پاکیزه باشد و اگر لوت او سبز بود و دانه او متحرک دلیل جستن بادهای بلند و اگر سیاه یا سپری غلیظ بود دلیل سردی هوا و آمدن باران باشد

گویند که قمر این دو کوب در یک ساله بواسطه
 دوازده یا سیزده نوبت باشد و بعد میان دو قمر
 در زمان بیست سال شمسی باشد بتقوی و در تفاوت
 عدد قمر در مثلث واقع و سال بعد میان قمرانی
 که بخانه نزدیکتر باشد بمقوم طالع شرح دهند بلی اگر این
 بعد و عدد قمر باشد بشن مایع بودی میاید فاند طالع
 شری در باب حل زجرات و تقویم اما آنچه اعتماد بر آن
 نبیاید که در مواضع تقوم ایشان است یعنی جزوهای قمر
 و آنچه از آن احتساب باید نمود اول عصر عدد قمر در
 مثلثات است دویم عدد سال میان دو قمرات
 سیوم طالع وقت قمر بواسطه آنکه هر دو کوب یکی
 السیرند و زمان قمران بجهت در غایت یافاقت پس
 طالع سالی که قمر در وی افتد بدک طالع قمر دارند
 و احکام آن بر مقتضای اشکال و اوضاع کواکب وقت سال
 مذکور کنند و اوصاف آن باشد که ما در اینم که آن طالع

ستفاد است

که استفاد است الا آنکه متابعت جمیع کوبه باشیم
 پس طالع قمر طالع سال قمر و نیز در این قضیه این
 وجه میتوان گفت که اگر این دو کوب در وقت تحویل
 سال نه در غیر قمر اند که در و یوایشان تفاوت
 یکدیگر است باجمعی بود این طر **فصل** نظر کنیم
 در وقت قمر این دو کوب تا کدام یک بدروه ملک
 تدویر خویش نزدیکتر باشد که او مستعالی بود پس اگر
 مستعالی زحل باشد دلالت کند بر فساد و تنگی و شدت
 و حر و اندوه و تحیر مردمان در جمیع امور و اگر
 باشد دلالت کند بر بیاری و از زانی نعمت و یعنی وجهیت
 و خیر و سعادت میان خلائق **فصل** بنکریم طالع قمر
 یعنی طالع سال قمر تا کدام کوب قوی حال تراست
 و سعادت و زیادت از دیگر کواکب پس تمام احکام آن
 قمر از مقتضای افعال و احوال آن کوب را نند پس اگر
 کوب مذکور زحل بود حکم کنند بر تنگی و کوفی غله و

بسته

کوبه مذکور

دشواری و غم و اندوه و اگر مشتری بود فواج و از آن
 نعمت و آسایش کارها و اگر مرغ بود بر ظلم و جور و قتل
 و غارت و قطع راهها و اگر زهره بود بر قوت اسلام و قوت
 و نصرت و طرب با زنان و کثرت تناسل و تناسل و عزت
 اهل و منسوبان زهره و اگر عطارد بود بر قوت دیوانه
 و بازگشتگان و خداوندان جنتهای لطیف و بازگشت
 و اهل بازار و اگر آفتاب بود بر قوت ملوک و طائفه کطیبه
 پادشاهان باشند از مردمان در حساب و اگر زهر بود
 بر قوت رعیت و مردمان فرومایه و صحت ابدان و
 توان اجبار از نواحی ممالک و کوب قوی حال جان و کوی
 باشد حکم و حساب تفریح و کوب باید راندن طلا
 از امتزاج آفتاب و مشتری دلالت کند که ملوک عدل
 و نصفت فرمایند و در حق رعایا و زیردستان احسان
 کنند و از امتزاج آفتاب و مرغ موضعی آنچه در آفتاب
 مشتری گفته شد و از امتزاج زهره و مرغ دلایل باشد

بر بسیاری

بر بسیاری فسق و فجور و از امتزاج مرغ و عطارد دلایل
 بر غش و حیل و کذب باشد و از امتزاج بایکی از
 د و حش دلایل باشد بر بدی تدبیر و ناسک و صلح
 و قاضیان و از امتزاج زهره و عطارد دلایل باشد بر قضا
 و مناظره و بازی خاطرها و بیگانهان و از امتزاج
 زهره و قمر دلایل باشد بر کثرت نوال و تناسل و توان
 اخبار حرمی از اطراف و از امتزاج قمر و عطارد دلایل
 باشد بر بسیاری شهرکتن و تعلیم موسیقی و ساختن
 سازها بدیع لطیف اما اگر عطارد و جان و کوی شود
 فصل اول و راقوت دهد و در فاعلی شریک و بود فصل
 نظر کنند در وقت تحویل سال قمری بوضع کواکب سیار
 و قوت و ضعف هر یک و هم بر آن منوال که در باب دوم
 این مقام گفته شد در طبقات انسان احکام را نند و هم
 فرق کنند مگر آنکه درین موضع عام تر است و زمان
 طویل تر فصل تسمیه کنند طالع قمر و مرغ توان داد یک

سال شمسی یکسرح پس در سال اول از برج قوآن و طالع
قوآن احوال عالم معلوم کنند و در سال دوم از برج دو
قوآن و دوم طالع قوآن خالص سال قوآن و باقی برج قوآن
پس در هر یک سال برج انتهای قوآن و طالع قوآن معلوم
باید کرد و خداوند هر دو را باز دید و بحسب قوت و ضعف
و امتزاج ایشان با کواکب احکام سال داشت و با حکامی
مقتضی طالع سال و سال خدا باشد امتزاج داد و بعد
از آن احکام سال دانند پس اگر در بعضی اوقات سعادت
با دلایل برعکس مختلط شود محتاج فکری صائب و ذهنی
تیز باشد که قوت را از ضعف غیر کند و حکم بحسب
قوت را نداند مثلاً خیر باشد و قوت با ضعف و شهادت
با عینیت مقابل کند هر کدام که زیادت باشد حکم بحسب
آن را نداند و اگر خیر باشد سعادت و شرف **مختص**
اگر در صورت طالع قوآن کوکبی بقوت ذاتی و عرضی
آراسته باشد و اکثر کواکب متصل باشند بنظر دوستی

سعادت

سعادت وی کنند و آن کوکب در خانه نهم یا یازدهم
طالع باشد دلیل ظهور و تنجلی بود در آن قوآن از جنس
کوکب مذکور و اگر در سیوم یا دوازدهم یا ششم بود هم
دلیل ظهور صاحب دولت اما ضعیف تر بود پس چون
دلیل تنجلی ظاهر شده باشد بکنند اگر در او نادر اما
الاولاد باشد از اهل دولت یا ملت حاضر بود و اگر در
ثالث یا ناسع یا عاشر یا سادس بود پیکار باشد و اگر
مذکور زحل باشد پیری و پنهان نیز نظر باشد از خاندان
قدیم و اگر مشتری بود از اهل صلاح و دیانت و ورع باشد
و اگر مریخ باشد ظالم و قتال باشد و اگر زهره بود پارسا
و خداترس و پرهیزگار بود و اگر عطارد بود نصیحتگر
باشد و دعوی پنهان کند و چیزهای عجیب نماید و اگر
آفتاب بود پادشاهی عالی قدر متکبر باشد و اگر قمر
یکی از عوام الناس باشد اما ظهور صاحب دولت یا
وقوع حوادث وقتی باشد که انتهای طالع قوآن برج قوآن

یا نهم

رسد با انتهای قون بطالع قون یا انتهای طالع قون
بوضع کوکب قویجیال با انتهای کوکب قویجیال بطالع قون
چنانکه برجی یکسال بگردند و طالع آن سال که متقلب
خروج کند و برج انقطاع از برج قون دلیل حال و صاعده
دولت داشته باشد و این جدول قرائن این دوستان
است که توسط مسایر از ابتدا مشاهده می نمایند تا گذشتن
چهار مشاهده بیستم فارسیان و جدول در صفا می آیند
کشیده و نوشته شد

ما بين القوان من الايام تسع عشر سنة فارسية وثلاثمائة
واربعة عشر يوما وثلاثة عشر ساعة واثني عشر دقيقة
واثنى عشر ثمانية واربعين ثالثة واربعة
ايام وحر ساعت واربعة دقيقة واثني ثمانية وثلاث
فردا ولما

قرآن المستعرون حل بوسط المسير في مثلثات المايه

الزهر يوم الثلاثاء		الزهر يوم الثلاثاء		الزهر يوم الثلاثاء		الزهر يوم الثلاثاء		الزهر يوم الثلاثاء		الزهر يوم الثلاثاء	
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦
٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨
٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠
٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢
٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤
٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦
٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥	١٠٦	١٠٧	١٠٨

قرآن المشترع وزحل بوسط المسير في المثلثات النارية

حوت باشد خواه او در زحمات قدیم نه برج بود
و وسط یازده برج و هجده درجه و تعدیل نهایت
رسیده باشد و بر وسط باید افزود و ابتدا صعود
آفتاب باشد از وسط فلک خارج بجانب اوج اما ابتدا
فصل دوم وقتی باشد که آفتاب به سجد درجه جوزا باشد
و خاصه و تعدیل اوج و صفر بود یعنی آفتاب در نقطه اوج
باشد اما ابتدا فصل سیوم وقتی باشد که آفتاب از ده
درجه و چهل و شش دقیقه سنبال باشد و درین موضع
خاصه آفتاب سه برج باشد راست و تعدیل نهایت
رسیده بود و از وسط نقصان باید کرد و ابتدا از
آفتاب باشد از وسط فلک خارج بجانب حضیض و ابتدا
فصل چهارم وقتی بود که آفتاب به سجد درجه قوس باشد
و درین موضع خاصه او شش برج باشد و تعدیل صفر
بود و آفتاب در نقطه حضیض بود **شرح** ناکه گویند
آنکه مصنف نقطه اوج بر حضیض فرض ساخته و مقادیر

و

۴۹
و سطح بر خاصه تعدیل تعیین کرده احتمال آن دارد
که مبادی او واره و فصول متعلق فلک اوج باشد
پس برین قیاس در اول سال شصت و هفتاد و سه
یز در جدی که ترکیب این الفاظ نامرتب افتاد ابتدا از
وقتی باشد که آفتاب به چهل و یک دقیقه عمل رسد و
او نه برج باشد و وسط یازده برج و بیست و هشت
درجه و چهل و دو دقیقه و ابتدا فصل دوم وقتی
باشد که آفتاب بدرجه بیست و هجده جوزا بود و
خاصه و تعدیل اوج و صفر باشد و ابتدا فصل سیوم
وقتی باشد که آفتاب به بیست و شش درجه و چهل و
دقیقه سنبال بود و درین موضع خاصه او سه برج است
باشد و تعدیل نهایت رسیده باشد و ابتدا از
آفتاب بود و از وسط فلک خارج بجانب حضیض و ابتدا
فصل چهارم وقتی باشد که آفتاب به بیست و هجده
قوس رسد و درین موضع خاصه او شش برج باشد است

و نعد بیل صفر بود و بواسطه آنکه بعد بیدرجات
سویان اول دور و فصل و دوم هشتاد و هشت
درجه و پنجاه ثانیه است چون هشتاد و هشت سال
و پنج روز بگذرد ابتدای فصل دوم باشد و چون
نود و یک سال و دو روز بگذرد ابتدای فصل سوم بود
و چون هشتاد و هشت سال و پنج روز بگذرد ابتدا
فصل چهارم باشد اما حکما قوالی از آن مشقوی فصل
که در برج سرطان بوده است بدو بیت و هفتاد و
شش سال شمسی پس از طوفان مفید کرده اند پس همان
دور از آن توان کرده اند و اولی دور از آن داشته
اند
پس برج سرطان و چون دو بیت و هفتاد و شش سال
از اول سال قوان بگذشت و آنجا قوان و طالع قوان
پس برج سرطان رسیده طوفان نوح علیه السلام واقع شد
و اولی دور دوم مشقوی باشد پس برج اسد و الی
دو رسیوم مرغ باشد پس برج سنبل و هم برین ترتیب

سعد

سعد و شصت سال یک کوکب بروی فلک و برجی
بروی بروج نوازش میور و پس از آنکه دور طوفان
نار سیدن آفتاب به بیست درجه و چهارده دقیقه حوت
برغم قدری ببرد و یکدقیقه حمل قیاس ناقص رسالت
ناقصه بر درجی چهارده و شصت و هشتاد و شش سال
گذشته بود و آنجا برج حوت باشد رسیده و آنجا اول
بقره پس والی این دور قمر باشد پس برج اسد و در فصل
اول هر دو دی شریک والی مرغ داشته اند و در فصل
دوم آفتاب و در فصل سوم عطارد و در فصل چهارم
زحل و طالع دو و طالع فرو و آمدن آفتاب بود پس برج
مذکور در جمیع ابتدا و در بعضی اگر آن درجات و ذکا
از برج حوت که ششده مان بر شمرده اند اعتبار کنند
او در آن اجزاء و اگر اعتبار از نقاط اوج گیرند از اوج
و حضیض و بعدا وسطین و آن درجات را بشمارند بگذشت
سوا هر سالی یکدگر برج و آن را درجه قسمت خوانند و بشمارند

درجه طالع و در درج طالع افق باشد هر دو درجه را سالی
 و از طالع دور هر دو بر جی سالی و انتهای تیسیر طالع
 موضع تیسیر گویند و انتهای برج طالع موضع انتها و اگر
 دور و برج دور بر ترتیب افلاک کوکب و برج هر یک
 یک کوکب و یک برج باید راند و احکام آن با حکام بر انتهای
 قرآن و طالع او و خداوند هر دو طالع سال خدایه
 استخراج باید داد اما اگر والی دور کوکبی سعد باشد
 یا در وقت تبدل دور سعود و قوی حال بود دلالت
 کند بر سعادت و قوت دولت و ملک و اگر والی غنی باشد
 یا در وقت انقلاب دور محسوس بود دلالت کند بر برتری
 حال صاحب دولت و اضطراب دولت در آن دور اما
 در وقت تقلیل کردن فصول و تبدل آن دلالت کند از انتقال
 دولت از قوی بقوی دیگر و اگر والی در کوکبی علوی
 باشد تقلیل دولت بقوی غریب باشد و عادت و خوبی
 و افعال مردمان متبدل شود و اگر والی در کوکبی سفلی

بود

۴۶ بود دولت نقل بخاندانی کند که هم از آن خاندان
 باشد یعنی خاندان دولت گذشته و نقل و نشد بسیار
 واقع شود و اگر والی دور در تبدل دور سعود باشد
 دور وقت تبدل فصول قوی حال دولت انتقال نکند
 و ثابت باشد و اگر والی فصل سعود و قوی حال باشد
 دلیل بر تازید سعادت و تضاعف قوت دولت صاحب
 دور بود و اگر محسوس و ضعیف باشد دولت متزلزل
 شود و ممکن که انتقال کند و اگر دور در بانه دور
 فصول ساله منتهی یا بند از محسوس متزلزل کند دولت
 باشد که آن دولت در آن مدت باقی ماند و اگر والی دور
 ستاره علوی باشند و در یکی از دو خانه خویش باشد
 و آن خانه موافق او بود یعنی کوکب مد کرد بر برج مد کرد
 کوکب ثنوت در برج ثنوت یا در شرف خویش باشد دولت
 کند بر تقویای عمر مردمان در آن دور و طول مدت
 پادشاهی ملوک آن دولت خاصه چون والی دور زحالی

والی دور و فضل قوی باشد و فصل چهارم و انتفا
طالع دور با انتفاء نسیرا و با تیسیر درجه نسیر
مریخ یا شمع تربیع یا ثانیه او رسد و مریخ والی آن
سال باشد دلالت کند بر خروج خارجی در آن سال مدت
بیست سال یا بیشتر دولت در خاندان خارجی بماند
و بعد از آن نقل بخاندان صاحب دولت اولین کند **فصل**
اگر انتفاء طالع دور با انتفاء نسیرا و در برج هوای بنور
مریخ رسد و مریخ والی آن سال باشد یا ولایت دور
آن وقت در برج هوای بود دلالت بر ظهور آن شخص
در هوا و اگر بدین مریخ زحل باشد شمع او در برج
آبی باشد دلیل طوفان و غرق شدن مردمان بود و اگر
در برج ارضی بود دلیل خف و زلزله بود و اگر در
برج هوای بود دلیل سرما و برف و بادهای سخت باشد
فصل اگر والی دور زحل یا مریخ باشد یا یکی از دو خانه
خوبش و انتفاء قسمت یا تیسیر شمع نحسی رسد دلالت

و در برج دلو یا میزان بود و اگر والی دو ستاره سفلی
بود و در برجی باشد که غیر مالهیم او بود ضعیف حال
باشد از غریبی یا از احتراق یا از قتل نحسین دلالت
بر اندکی عمر مردمان و قصه مدتی ملوک و پناه آنان
ایشان **فصل** اگر والی دور کوکبی علوی باشد و در خانه
یا شرف خویش بود و دیگر کوکب علوی از خانه یا شرف
او ناظر وی باشد و مقبول از وی دلالت کند بر ظهور
صاحب دولتی که از دولت بهفت اقلیم برسد مثلاً
صاحب دور مریخ باشد یا برج جدی و مریخ در برجی
بود و طالع در حال بود و زحل و مشتری در عقرب ممانج
مریخ یا صاحب دور زحل باشد یا برج دلو و زحل در
دلو یا در میزان بتوان مشتری و مریخ در **فصل**
اگر صاحب نوبت فصل صاحب نوبه دور باشد قوت
دولت در آن فصل قویتر باشد چنانکه اگر والی دور زحل
باشد در فصل چهارم و اگر مریخ در فصل اول **فصل** اگر

احکام

بود وقوع حادثه در هیچ اقالیم اما اگر خواهند که بدانند
 که حادثه خاص در کدام شهر واقع شود از بود کسوف
 توان دانست در برجی افتد حادثه در آن واقع که
 طالع آن شهر برج کسوف بود و اگر کسوف در برجی باشد
 که در وقت طوح بنیاد یکی از دو تیر انجامد باشد یا
 در نوبع یا در مقابل ایشان حادثه در آن شهر واقع
 شود که برج کسوف طالع آن شهر باشد یا کسوف در
 موضعی باشد که شعاع منسب آنجا بود و اوالی سال بود
 و استهادر آن سال فاسد شده باشد و صاحب آن شهر
 باشد در طالع سال حادثه در آن شهر باشد که طالع سال
 باشد **فصل** آن قران که نزدیک است در آن افتد یا در
 آن سال که دور نقل کرده باشد اصل عظیم داشته باشد
 در امور عالم و هر چه ظاهر شود از دولت و ملت در آن
 دوران مقتضیات آن قران بینند و مقاتل دوم در
 این باب ختم کرده شد و الله اعلم **نکات** **سیوم** در احکام حلال

و تحویل

و تحویل سیزدهمین و این مقاله ششم است بر بنیست و یک
 باب **اول** در مقدمات **دوم** در خلقت جنین و **۱۱**
 خاتمه او پیش از ولادت **سوم** در تعیین جزو طالع
چهارم در ترتیب مولود **پنجم** در صورت بدن
 مولود و حالت و مزاج او **ششم** در عمر مولود **هفتم**
 در اوقات و علت عارضه بدنی **هشتم** در احوال انفس
نهم در اوقات نفسانی **دهم** در احوال پدر و مادر
یازدهم در ذکر لحوات **دوازدهم** در مال و سعادت
 مولود **سیزدهم** در رضاعت مولود و عمل **چهارم** در تزویج
پانزدهم در اولاد **شانزدهم** در علل و اصد **فصل**
 در سفر و غیبت **صدم** در موت **نوزدهم** در نسیبت
 درمان مولود و احکام آن **بیستم** در تحویل سال و تولد
سی و یکم در حساب تسیرات **باب** **اول** در **نقد** **ما**
 علم نجوم بر خیز و شریفاده است سعد در هر وضع
 که باشد دلیل یکی سعادت است و خسر بخلاف این

فصل تدبیر و تثبیت دلیل باشد بر آسانی کارها
و حریفان و تبیح و مقابل بر عسوت و تقوی **فصل**
قبول تمام دلیل باشد بر تمام شدن کارها و قبولی
بر میان بودن کارها و غیر قبول دلیل باشد بر امید
و طمع پس حاصل **فصل** اگر دلائل چیز متصل با ظاهر یکدیگر
باشد دلیل بر قوت تمام آن چیز و طول و بقای دی
و اگر بخلاف این بود بضد این **فصل** اگر سعد راجع
باشد با محزون ضعیف شود سعادت او و اگر محزون
در موضع خوش قبول باشد ضرر نرساند **فصل**
اوتاد دلائل کند بر قوت و ظهور مدلول و اتمام
امور و مانع الاوتاد دلیل باشد بر امید و تمام شدن
بعضی از امور و زایل و ساقط دلیل باشد بر حال گذشت
فصل اگر کوکب مشرقی بود مثال آن باشد که در
اوتاد است و اگر مغربی بود در مانع الاوتاد و اگر
در تحت الشعاع بود در زایل و ساقط **فصل** کوکی که قوت

د
مقبول

تحت الشعاع
بود

از وی

از وی منصرف شد باشد دلیل حال امور گذشت
بود و کوکی که قابل تدبیر او بود دلیل حال امور مستقبل
و خداوند خانه قوت دلیل عواقب امور باشد چنانکه
خداوند خانه چهارم **فصل** اتصال کوکی کوکی در میان
خالی دلیل باشد بر طلب کردن آنچه که مدلول کوکب
قابل باشد و رغبت نمودن در آنچه بر مثال در وقت
شخصی صاحب طالع بصاحب ثانی متصل با ناظر شود
دلائل کند بر آنکه صاحب مولود را میلی عظیم بآل
باشد و در طلب مال مجتهد بود و اگر صاحب ثانی بصاحب
طالع متصل با ناظر باشد دلائل کند بر آنکه صاحب مولود
بی آنکه تحصیل مال می کند اموال بسیار بدست آید **فصل**
اگر مستولی بر مواضع خوف سعد باشد صاحب مولود
مکروهی از اهل سلامت رسد و اگر محزون بر مواضع خوف
مستولی باشد مکروهی از اهل شر و فساد باورسد و
اگر سعد بر مواضع امن و نفع مستولی باشد فواید آن

صالح و سلامت رسد و اگر بخوس بر مواضع امن
و نفع مستولی باشند از اهل شر فساد رسد **فصل**
آفتاب را ضرر از مقدار مرع و مقابله زحل باشد
و ضرر قمر از مقدار زحل و مقابله مرع **فصل** اگر
مخمس شرقی باشد دلیل است بر آفت و اگر مغربی بود
بر عفت اما آفت عبارت از مضری خارجی بود که با اعضا
رسد و علت مضری بود از داخل وجود که بر جود
رسد و بعضی گفته اند آفت آن عضو باشد که زوالش
ممکن نباشد و علت آنکه زوالش ممکن بود **فصل**
زشت ترین غوسه کسی که بدترین افتد آنست که غسیان
پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع قمر طلوع کنند
فصل آفتاب بینوع قوت حیوانی است و قمر بینوع
قوت طبیعی و زحل بینوع قوت ماسکه و شکر بینوع
قوت نامیه و مرع بینوع قوت غشی و زهر بینوع قوت
شعوانی و عطارد بینوع قوت مذکر **فصل** اگر طالع زن

هفتم

هفتم طالع شوهر باشد با طالع بند ششم طالع
مالک با طالع خادم دهم طالع مخدوم سالها آباد
بیکی یکو بمانند **فصل** اگر در مولود شخصی کوکبی
مخمس موضعی افتد که در مولود شخصی دیگر کوکبی
آفتاب بوده باشد شخص ثانی از شخص اول در رحمت
و شخص اول از او در منفعت بود و اگر بخلاف این
باشد بضد این بود **فصل** اگر در موضعی کوکب
بیت رود مراد در اکثر مواضع مستولی بر است با
باب دوم در خلقت جنین و حالهای او پیش
و لادت پیدا خلقت کودک آن وقت باشد که نطفه
در رحم افتد و شبیه کنند آنرا بچرخ که در تنور بیند
و گویند چون معدله النهار یکدور کند بعد از آن
آب در رحم تغیر شود و آنرا شبیه تخم باشد که در تنور
اندازند اگر چه زمان بعد میان سقوط نطفه و
آب بحقیقت کسی را معلوم نباشد اما حکم اجتماع کرده اند

که مدت بیست و یک ماه چهار ساعت مستوی بوده
 و احوال نفس و مزاج کودک در قوت و ضعف از طالع
 ابتدای خلقت و مواضع کواکب و اولاد را تا زمان توان
 شناخت و اتفاق کرده اند که کودک در بطن ام هر ماه
 بتدریج کوی از کواکب سیاره باشد و بر مزاج او
 مدلولات طبیعت کواکب مستوی غالب بود **فصل**
 از اول سقوط صغره نطفه تا یک ماه یک روز و سستی
 کودک ز حال باشد و در این ماه در آب تغیری پیش
 ظاهر نشود و بقراط آنرا نطفه میگوید پس اگر در
 طالع ابتداء خلقت کودک ز حال بقوت باشد از ذی
 و عرضی دلالت کند که کودک دورانیش و بار یک
 بود و فکرهای صواب کند و بشر از کون حادثه عالم
 بوی فرو داید و خبر آن حادثه دهد و صادق
 القول باشد و در دوستی قدم بصد و **فصل**
 مستوی ماه دوم مشغول باشد و در نطفه بر خفا

شود

شود که از خون حیض قبول کرده باشد و شبیه
 گوشت پاره فشرده باشد و اندک مایه بزرگتر
 میشود باد گرم و برادر حرکت آورد و بقواط و پیوسته
 خنده است پس اگر مشغول در طالع خلقت و در
 ماه ولایت بقوهای ذاتی آراست باشد دلالت
 کند که کودک عالم و فاضل و عزیز النفس بود و چیز
 از او در وجود آید **فصل** در ماه سیوم مستوی
 بود و در این ماه اعضای ریسه مثل دماغ و دل
 جگر ظاهر شود و دیگر اعضا پوشیده رسم شود پس
 اگر مریخ در طالع خلقت و در ماه ولایت قوی حال
 باشد مولود در لبر و مودانه باشد و در امور عبادت
 سابقت نماید **فصل** در ماه چهارم مستوی
 بود و در این ماه خلقت همه اندام فراخ و مرپان
 وقت خلقت اول زمان ولایت تمام رسد و قوی
 سخت گردد و با هر کن فیکون روح در وی ظاهر شود

و او داد حرکت آورد پس اگر آفتاب در ابتدای
 خلقت در بر ماه قمری حال باشد دلالت کند که مولود
 ملوک طبع و زیرک منش بود و امور پادشاهی را بنکوه
 داند **فصل** در ماه پنجم مستولی زهره بود و درین
 ماه رسوم اعضا متصل شود و صورت وی ظاهر گردد
 پس اگر زهره در ابتدای خلقت در بر ماه بنکوه حال
 باشد مولود صاحب جمال و پاکیزه دوی و دریا و عالم
 بود **فصل** در ماه ششم مستولی عطارد بود و درین
 ماه کودک را زبان کشاده شود و آفرینش تمام گردد
 پس اگر عطارد در ابتدای خلقت و در بر ماه بنکوه حال
 بود مولود فصیح زبان و مفهم و ادیب باشد **فصل**
 در ماه هفتم مستولی قمر بود و در بر ماه کودک سخت
 گردد و قوت گیرد پس اگر در ابتدای خلقت و درین
 ماه قمر قوی حال بود مولود در امور کشا و زراعت
 و راندن آبها و مساحت اراضی عالم بود و اگر در این ماه

بوجود

۵۱
 بوجود آید نیز بد از آن جهت که خلقت او تمام شده
 باشد و تربیت انجم کوکب سیاره یافته باشد **فصل**
 در ماه هشتم باز تربیت بر حال رسد و درین کودک
 در افسرده شود و کوان گردد و از حرکت گردد و ضعیف
 شود و اگر در بر ماه بوجود آید نیز بد بجهت آنکه با
 گردیم **فصل** در ماه نهم مستولی شتری بود و کودک
 بنکوه حال شود و قوت گیرد با مرکب بنکوه عزم بر
 آمدن کشا از رحم و الله اعلم **باب سوم** در تعیین
 جزو طالع و طالع وقت ولادت پسران بدهای عظیم
 است از برای آنکه انسان هر چه از کرم مدت عمر
 کسب کند از سعادت و محسوب و خواص طبیعی و قوای
 نفسانی در بر وقت کند و طریقی معرفت ابر وقت است
 که چون کودک را از مادر جدا شود در حال با صطرب
 معتمد ارتفاع از آفتاب بگیرند که ولادت در وقت
 باشد و اگر شب بود کوکب ثابت پسر اگر اسطولا ب

نباشد بهترین آلتی از آلات ساعات فغان بود
 که ساعت ولادت از آن معلوم کنند اگرچه در آن
 نیز هم تفاوت بسیار می افتد بجهت ماندن چیزی
 در ثقبه تیکان و تیرکی آب و غیره اما اگر حاضر و
 باشد بهتر از آلتی دیگر بود و اگر در وقت ولادت
 از آلات رصدی حاضر نباشد که آن مان ولادت
 تعیین کنند اهل این علم خیلی ساخته اند که بتقریب
 نزد یکتوات و آن نمودار نام کرده اند و مشهورترین
 نمودار بطلمیوس است که عالم طبیعی دانسته و احکام
 نجوم گفته و بیشتر اهل این عالم چنان کان برند که
 اوصاحب محبیطی است و نموداری دیگر او در کتاب
 مخریه یاد کرده که آنرا نمودار مسقط الماء گویند و گفته
 که از کتاب ادریس بنیخت کرده ام اما طریقی نمودار
 بطلمیوس نیست که ساعات ولادت بتقریب ممکن
 بود بگیری و از آن طالع نخبی بیرون آورند و خبر

اوتاد

اوتاد تعیین کنند پس بنکوند بخواب و اجتماع با استقبال
 مقدم یعنی اگر مولود استقبال باشد و استقبال
 در روز واقع شده باشد بخواب و آفتاب و الانجود
 قمر تا مستولی بر آن خبر و کدام کوکب است و درجه کدام
 و تد بد درجه مستولی نزد یکتوات پس درجه و تد
 اقرب را مساوی درجه مستولی گردانند و خبر و طالع
 از آن و تد بیرون آرند و اگر درجه مستولی نجات
 بعید بود از درجه اوتاد درجه شریک مستولی
 بدل مستولی نگاه دارند و اگر چه ارباب خطوط مساوی
 بکدام یک باشند اعتبار بد درجه کوکبی کنند که شهادت
 او زیاده تر باشد و درین نمودار شرائط بسیار است
 جمله در تحت این کلمات باشد که یاد کرده شد **فصل**
 عمل نمودار مسقط آفت است که ساعات نخبی بتدوینیم
 ساعت کمتر باشد یا بیشتر بگیری و طالع نخبی بیرون
 آرند و قمر را در آن وقت مقوم کنند و بدانند که

مدعی ادبیردین غودارانت که موضع قمر وقت
ولادت طالع مسقط باشد و موضع قمر وقت مسقط
طالع ولادت و مکت مولود نه ماهه در شکم مادر
نمایند سه زمان بوده بقمر سپا کثرت و اقل اما
اکثر ده دور و نیم وسط قمر باشد و در زمان دوست
و هشتاد و شش روز نیست و یک ساعت بود و اوسط
ده دور بود و در زمان دوست و هفتاد و سه روز
یک ساعت است و اقل نه دور و نیم بود و در زمان دوست
و نجاه و نه روز و سه ساعت است بقمر بسیار
اگر در وقت طالع تخمیر قمر در جزو طالع باشد مدت
مکت مولود زمان اوسط باشد و اگر در جزو سابع باشد
زمان را مضروب و اگر یک درجه بشمار جزو سابع باشد
بجانب تحت الارض زمان اکبر و اگر در جزو دیگر باشد
بکنون که فوق الارض است یا تحت الارض اگر فوق الارض
باشد موضع او از طالع تخمیر نقصان کند آنچه میماند

قمر

قمر باشد از طالع و اگر تحت الارض بود جزو طالع
تخمیر از موضع او نقصان کند تا بعد معلوم گردد
آنکه بعد بر حرکت وسط یکروزه قمر قس کنند
آنچه بیرون آید بام ساعات و در آن وقت قمر یابد بود
پس اگر قمر فوق الارض باشد از مدت زمان مکت اوسط
نقصان کند و الا بر وی افزایند حاصل یا باقی زمان
مکت مولود باشد باز معدل آنرا از تاریخ ولادت
نقصان کنند و بکنند که موضع قمر ولادت در کدام
وقت طلوع میکند چوین قمر در آن وقت مقوم
کنند جزو طالع نزدیکتر باشد یعنی در آنند و شبانروز
پس اگر موضع قمر وقت ولادت در روز طلوع کند
مطالع آفتاب بنصف النهار و اگر شب طلوع کند مطالع
تظلم آفتاب بنصف لیل عطا طالع بعد از مطالع موضع قمر
ولادت نقصان کند آنچه میماند و اگر بود بر آفتاب
کند ساعات مسقط باشد گذشت از روز یا شب پس اگر

این سر سینه شده بر خاکی که در آن است

زیادت از ساعات نصف النهار یا لیل باشد ساعت نصف
النهار یا لیل از وی نقصان کنند آنچه بماند ساعات بعد
بود این را در مدت قوشا بزود سقط ضرب کنند و
بر هر قسمت کنند آنچه آید حرکت قمر بود از تقویم نصف
النهار یا نصف لیل نقصان کنند یا بر افزایش تا موضع قمر
وقت سقط حاصل آید بعد از آن درجه طالع غیر را ساعت
درجه او گردانند و از طالع کوته بحسب نمودار سقط
از تارخ و لادت نقصان کنند آنچه بماند مدت مکت باشد
معالیه **باب چهارم** در تربیت مولود اگر مولود غذا قبول
نکند پش از سه روز نزیاد مولودی که او پش از سه روز
نباید آن باشد که در طالع او یکی از دو نبرد و تدری
باشد و خبیثی از مقابله یا مقارنه یا تریح بوی اتصال یا ناقص
باشد مولود غذا قبول نکند و در مقدمه گفته شد که
مضرت آفتاب از مقارنه مرغ و مقابله زحل است و مضرت
قمر از مقارنه زحل و مقابله مرغ پس در باب دیگر اگر نقصان

اشکال

اشکال مذکور واقع باشد سخت تر بود **فصل** اگر طالع
محصور بود میان دو عنصر شعاع سعدان از وی ساقط
بود و مستولی بر موضع تیر تیرت خبیث باشد یا محصور بود
مولود غذا قبول نکند **فصل** دلیل از تربیت درجه طالع
و خداوند طالع و نیز بر سهم الساعه و ارباب مثلثات
جمعه بر قوی ترین اول از هر جمله ارباب مثلثات طالع آن
پس اگر اکثر اولاد را و تاد یا مایل الا و باد باشند و بقوت
ذاتی آراسته و سعود و سلیم از شعاع محصور لادت بر تارخ
تربیت و بیگونی بر و در شرفین و آسانی در گذر آیند
بزمان تربیت و اگر بضد این بود دلالت کند که تربیت تمام
نشود و اگر دایم سعد و عنصر هم آنچه باشد حکم بر حسب
قوت و ضعف دلایلی که در **فصل** سعودی قمر در اول
روز سیوم و هفتم دلیل بسیاری شیر و خوشی آری باشد و
بخوشی بضد این بود **باب پنجم** در صورت و حالت و
مزاج مولود مستولی بر طالع و مستولی بر زمام و کوکبی که

تو یا تر باشد و خط در موضع خونین باد از دیگر کوب
داشته باشد مدبر این امور باشد پس هر کدام از این سه
کوب که قوی تر باشد بقوت ذاتی و عرضی و کواکب دیگر یا هر
یا متصل باشند بوی او قدر پراوری تر باشد **فصل** اگر چنانچه
مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود عسلی بود و اندام
تر و تازه بود و سیاه موی و سیاه چشم بود و در سینه موی
بسیار داشته باشد و معتدل اندام و چشم باشد و در
و تری بر مزاج او غالب بود و اگر معزلی بود کندی کون و لا
و خرد اندام و رنگ موی و سیاه چشم باشد و موی سینه
تمام بود و خشکی بر مزاج او غالب باشد **فصل** اگر مشرقی نیک
باشد و مشرقی باشد مولود سفید رنگ و نیکو موی و سیاه
چشم و معتدل قامت و غنی بالوجود باشد و کوهی و تری
بر مزاج او غالب بود و اگر معزلی بود سفید رنگ میان موی
و چشم و خرد تن باشد اما رنگش صافی نباشد و بوسینه
موی تمام بود و تری بر مزاج او غالب باشد **فصل** اگر معزلی نیک

بود

۵۶
بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ باشد که سفید
زنی و تازه اندام و ابدان و کبود چشم و سیاه موی باشد
و کوهی و خشکی بر مزاج او غالب باشد و اگر معزلی بود
(سفر و خرد اندام و خرد چشم و رنگ موی و میگون بود
و خشکی بر مزاج او غالب بود **فصل** فضل زهن شبیه فضل
مشتری باشد الا آنکه تازه و لطیف اندام تر باشد و باندا
زنان شبیه تر از اندام مردان بود و مردمان او را عظیم
دوست دارند و شهادت چشم بخاسته زهره است **فصل** اگر
عطارد مدبر بود و مشرقی باشد مولود عسلی رنگ میان
موی و خرد چشم و معتدل اندام بود و کوهی بر مزاج او
غالب باشد و اگر معزلی بود لا غزو باد یک آواز و کور
چشم بود و صدقه او مانند حدقه بزمیش باشد و لون
او میانی کندم کون و زردی باشد و خشکی بر مزاج او غالب
بود **فصل** آفتاب و قمر معین سارکان حسنه اند اما آفتاب
فضل هیأت و جمال و آب داری و نازکی تر است و ماه را اعتدال

و میان لختی و توی پنج **فصل** اگر کوکب مشرقی بود و مشرق
 او نزدیک باشد مولود عظیم جسته باشد و اگر نزدیک
 فوق اول باشد قوی اندام بود و اگر راجع بود معتدل
 باشد و اگر نزدیک مقام ثانی باشد ضعیف اندام باشد
 و اگر تحت الشعاع بود خست باشد و آفتابی بسیار بوی
 رسد **فصل** اگر خداوند طالع در ذروه تدویر باشد و
 دراز بالا و اگر در حوضی بود نصیر بالا بود **باب هشتم**
 در عمو از موضع که خدا و هیلاج و عطیت عمر مردم
 توان دانست و از رسیدن تیسیر هیلاج بمواضع فاطم
 اما مواضع هیلاج عاشق و طالع و یا زدهم و هفتم و نهم
 است و حدیثی که در باب ه از مقاله اول گفته شد
فصل هیلاج چهار آلت آفتاب و ماه و طالع و سیم
 و در شب قمر را تعدیم باید دانست و هر هیلاج که بوضوح
 مستعد بود و یکی از آرباب خطوط وی با و ناظر باشد یا
 نصایح هیلاج باشد و کوکب ناظر که خدا و اگر هیلاج یکی از

دو نیز باشد و مستولی بود بر موضع خورشید هم هیلاج
 باشد و هم که خدا و اگر هیلاجی موضع مستعد بود
 و صاحب خطی بوی ناظر نباشد طلب هیلاجی دیگر
 باید کرد که بر اثر بود و اگر هم کوکب هیلاج ناظر یا متصل
 نباشد هیلاج جزو طالع بود **فصل** مواضع تواضع خجسته
 و نیزین و مقابله و تریب ایشان باشد و هر خانه
 هفتم مواضع بعضی از کوکب ثابت باشد چنانکه در صورت
 الکواکب مسطور است **فصل** بسیاری هیلاج و قوت
 ایشان و نظیر کردن دلیل صحت و زبری و خاموشی و
 نیز زهی مولود باشد **فصل** اگر هیلاج یا که خدا یا
 هفتم و دهم باشد تیسیر و خیالات نوالی باید کرد تا بخرو
 خانه سایع رسد و طریق اتصال تیسیر چنان باشد که مطالع
 طالع از مطالع نظیر هیلاج یا که خدا نقصان کند آنچه
 بماند هر وجهی را سالی گیرند و دقیقه را شش روز
 بر آید زمان بعد باشد میان رسیدن تیسیر هیلاج بخرو

سابع و اگر هلال با آن خدا در ربع دیگر بوده تسبیح او
 بر توالی باید کردن **فصل** اگر هلال یا والی در میان
 سابع و عاشر بود و تسبیح او بجز سابع راند باشند
 و سالهای عمر بیرون آورده باشند بکنند که هر کس
 سعد یا نحس یا غل یا اتصال از اجزای هستند یا نه یعنی
 از درجه سابع تا درجه سوا هلال که تسبیح او بخلاف
 توالی راند باشند اگر متصل باشد سال عظیمه عمر آن
 مقدار باشد که از رسیدن تسبیح جز و طالع و سابع
 حاصل شده باشد و اگر متصل باشد نظیر باید کردن که
 سعد است یا نحس اگر سعد بود عظیمه زیادت کند و اگر
 نحس باشد نقصان کند و طریق معرفت سالهای زیاده
 و ناقصه آنست که اجزاء ساعات بحسب موضع کوکب سعد
 یا نحس بیرون آرند و ساعت بعد از طالع بدانند
 و بعد یک عاقله ساعت بعد بکنند و آن جمله دوازده
 از اجزاء ساعت هر درجه یک سال و دقیقه شش روز و یک

هلال

اینجا از اجزاء ساعات هر درجه یک سال و دقیقه شش روز و یک

زیادت

زیادت یا نقصان کند **فصل** اگر تسبیح هلال با آن خدا
 بموضع قاطع رسد و آن هلال یا والی در نزدیک آن
 سال محض گردد بجز آن نحس و نحس در وقت
 باشد و اگر شعاع سعد بموضع قاطع نافت یا طالع
 محض شود بجز او در اصل و تحویل نیکو حال
 باشد و قوی بود قطع عمر را دفع کند لکن آفتی یا
 عتیقی با فراط در مولود واقع شود و اگر هلال با آن خدا
 فاسد بود در اصل و نیکو حال باشد و در وقت تحویل
 با نیکو حال باشد در اصل و فاسد بود در تحویل **ضعیف**
 بگذرانند **فصل** اگر صاحب نام یکی بود از نحسین
 آن سال محض باشد خاصه که صاحب هشتم نحس بود یا
 محض بر باشد در اصل **فصل** اکثر تقدم مان از در پنج
 هلال و اگر خدا طریقه است بغایت آسان و آن چنان
 باشد که بکنند بموضع آفتاب اگر در ربع باریج مذکور
 بود بجز از خانه دوازدهم و هشتم و سوم هلال باشد

از او تا طالع تحویل
 دلیل قطع عمر آن
 مولود باشد

و اگر در یکی از این مواضع مذکوره باشد هیلاج باشد
 پس موضع قریبگاه کند که اگر ربع مؤث و ربع مؤث
 بود بجز از دو از دهم و ششم و هفتم هیلاج باشد
 یعنی اگر ولادت در روز باشد ابتدا ناقاب کند پس
 پس سیم الساده پس جز و طالع و اگر شب باشد
 قمر را مقدم باید داشت و دانست که خدا چنانکه
 در پیش گفته شد بحسب مواضع که خدا سالها چند است
 کرده اند و آنرا عطیه بکری و وسطی و صغری نام نهادند
 اندکی آنکه چندی دارند یا و چندی شناسند و گویند اگر
 که خدا بر حاق جز و او تاد باشد عطیه بکری دهد و
 اگر بر حاق جز و مانل بود عطیه وسطی و اگر بر حاق جز و
 ذابل بود عطیه صغری و اگر در موضعی دیگر بود تعدیل
 باید کرد بمقدار برار ربع تا آنچه حاصل آید عطیه خدا
 باشد بعد از آن نظر باید کردن اگر کوکب سعد از مقادیر
 یا تثلیث یا تسدیس بکند خدا ناظر باشد عطیه که خدا

زیادت

زیادت کند چنانکه اگر در جز و او تاد باشد عطیه صغری
 و اگر در جز و مانل باشد دو ثلث عطیه صغری و اگر در
 جز و نه ایل باشد ثلث عطیه صغری و اگر کوکب غیبی از
 مقادیر یا تربع یا مقابل بکند خدا ناظر باشد بر آن
 تقدیر که در کوکب سعد گفته شد چند سال از عطیه
 خاصه که خدا نقصان کند و زیورین از تثلیث و تسدیس
 زیادت کند و از تربع و مقابل و قران نقصان کند
 و عطار در مخترج است اگر با سعد باشد نوایل و اگر با
 محس بود نقصان کند و اگر که خدا ضعیف بود
 یا محسوس مولود پیوسته بخورد باشد و زن کافی بدین شوا
 کند و در هر وقت که خوشی بکند خدا یا هیلاج را
 بخوف بود خاصه چون یک پنجه از عمر گذشته باشد
 یا دو ثلث و سالهای عطیه اینست که در این جدول
 وضع کرده شده است و الله اعلم بالصواب

عقرب مقعد و عورت و قضیب قوس هردوران
جلای هردو زانو دلو هردو ساق حوت هردو پای
و هم بر بر تن بسیار طالع تاد و از دهم نسبت هر اندام
بخانه کند مثلاً سر و روی بطالع و گردن و حلقوم
بدن و باقی بر بر قیاس **مصل** رجال از ظاهر کوشش
و از باطن سپهر و مشانه و بلغم مثلاً از ظاهر
حسب لمس و از باطن دل و در کهای شویان مرغ از ظاهر
کوشش و از باطن جگر و عروق و مذکر و شمس
از ظاهر چشم راست و از باطن دماغ و معده و جمیع
اعضای این دهن از ظاهر حش و از باطن کوشش
و کرده و معده عطار در از ظاهر سخن گفتن و زبان
و از باطن فکر و ذهن و قمر از ظاهر چشم چپ و حش
ذوق و از باطن شن و جمیع اعضا چون ستار و سخن
بود از این ستارگان آفت یا علت در آن عضو و هر
که منسوب بدان کوب باشد و از این قبیل که گفته شد

صغری	نشان صغری	ثلاث صغری	صغری	صغری	صغری
زاید	نقصان	داید	نقصان	داید	نقصان
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

باب هفتم در آفات و علل و عارضه بدنی این معنی را
از مستوی عارب و سادس و مرغ و زحل توان دانست
و اتصال دلائل مذکور با مستوی جزو طالع و از آن برج
که دلائل در وی باشد و مستوی ناظر بود چنانکه جمال
سروری شود کردن و حلقوم جزو استیکین و عقد
و جمیع بدن سرطان سینه و پهلوی و شن اسد
معده و دل و پشت سینه و کمر و روده کان و ناف
میزان هر چه زیر ناف است تا زهار از کوده کاه و غیر

عقرب

که اگر بخس مشرقی باشد آفت آورد و اگر مغربی بود
 علت **فصل** زحالت کند بر زبان و قول و استغفار
 و هر مرضی که از افراط بالغم متولد شود در درود کا
 و رحم بهر سلسله رخ دلالت کند بر جهل و عسر و
 هر مرضی که از اخلاط سوخته سوداوی متولد شود
 و آمدن خون از عضوی و سوختن اندام و ریش شدن
 رحم و هر علقی که بشکافتن دماغ کردن حاجت باشد
فصل اگر عطارد بایکی از این دو عنصر باشد آنچه
 مدلول آن عنصر بود قوی تر کرد **فصل** کشته که آفرینش
 ایشان تمام نشده باشد آن باشد که نیرین از طالع
 ولادت ساقط باشند و کو دیگر که ایشان کوکب خوش
 در گرفته باشد **فصل** اگر علقی همولودی روی نماید
 و در آن قمر ربوبی باشد که در وقت ولادت عنصر
 بوده است یا در تربیع و مقابله او بود آن علق سخت
 از آن بود که قمر موضعی یگوید **فصل** شهادت از سهم

وصایا

و صاحب دی طلب باید کرد چنانکه در جمیع امور
 از دیگر سهام و صاحب ایشان طلب میکنیم **باب**
هشتم در احوال اشهر خالهای نفسانی بر دو قسم باشد
 عقلی و خلقی اما عقلی را مدبر عطا در بود و خلقی را اندک
 قمر بر عیب قوت و ضعف و سعادت و نحوست
 این دو کوکب حال این دو قسم در مولود مرکب باشد
 چنانکه اگر نیکو حال باشند مولود حکیمی و عالمی و فاضلی
 بود و اگر بد حال باشند جاهل کار مال بد بخت باشد
فصل نظر کنند در آن بروج که قمر و عطارد در
 وی باشند ر مواضع مستوی بر مواضع عطارد و قمر
 اگر اکثر در برجهای متقلب باشند دلالت کند که
 مولود دست در کارهای نیکو بسیار زند و مردمان
 دوست دارند و ملاهی کنند و حرکات و سکنات او بر
 نهم صواب باشد و دست در کارهای دینی ند و عالم بود
 بعلم احکام نجوم و کاهنه و عرفان اگر در بروج ذوی صفا

باشند نفسی تلوی منظر باحوال سبکسار بود و
 مردمان دشوار بر احوال او واقف شوند و زیرک باشد
 و اگر در بروج ثابت باشند نفسی منصف ثابت قدم با
 وقار باشد و هر چیز فریفته نشود و در مشقت کشید
 صبور باشد **نکته** اگر مستولی بر وضع عطار در و قمر
 زحل باشد رفعت ذاتی و عرضی آراسته باشد مولود
 قوی رای و داندیش و مستبد باشد و اگر حال
 زحل بخلاف این باشد حقیر و بی محمت و بد دل و بدخت
 و اندوهگین و شوخ بود و از مردم پیوسته گریزان بود
 و اگر مشهوری سبکساز زحل افتد و زحل نیکو حال باشد
 مولود حیر و نیکو رای و بزرگ محمت و با وقار و نیز فهم
 بود و مردمان را یار مندی کند و عزت پادشاه بنگو دارد
 و اگر زحل بد حال باشد مولود لا خیر برادر و قبیله اعتقاد
 بی عقلی و مردمان اعتبار بخیر او نکند و اکثر اوقات
 از صحبت مردمان اجتناب نماید و اگر مریخ مشکال زحل افتد

در زحل

و زحل نیکو حال باشد مولود بی باک و جانت کند و مقلب
 باشد و خشناک بود و بی راهی و بی کاری و در چیزهای
 خطرناک او یزد و بخشنان ناموزان گوید و اگر زحل
 بد حال باشد مولود دزدی زاهد زنی فرزندان خیر
 بد کرداری بود یا قتالی و کوشکافی کفر دزدی
 و بی دینی باشد و اگر زحل همشا کل زحل افتد و زحل
 نیکو حال باشد مولود زنان از شهر دارد و پسران از روست
 دارد و با مردمان زن کافی دشوار کند و پرهیزگار
 و متعبد و با حیا باشد و اگر زحل بد حال باشد مولود
 عظیم مویج باشد بصحبت زنان و مجامعت با ایشان
 خاصه زنان هر وجهی حال کارهای زشت و تباه بسیار
 کند و اگر عطار در مشکال زحل افتد و زحل نیکو حال باشد
 مولود قوانین ضایع زود در پایداری و زیرک و کافی و دانا
 باشد و سخنهای نیکو را که کند و کارها از پیش باند
 و اگر زحل بد حال باشد مولود حقیر و بد بخت و چادو

و گاهی بود و مردم را بفریبانی و اقربا را دشمن دارد
 فی الحال هیچ چیز از او در وجود نیاید **فصل** اگر مشتری
 مستولی بر موضع عطا رود و قهر باشد و مشتری بنیکو
 بود مولود نیز که خوی و سخنی با و قادر و بنیکو کردار و پویا
 و دین دار و خیر باشد و اگر بد حال بود احوال منفی
 باشد که گفته شد الا آنکه در بعضی از امور خلی اقتد
 در عوض بزرگمندی نکند و در عوض سخا اسراف
 و در عوض شوم بدلی و امثال این و اگر مرغ مشکلی شود
 اقتد و مشتری بنیکو حال باشد مولود درشت خوی و
 بزرگ نفس و خشمناک باشد و غلبه کردن و مصدق دانند
 و حرب و تدبیر کردن و امر و نهی و دوست دارد
 و اگر بد حال بود مولود مسافق و تغلب احوال و بی تمیز
 وی رای بود و مردمان را در یکدیگر اندازد و دشنام
 دهد و اگر دهنر مشکلی مشتری اقتد و مشتری بنیکو حال
 بود مولود پاکیزه ظاهر و باطن باشد و خوش خوی و نیک

اعتقاد

نبرد با قریب از هم بود

اعتقاد و صنعت رسان باشد و روزگار خوشتر
 و اگر مشتری بد حال بود مولود خوش عیش و مشغول باشد
 و میل تمام بنسوان داشته باشد و عظیم حرص و جوع
 و فسق کردن و لجود و حرکات و سکنات و شبیه ذناب
 باشد اما با مانت بود و اگر عطا در مشکلی مشتری بود
 و مشتری قوی حال باشد مولود عالم بود بطولم شرعی
 و حکم و هندسه و حساب و شعر و بلاغت و فصاحت
 و سیرت و رای و تدبیر و ضایع و امثال این و اگر مشتری
 بد حال بود مولود خفیه و حق و تلخ سخن باشد و کجای
 چنان بود که مردی حکیم است اما بهایت جاهل و بی خود
 بود و در کارها خطا بیار کند و حرکات نامواذن از
 او در وجود آید و دعوای عالمی کند و مضطرب احوال
 باشد **فصل** اگر مرغ مستولی بود موضع عطا رود و قهر
 و بنیکو حال باشد مولود در لیر و مردانه و پیش و لشکر
 و تغلب و سیاست کردن دوست دارد و اگر مرغ بد حال

بود مولود قتال و بد کردار و مضطرب احوال و دیوانه
 بود و دشنام بسیار دهد و عظیم شغب و بافرمان
 بود و اگر نه هوه مشاکل مرغ افند و مرغ بنکو حال باشد
 مولود عاشق و خوش عیش بود و میل تمام بزنان داشت
 باشد و نظر محال و حرام نکند اما عاقل و متمیز و بنکو
 مذہب بود و اگر مرغ بد حال باشد مولود عظیم مرغ
 بود بفسق و فجور و حیانت کردن و اگر عطار در مشاکل
 مرغ افند و مرغ بنکو حال باشد مولود سرور و شاکر
 و خداوند رای و تدبیر و جملتها و کارهای بد کند
 و زود فسخ باشد و باطن او بخلاف ظاهر باشد
 و دوستان از منفعت رسانند و اعدا را مضرت و اگر
 مرغ بد حال بود مولود مضطرب احوال و دودغ کوی
 و زشت کردار و راه زنی ~~مستور~~ و نا موزان
 حرکت باشد و در دیار خویش مشهور بد زده باشد
نقد اگر مستولی بر موضع عطار و قمر و زهر باشد

بنو طایفه و بنو عطار و بنو بنی بک کر کردن ۱۳۳

واو بنکو

واو بنکو حال بود مولود بنکو سیرت و خوب صورت
 و متعدد و پاکیزه ظاهر و باطن و ذاکر بود و در ما
 تمتع یابد و بشهوت کردن مایل بود و اگر نه هوه بد
 حال بود مولود در کارها آرمیده بود و عشق بازی
 بسیار کند و حالهای زنان باشد و از اهل اعتبار
 اجتناب نماید و اگر عطار در مشاکل زهر بود و زهر
 بنکو حال بود مولود عالم و حکیم و منجم و شاعر و مو
 سیقی دان و تنزه نم یابد و از خود اشیاء کند و دست در
 صنایع یا رنگ زنی و عیال بود و از جماعت زنان
 احتراز کند و میل بخوش سپران کند و اگر نه هوه بد
 حال باشد مولود بد کردار و بسیار حیالت و فحش
 کوی و منافق و خود رای و دروغ کوی بود و بدی
 در حق مردم بسیار اندیشد و بهجو گوید و فویب و
 شغب کردن دوست دارد **نقد** اگر عطار در مشاکل
 بر موضع خویش و موضع قمر باشد و بنکو حال بود مولود

ذیبرک و کافی و داهی و تیز فم و راست فکر باشد
 و عالم هیأت و هندسه و حساب دود ادر اگر کند
 و بر علل و براهین جمله واقف بود و چیزها که متعلق
 علوم مذکور بود از خود اشیا ط کند و در کارها که
 بیش گیرد با تمام رساند و تجربتها را بگوید و اگر عطا
 بد حال باشد مولود مری و قلابی و کذاب احمق
 و مضطرب حالی و سریع الحری که باشد و در امور سهو
 و خطا بسیار کند و پیوسته در بین آن بود که مکر و حیالت
 بمردم کند **فصل** اگر یکی از دنیای مشکلی کوکی افتد
 که مستوی باشد و نیکو حال بود و نیکو کوکب
 مستوی که موجب سعادت و خیر باشد زیادت کند
 و آنچه موجب محنت و شر باشد نقصان کند و اگر
 نبود حال باشد بخلاف این بود پس تنگنوی صانع
 و ذهی تیز مزاجات کوکب و مشاکلات ایشان از محمود
 و مذموم تمیز توان کرد **فصل** اگر قوس ناظر باشد بکوکی

مولود را

مولود را میل تمام در مدلولات آن کوکب باشد پس
 اگر کوکب مذکور نیکو حال باشد بقوت ذاتی مولود
 آن علم و صنعت که مدلول کوکب منظور باشد بیجا
 کمال رساند و مشهور شود اگر کوکب ضعیف حال
 مولود را میل بود بمدلولات کوکب اما چیزی را زیادت
 حاصل نکند **فصل** اگر خاندن هم مسعود بود دلالت کند
 که مولود نیکو سیرت و پاکیزه اعتقاد و پرهیزگار
 متدین و پارسا بود و اگر محسوس بود بصدا این و هم
 بر برقیاس از خداوند جان و فم و موضع سهم الغیب
 و خداوند استدلایل باید کرد و الله اعلم **باب** **نهم**
 در آفات نفسانی اگر عطار در آری یکدیگر ساقط باشند
 و هر دو از طالع ساقط و کوکب محسوس ایشان را محسوس
 گردانند دلالت کند که محسوس بی فایده بود و رسد
 از جنس کوکب ناحسی باشد **فصل** اگر در صورت
 طالع مولودی قوس از عطار ساقط بود یا هر دو از طالع

ساقط باشد و زحل در مولود نهدی در وتری
 باشد و مریخ در مولود لیالی مولود مصرع باشد
فصل اگر حال عطارد و قمر چنان بود که در فضل
 متقدم گفت شد و زحل در وتری باشد در مولود
 لیالی و مریخ در مولود نهدی خاصه چون آن و تد
 برج سرطان یا سنبل یا حوت باشد آن مولود
 دیوانه بود **فصل** اگر مریخ در مولود نهدی در وتری
 باشد یا زحل در مولود لیالی مستولی بود بر موضع
 و قمر از زیر نون آفتاب بیرون آمده باشد از اشتبا
 مولود از جهل پرزادگان باشد **فصل** اگر در مردان
 نبین در برجهای مذکور باشند رجولیت مولود دنیا
 کمال باشد و اگر بضد این بود بجهل فانی بود و در مولود
 زنان یقین در برج مذکور لیالی باشد بر آنکه حرکات
 و سکنات مولود شبیه مردان باشد و اگر مریخ یا زحل
 در وروج مذکور مشکلی نبین باشند دلیل قوت و زیا

ذکورت

ذکورت است و اگر نبین در وروج مؤنث باشند
 و مریخ یا زهره مشکلی وی باشد دلیل قوت انوینت
 است **باب دهم** در تحول پدر و مادر و لیالی
 از آفتاب و زحل و خانه چهارم و خداوند خانه او
 و سهم الاب و صاحب باشد در مولود نهدی و
 در مولود لیالی حال را بر آفتاب مقدم دارند دلایل
 مادر قمر و زهره و خانه دهم و خداوند و سهم الام
 و صاحب و بود در مولود نهدی و در مولود لیالی
 زهره یا بر قمر مقدم دارند بر حسب قوت و ضعف
 و سعادت و نحسست مادر و پدر و آنچه قویتر بود از
 ادلاستولی بود حکم او ظاهر تر باشد **فصل** اگر ادلاء
 پدر از شکل دوستی یا ادلاء مادر ناخوار یا متصل باشد
 دلالت کند که میان ایشان صدق و صدا باشد و محبت
 در حق یکدیگر زیادت کنند و سالها مدید روزگار
 بعیش و جمعیت بایکدی بگویند **فصل** اگر ادلاء

از شکل دشمنی بکند بگو ناظر باشد دلالت کند که در کمال
 بیکدیگر نبویزند اما بدشواری و جنگ و خصومت
 و در هر حال چون اولاً بیکدیگر ناظر باشند دلیل
 اتفاق و دوام اتصالات است و اگر به ساقط باشند دلیل
 مخالفت و قتل **فصل** کود آمدن سعود بر حوالی اول
 دلالت کند بر نیکوی حال و علوهت و رفعت و مرتبه
 و منزلت و نخوس بخلاف این اما کود آمدن کوکب بر
 حوالی دلیل و نوع باشد و آنکه از درجات افتاد
 بود مثلاً دلیل در ده درجه حال بود و کوکی در هشت
 و کوکی دیگر در دوازده درجه در دوم آنکه کوکی در
 در دوم کوخ دلیل باشد و یکی در دوازدهم مثلاً دلیل
 حال باشد و کوکی و رحت بود و کوکی دیگر در **فصل**
 سلیم بودن اولاً از اتصال نخوس دلیل باشد بر ترقی
 و صحت وجود مادر و پدر و نخوسی اولاً دلیل بر پاک
 و علل و نوع مرض از جنس طبیعت کوکب حاضر باشد **فصل**

اگر سهم

اگر سهم السعاده و صاحب اویکی از اول ناظر بود دلیل
 باشد بر بیاری مال و فراخ دستی و خیر و سعادت
 مافتن پدر و اگر با دلایل پدر ناظر بود و مادلاً مادر ناظر
 این سبب که یاد کرده شد مادر باید **فصل** اگر آفتاب
 از شکل دوستی بر حال ناظر باشد و مشقوی باز هم باقیاب
 معادن باشد دلیل کند بر تطوی یا عمر پدر صاحب
 و اگر هر دو بقدر ناظر بود از شکل دوستی و مشقوی ناظر
 بر هر دو یا قمر دلیل کند بر تطوی یا عمر مادر **فصل** احوال
 پدر را بخانه هفتم نگاه کنند که چهارم چهارم است و
 احوال عم و عمه از ششم که سیوم چهارم است چنانکه
 مقاله اول گفته شد **باب** بیان **فصل** در احوال برادران
 و خواهران دلیل برادران و خواهران سرخ و عطار در
 خانه سیوم و خداوند و سهم الاخوة و خداوند
 باشد پس اگر شتر از این دلایل با آنکه قوی تر بود
 بطالع یا خداوند طالع ناظر بود دلیل بود که مولود یا

برادران باشند پس اگر اتصال از شکل و سنی بود می
ایشان موافقت بود و اگر از شکل و سنی باشد مخالفت
و خصوصت و اگر ساقط بود و برادران و خواهران
بنود و اگر باشد میان ایشان الفت نبود و اگر ادلا
سمود باشند و بیکدیگر ناظر دلیل سعادت برادران
و خواهران است و اگر بصدا این بود بخلاف این **فصل**
مرخ دلیل برادران و خواهران بزرگ بزرگ باشد
و عطار دانان کوچک **باب دوازدهم** در مال و سهام
دلایل مال خانه دوم و صاحبان و شتری و سهم السع
و خداوند و سهم المال و خداوند و پیر اگر پیشتر
تفاوت این دلایل و مال آنکه قوی تر باشد بطالع و صاحب
طالع ناظر بود و دیگر ادلا مال بیکدیگر ناظر باشند
بطل و محمود دلالت کند بر بسیاری مال و آسانی در جمع
کردن و اگر ساقط باشند دلیل بر کمی و بی موی و تولد و نالت
مال و بد شواری مال بدست آمدن **فصل** اگر کوکب سعد

حوالی

حوالی دلیل از ادلا که قوی تر بود و گرفته باشند و
نیزین را از شکل و سنی آن دلیل نظر باشد دلیل کثرت
مال باشند **فصل** قوت ادلا و قوت سهم السعاده خا
در سعادت و بدو و دلیل باشد که صاحب مولود ملک
و سبب تمام حاصل کند **فصل** اگر قوی تر ادلا مال باشد
بود دلالت کند که مال از جهت بنا کردن و خانه خریدن
و فروختن و گشادگی حاصل کند و اگر شتری بود
از امانت داری و امامی و مؤذنی و فقیهی و کومرغ بود
از سرهنگی و سپاهی کوی و سیاست کردن و دزدی و
اگر رهن بود از عطاها و دستان و اهل طرب و زنا
و اگر عطار بود از عالم حکمت و نجوم و باز رکابی **فصل**
اگر زحل سهم السعاده ناظر بود از شکل و سنی و شتر
باز حال باشد دلالت کند که مال از جهت میواش حاصل
شود اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد از جانی که او امید
نداشته باشد **فصل** اگر خداوند خاند دوم در طالع بود

و مقبول در موضع خود مال آسان به دست آید و آنکه
طالب کند و ریخ کشد و اگر مقبول بنود طبع و امید
باشد و بقدر حاصل شود و اگر صاحب طالع در ثانی
بود دلیل کند که در طلب کردن ریخ بسیار کشد پس اگر
صاحب طالع مقبول باشد و محسوس بنود آنچه طالع کند
بیاید و اگر مقبول بنود چیزی حاصل نشود و پیوسته
روزگار بامید و طبع کندی و اگر مقبول باشد
لیکن با محسوس بود مال حاصل کند اما از دست می رود
و اگر مقبول و با مسعود بود مال حاصل کند و از آن تمتع
یابد و هم بر بر قیاس در هیچ وقوع احتمالات دلائل نظر
باید کرد **فصل** اگر نبیند در او تاد و بروج مد کشند
و آفتاب دور و زوفا و الا رض باشد و قمر بخلاف است
و دیگر ستارگان کرد نبیند که در چیزی خوش باشد و اگر
باشند تا ناخوری از او تاد جاه و مرتبه مولود عالی شود
و فرماندهی کرد و اگر ستارگان سعد باشند این معقول

خاص چون بقوت های ذاتی آراسته باشد و هر چند
از قوت و مواضع و اتصال ضعیف تر می شود در جاه
و حکم و مال نقصان می بیند و اگر کوکب محسوس باشد
باشد از قرآن یا تزیین یا ثواب به نیر مد کورد و در مقام
خوشی در حال بود دلالت کند که مولود بغایت سخت
و مدبر بود **فصل** اگر یکی از ثوابه که در عظم اول یا دوم
است در حقیقت در جزایر و تاد طالع یا جزایر
یا جزو سهم السعاده افتد جاه مولود بغایت مرتفع
و خداوند حکم و فرمان باشد و اعمال و اشغال او
از جنس کوکب ثوابه یا از جنس طبع است آن دو کوکب
سیاره باشد که ثوابه بر مزاج او بود و کوکبی که در عظم ثانی
بود هر فعل کند الا آنکه فضل او ضعیف تر از آن کوکب
بود که در عظم اول و ثانی باشد و اگر ثوابه که بر جزو تاد
یا نبیند یا سهم السعاده واقع باشد بر مزاج غسان تا
بعاقبت مولود را بغایت در حال و پریشان روزگار کند

باب سیزدهم در صناعت مولود دلیلی صنعت
 برج وسط السماء خداوند او و فرزند و مهر و عطارد
 و سهم المهر و خداوندی باشد پس هر کدام از این
 دلایل که قوی حال باشند تدبیر کنند و مصالح مولود او
 بود اما اگر مصالح بود مولود کنش و درزی و کار بر کنی و
 کارهای باریک که برود کار خطی با تمام رسد کند
 اما اگر شتری بود مولود شروع در فضا و توسط
 خال و عقلم و هنر و هر چه صلاح خلق باشد کند
 اما اگر مرغ بود مولود شروع در آهنگوی و سبط
 و مجامعی و سرهنگی و هر گادی که باشد کشت و قتالی
 کند اما اگر آفتاب بود مولود شروع در پیرو آورد
 کوهها از معارف و از کان و کیمیاگری و نگار داشتن
 آتشی که با اعمال حکیمان بکار دارند کند اما اگر زهر
 بود مولود شروع در جاد و لع و عطا و بخت و شرابها
 ساختن و سطح باختن و نرد بازیدن و تصویر کردن

کند

کردن کند اما اگر قمر بود مولود شروع درخت
 و اشجار و نقد بر آب و زمین و بهرام بردن و فاصد
 پس اگر کوکی مشکا یا مانج دلیلی باشد بقدر قوت
 و ضعف و سعادت و غنوت و بخت یا بدقت یا کین
فصل اگر مستولی صناعت خداوند عاشر بود مفرد
 یا کوکی از کواکب صنعت و در موضع خویش یا مقبول
 بود و هیچ کوب منتوج نباشد مولود بطل بود و هیچ
 و پیش بناموزد **باب چهارم** در تزویج و شوک مولود
 دلایل تزویج مردان خانه هفتم بود و صاحبان و زهران
 و سهم التزویج مردان و صاحبان و دلایل تزویج زنان
 خانه هفتم و صاحبان و آفتاب و سهم التزویج زنان
 و خداوند و باشد پس اگر اکثر دلایل یا آنکه قویتر باشد
 و داخل بود بطالع یا بخداوند او مولود را اتفاق و صلت
 افتد و اگر هر دو ساقط بود تزویج نساذ **فصل** اگر
 اولاد تزویج یا آنکه قویتر بود در او تاد باشد مولود

وصلت با قوی معروف و مشهور کند و اگر دلایل
 مسعود باشد وصلت با قوی مال دار کند و اگر بخلاف
 این باشد بضد این و اگر قوی دلایل در برنج و جسد
 بود و پیش از آنکه کوکب بوی ناظر یا متصل باشد
 پیش از یک زن یا شوهر نکند **فصل** اگر قمر میان
 اجتماع و استقبال باشد مولود در صفین وصلت
 یازنی که کمال کوچک باشد بخواند و اگر آفتاب میان
 طالع و غارب بالا زمین بود زن در صخره سن شود
 کند یا شوهری که بباله کوچک بود و اگر بترین بخواند
 این باشد حکم بضد این باشد **فصل** اگر طالع زن هفتم
 طالع شوهر بود سالهای بیاید بایکدیگر بمانند چنانچه
 در مقدمه گفته شد **باب پانزدهم** در اولاد دلایل
 فرزندان خاند پنجم و صاحب وی و مشاوی و نصم فرزندان
 و صاحب وی است پس اگر پیش از دلایل آنکه قوی تر باشد
 بطالع و خداوند و ناظر یا متصل باشد دلیل باشد که

مولود را

مولود را فرزندان پیدا شود و اگر ساقط باشند از
 هردو مولود را فرزندان نباشد و اگر از شکل تنبلیت باشد پس
 نکرند میان صاحب مولود و فرزندان موافقت و در
 باشد و اگر از ترس و مقابله نکرند مخالفت و عداوت
 بود **فصل** اگر دلایل اولاد با آنکه قوی تر بود مسعود باشد
 مولود را فرزندان صاحب نعمت متمیز باشد و اگر بخلاف
 این بود بضد این باشد **فصل** اگر اکثر دلایل آنکه قوی تر
 بود در برجه آذ و جسدین باشد یا در بروج بسیار
 مثل حوت و سرطان و عقرب صاحب مولود را پیش از یک
 فرزندان باشد و اگر بخوسر سئولی باشد بر مواضع ادلم
 و دلایل در بروج عظیم باشند یعنی اسد و سنبل و موله
 فرزندان نباشد و اگر بود اندک باشد و از ایشان چیزی
 نیاید و اگر اولاد فرزندان اکثر در بروج مذکور باشند **فصل**
 فرزندان پیش از زینه بود و اگر بضد این بود بخلاف این
 و هم چنین اگر مشرق باشند دلیل فرزندان مذکور باشد

در

و مغزی دلیل مؤثرت **فصل** دلالت کثرت ولادت
 قمر و شتری و زهره و عطارد اند خاصه چو شرقی
 باشند و دلایلت آفتاب و مریخ و زحل و عطارد خا
 که مغزی باشند **باب ششم** در اعدا و اصدقا دلایل
 دوستان خانه یا زدهم است و صاحب او سهم الاصل
 و صاحب او دلایل دشمنان خانه دوازدهم است و صاحب
 او و سهم الاعدا و صاحب او پسر اگر صاحب طالع درجا
 باشد و مقبول بود در موضع خویش یا خداوندی و در جای
 در طالع بود و مقبول بود در موضع خویش یا انصالی
 صاحب طالع و صاحب حاد عشر باشد یا میان صاحب
 سهم الاصل و صاحب طالع با سهم الاصل قادر و ندی
 افتد و صاحب طالع با وی بود و مقبول باشد در موضع
 خویش مولود را دوستان بسیار باشند و حال اعدا بر این
 قیاس معلوم باید کرد مگر آنکه در قضیه اگر ادا مقبول
 باشد دشمنی ضعیف گرداند **فصل** اگر در وقت ولادت

مولود

مولود نیرس بموضع باشد که در وقت ولادت مولود
 شخصی دیگر بوده باشد میان ایشان دوستی بخت باشد
 و اگر آفتاب یکی در موضع قمر باشد و دیگری مریخ هم
 دلیل دوستی و اتفاق است و اگر ثلث باشند پس یکدیگر
 باشند همی که دارد ضعیف از انواع مقدم باشد
 و اگر بمقابله یا تریج یکدیگر باشند میان ایشان دشمنی
 باشد و قوی تر بود در دشمنی و مقارنه در دوستی **فصل**
 اگر سهم السعادة یکی در موضعی باشد که سهم السعادة
 یکی دیگر بوده باشد میان ایشان دوستی تمام باشد
 و بخت منفعتی که از یکدیگر حاصل کنند و اگر در ثلث
 باشند پس یکدیگر باشند همی که دارد اما کمتر از دو
 اول **فصل** اگر طالع دو شخص یک برج میان ایشان
 دوستی و معاشرت و محالست بود و اگر مقابله یا تریج
 یکدیگر باشند میان ایشان حضومت و عداوت باشد
باب هفتم در سفر و غربت دلایل سفر خانه

مقابله

و خداوند او و مرغ و سهم السفر و صاحب وی
 باشد پس ادلا مگر بطالع و صاحب طالع متصل با
 ناظر باشند دلیل کند که مولود سفر بسیار کند و اگر
 ادلا از طالع و خداوند او و ساقط باشند مولود را
 اتفاق سفر کمتر افتد **فصل** اگر دلایل سفر در او تاد
 باشند و خداوند طالع در برج زایلالاتاد باشد
 دلیل بسیاری سفر است **فصل** اگر قمر زایل بود از
 او تاد دلیل نقل و حرکت است و اگر مرغ در او تاد باشد
 همی که دارد **فصل** اگر دلایل سعور باشند مولود را
 سفر منفعت بسیار باشد و غرض او و حصول بوند
 و برادر امر اجست کند و اگر ادلا محوس بود بصدا این بود
فصل اگر سهم السعور با خداوند او در خانه ضم
 بود دلیل کند که مولود سفر بسیار کند پس اگر سعور
 بصاحب ضم ناظر باشد در سفر منفعت تمام حاصل کند
 و اگر بصدا این بود بخلاف این باشد **باب هشتم** در احوا

موت

موت دلایل مرکب خانه هشتم بود و صاحب او و کوکب
 قاطع است از ستاره و ثوابت پس اگر دلیل مرکب زحل
 بود مولود در بیماری دقوت و نوز و دوسه و سیر و سل
 و نزله و نزول آب و هر مرضی که از افراط سردی باشد
 وفات کند و اگر مشتری بود دلیل باشد که مولود در
 بیماری شش و سکه و درد کلو و سر و دل و هر علتی
 که از افراط باد متولد شده باشد وفات کند و اگر مرغ
 بود مولود در امراض شطراغ و درد جگر و روان
 شدن خون از پنی یا شکم یا کلو و هر علتی که از افراط
 گرمی متولد شود وفات کند و اگر زهره بود مولود
 بیماری مقعد و کرده و ورم ناسور و هر علتی که از
 افراط رطوبت متولد شده باشد وفات کند و اگر
 عطارد بود مولود در بیماری جنون و وسواس و سوز
 و فی و هر علتی که از افراط خشکی متولد شده باشد
 وفات کند و دلایل آفتاب شبیه دلایل مرغ بود و دلایل

قمر شبیه دلا یا از مزه باشد **فصل** اگر از لا محض
 باشد بخوست سیاه یا ثوابت فاطم یا بعضی از قواطع
 در جزو ثامن باشند با شهادت بخوس دلالت کند
 مولود بغیر مرک طبعی میبرد و مرک طبعی آنست
 که هیچ علت بر مولود ظاهر نشود که عمر او را قطع کند
 یعنی قوت و حرارت غریزی او اندک اندک نقصان
 می پذیرد تا وقتی که بکلی ساقط شود آنگاه میبرد **باب**
نوزدهم در قسمت زمان مولود و احکام آن از وقت
 ولادت تا چهار سال شمسی از عمر مولود منقضی میگردد
 مولود قمر باشد از چهار آنکه مزاج عظیم رطوبت است
 پیشتر غذا های رطب تناول میکند و حرکت نشود
 در وی ظاهر تر است پس عطار در مد بر باشد مدت
 ده سال شمسی تربیت کند و کودک درین قسمت قوت
 گیرد و قوی گردد و عظم در کار دارد و ابتدای تعلیم تحصیل
 علم و هنر کند بعد از آن مد تزهره بود و مدت

هشت

هشت سال تربیت کند کودک درین قسمت بازی و شو
 و جماع کردن غلبه گیرد و بالغ شود بعد از آن مد بر ثانی
 باشد و مدت نوزده سال تربیت کند و درین قسمت
 مولود متکبر و تحیر شود و در اموری که در اصل ولادت
 حاصل کرده باشد قادر نشود و هزله کند و سخن
 با نیکین و تعظیم گوید بعد از آن مد بر مرغ بود و مدت
 پانزده سال تربیت کند و درین زمان مولود دشوار
 و بسیار اندیشه و حرص روی مستولی و با مردم تلخ
 باشد و بعد از آن مد بر شتری بود و مدت دوازده
 تربیت او کند مولود آرمیده شود و کاد های سخت کردن
 و جعل ترک کند و میل بطاعات و خیرات کند بعد از آن
 مد بر حال باشد تا آخر عمر و در بر قسمت مولود کامل
 و کسالتی و سرد مزاج شود و شصت بد شواری
 تواند کرد و قوت عظیم روی با خطاطی و تحلی
 نماید **فصل** هر کودک که در وقت ولادت قوی حال تر

بود و مسعود تر باشد در آن زمان قسمت وی فضیلت
 او ظاهر تر بود و جمیع مقدار آن بر حصر این سال
 مستحق علیه اند و فارسیان این را فواریات خوانند
باب بیستم در تحویل سال مولود و تیسیر در اصال
 و تحویل اول سال مولود وقتی باشد که آفتاب در طول
 ولادت بموضع رسد که در وقت ولادت آنجا بوده
 باشد و شرح این احوال در زج جامع و بالغ گفته شده
 پس اگر خواهند که بدانند چند سال از عمر مولود گذشت
 است طریق اینست که آنچه از اول تا پنج روز در وقت
 ولادت گذشت باشد از آن سال که تحویل خواهد کرد
 نقصان کنند آنچه مانده سالهای نامه بود گذشت از عمر
 صاحب مولود و طالع آن وقت طالع تحویل سال ناقصه
 باشد و دلایل بسیار ظاهر باین گردانید و قریب اولاد
 او تا در ربع طالع است و طریقی عمل این تیسیرات چنان
 است که بهر یک نام که از عمر مولود منقضی شده باشد

یکدم

یکدم ربع طالع طالع بدک بدافزاید آنچه حاصل شود
 طالع تیسیر طالع بود در جد و طالع بد و ولادت
 مقوسر کرد اند خارج موضع تیسیر طالع

نقصان کنند

آنچه مانده طالع تیسیر عاشر بود در جد و طالع مستقیم
 مقوسر کنند خارج موضع تیسیر جزو عاشر بود نظر او متوجه
 تیسیر جزو رابع و شرح عمل تیسیر و بدلی که در میان دو
 و تد باشد در باب مستقبل گفته خواهد شد انشا الله
 اما آن درجه که تیسیر دلیلی بوی رسد درجه قسمت
 و صاحب آن حد را قاسم او و مدبران تیسیر بود مادم
 که تیسیر در قسمت حد او بود و از حد او تجاوز کند و بعد
 کوکبی دیگر رسد قاسم و مدبران کوکب باشد و هو
 یکدم ربع مطلق که از حد کوکبی باز مانده بود بسالی قطع کند
 مثال طالع برج سرطان بد ربع دهم و تیسیر در زمان
 معین رسید بد ربع چهارم از برج مذکور پس درجه

چهل و نهم درجه تحت بود و عطارد که صاحب حد است
 مجد و مصریان قاسم و چون دو درجه سوا مانده است
 تا از حد عطارد بگذرد و مطالع این دو درجه بزرگ
 باشد دو درجه و بیست و دو دقیقه است پس وقتی
 که از این دو درجه زمان دو سال و صد و سی و دو روز
 بگذرد و سی طالع نقل مجد مشاوری کند و فاسمی نوی
 تعلق گیرد درجه تسیرات محافظت باید کردن اما
 بعد از تعیین تسیر جزو آن تسیر مستوی معلوم باید
 کردن و آنچنان باشد که بزرگی سال نامه یک درجه تمام
 بر جزو طالع اصلا یا عاشق یا مواضع کوکب وقت مولود
 افزایند آنجا که برج متعی شود برج انتفا آن دلیل گویند
 و خداوند برج انتفا طالع اصلا را ساخته و خوانند
 مثال طالع سرطان به درجه خواستیم که در اول سیاه
 یا زدهم بدانیم که برج انتفا طالع یکجا رسیده است ده
 برج بود درجه طالع افزودیم تا شد برج ثور به درجه

پس

۷۸
 پس برج انتفا شود بود و ساخته و زهره و اعتدال
 کلی رخا و دیگر ساخته بود و سال دیگر برج انتفا
 جزو باشد به درجه و بحسب رسیدن تسیر
 بشعاع سعدان و غنسان احکام باید رساند پس اگر
 تسیر انتفا مجد یا شعاع کوکبی رسد حکم اندلیل
 بحسب مزاج آن کوکب و اگر نبود کوکبی رسد اعتبار آنجا
 برج انتفا و سعادت و غنوست وی باشد مثال انتفا
 به درجه ثور و شعاع مشاوری در شانزده درجه
 از ثور پس حکم انتفا آنگاه که نشانزده درجه رسد
 بحسب قوه و ضعف زهره باشد و این مقدار در زمان
 هفتاد و سه روز قطع کند پس امری که بصاحب بخورد
 در بر یا م کف از کثران باشد موافق مزاج زهره بود
 و سعادت و غنوست وی در بر مدت و بعد از آن موافق
 مزاج مشاوری و هما جد ولی برای این تسیر باید کنیم
 وجد ولی دیگر ایوان کردیم که این تسیر شهری میگوید

و آن چنان باشد که در یک سال شمسی سیزده برج حرکت
کند یعنی در یک سال یکدو رکوده باشد بزایدی بری
که تسبیر سنوی حرکت کرده بود و باول سالهای تحویل
با برج انتها منطبق گردد و هر سال به تمام اجرام و شعاع
کواکب اصلی و تحویلی بگذرد و ما از تسبیرات سنوی
و شعوری جد و لما و در و ز وضع کرده ایم اما تسبیر
دیگر تسبیر تحویلی است و آن چنان باشد که در هر
روزی بخانه و نه دقیقه و هشت ثانیه که حرکت وسط
یکروزه آفتاب است بر جزو طالع تحویل و مراکز از وضع
کواکب سیاره در وقت تحویل افزاید و عمل این تسبیر
از جد و حرکت وسط آفتاب باید گرفته آسان بود
مصل از موضع برج انتها طالع اصل و تسبیر درجه
عطالع بلد و لادت احوال جسمانی معلوم شود و از برج
انتها سهم السعادة و تسبیر درجه او بعطالع عرض افق
وی احوال مالی و سعادت و از بروج انتها وسط السماء

و تسبیر

و تسبیر درجه او بعطالع افق وی احوال جاه و شرف
و شوکت و از بروج انتها وسط السماء و تسبیر درجه
او بعطالع فلک مستقیم احوال شغل و عمل معلوم گردد
و همچنین بروج و تسبیر درجه سوت باقی و کواکب اصلی
بعطالع عرض افق حادث هر یک از شهر مدلولات ایشان
چنانکه احوال ملک و عمارت از بروج انتها چهارم و تسبیر
درجه او و احوال از واج و شرکا از بروج سابع و تسبیر
درجه او و باقی بر قراس از خانه و کواکب **مصل** اگر در
سالی از سالهای تسبیر یکی از ادلاء اصلی بموضع سعد
یا نحس اصلی سعد توقع سعادت یا نحوستی قرار داشت
پس اگر در آن سال دلیل که تسبیر او را ندیده باشیم در وقت
از او تا دطالع تحویل باشد و آن کوکب که تسبیر مجددا و
رسیده باشد سعود یا نحوست شود دلالت کند بر واقع
شدن مدلول کوکب مذکور در آن سال و بوقار ساینده
احکای که مقتضی بلوغ تسبیر را باشد بموضع سعد یا نحس

و اگر شهادت تخویل نباشد عارضی چیزی بود
که واقع شود یعنی اگر سعادتی بود بعد از درنگ کردن
و اگر محسوس باشد هم چنین و اگر شهادت تخویل بود
و شهادت اصلی نبود اثر آن ضعیف تر بود مگر وقتی که
ادلا و شواهد در او تاد باشند که کار محکم کرد و تاد بود
بقوت کند هرگاه که یکی از او تاد در وقت ولادت
یا کاه تخویل محسوس بود و کواکب متصل با ناطق باشند
بوی آن محسوس آسان کند مگر وقتی که محسوس قوی
باشد و قوت سعادتی ضعیف **فصل** اثر اهل این
صناعت در هر ماه چون آفتاب بدرجه رسد که در وقت
ولادت در آن درجه بوده باشد از هر برج که باشد
طالع تخویل بیرون آرند و آنرا طالع تخویل شهر گویند
و بعضی چون هفت درجه و سی دقیقه آفتاب از جزو
اصلی حرکت کند تخویل دیگر بیرون می آورند و آنرا
تخویل اساطیری خوانند چنانکه در هر ماه بعد از تخویل

شهور

شهور سه تخویل دیگر باشد و طالع دیکر هر
درجه که آفتاب از جزو اصلی نطع کند تخویل میکنند
آنکه تا اواخر سیار جمع شود و صاحب تخویل را خوش
آید **فصل** مصنف گوید اگر گفته ایم باز با جوتید
و در وقت امتزاجات ادلا و قوت و ضعف هر یک بر
این مقدار که بر شعر دم قیام توانست نمود و خبر از شر
تمیز توانست کرد و حکم خالص که مقتضی امتزاج ادلا
بود بیرون توانست آورد چنانکه حکم قطعی توان
داند غایت کار بود تا قبل گوید مصنف احترام از تخویل
هفته و ایام کرده است از هر آنکه چیزی بسیار بعید
است **فصل** اگر خواهند که تخویل شهر را یکی کنند طریق
آنست که در هر برج که آفتاب بآن درجه رسد که در
وقت ولادت بوده باشد در طول بلد ولادت طالع
بیرون آرند و مواضع کواکب تعیین کنند و آنرا ادلا
گویند احکام ماه دوم از طالع تخویل سال طالع

بخوبی ماه و دوم آنها کنند و احکام ماه یکم از طالع
 بخوبی سال و سوم آنها و طالع بخوبی ماه نمایند و باقی
 بر این قیاس و تیسیر کنند و الا شهوری را در دو روز
 و یک ثلث روزی یکسج و احکام جزوی صاحب بخوبی
 در آن روز یک ثلث اول بخوبی از رسیان تیسیر می کند
 بمواضع و شعاع کواکب اصلی و بخوبی کنند و در دو
 روز یک ثلث دیگر از رسیان تیسیر می کند و در برج دوم
 انتهای سنوی بمواضع و شعاع مسعود و بخور اصلی
 بخوبی و هم بر این ترتیب تا دوازده برج در زمان بیست
 و هشت روز قطع کند و چون از یک دور و یکسج
 قطع کرده باشد تیسیر شهوری در یک روز یکدوره
 و چهار دقیقه سیر می کند و در مقدمه گفته شد
 یک برج قطع کرده بخوبی و یکدوره یکدوره منطبق شده باشد
 پس طالع بخوبی و شود البیوت و برج انتهای مواضع
 کواکب در وقت بخوبی و شعاعات آن و سهام بخوبی آنکه

۸۹
 سهام در وقت ولادت بیرون آورده باشند بیرون
 آرند بعد از آن جدا اول زائحه بخوبی و طالع اصل
 و انتهای مواضع کواکب در اصل ولادت و زمان
 بخوبی سال مطلوب و آنچه در براب ضروری بود
 وضع کنند چنانکه در براب اول کرده شدن آنکه
 پیش نظر گذارند و خاطر در آن کارند و بقدر
 قوت فکر خویش احکامی که ذیل حال وضع گرداید

و موافق هر شخص حکم کنند

با پسندیده و موافق

افتد و جدا اول

در صغایر اند

نوشته شد

التيرات السنوية وهو
السنتم بر وج واحد
التيرات الشهرية وهو
في السنة ثلث عشر بر جا

[illegible]

شار العمل بهذا الجدول

الانتها في الثور عشرون درجة والماضي من

اسنة ثلثة اشهر وعشره ايام فيكون الاشها

عند ذلك بالتبصير المستوي في النور

٥٠ ويا الشهوريه في السبله ٥٥

ثاني الاصل	ثالث الاصل	رابع الاصل
خامس الاصل	سادس الاصل	سابع الاصل
ثامن الاصل	تاسع الاصل	عاشر الاصل

باب بیست و یکم در حساب تسیرات ارباب
 در زجرات لایق تر باشد اما بواسطه تکمیل کتاب
 انواع تسبیحات یاد کرده شد و لا باید که معلوم باشد
 که این تسبیحات عظمی گویند برای آنکه در یک سال شمسی یکبار
 مطلع باشند و چون عملی تسیر دلیلی که میان دو
 است کنیم در مقدمه آن ساعت بعد دلیلی از وقت مقدم
 بساعات زمانی معلوم باید کرد **فصل** اگر دلیلی در دو
 ربع باشد که باشد مطالع یا ربع از مطالع دلیلی باقی
 است و نقصان کنند آنچه بماند بعد باشد و اگر در دو
 ربع مؤنث باشد مطالع طالع یا ساعت از مطالع دلیلی باقی
 باشد آنچه بماند بعد بود پس اگر دلیلی فوق الا رض باشد بعد
 بر اجزای ساعات جزو دلیلی قسمت کنند و اگر تحت الا رض
 باشد بر اجزای ساعات نظیر جزو دلیلی آنچه بیرون آید است
 بعد دلیلی بود از وقت مقدم اما اگر درجه دهم یا حاد
 یا جزو دلیلی که در حقیقت ابرو خانه باشد تسیر نمایند

طریق

طریق است که مطالع یکی از ابرو خانه از مطالع جزو
 تسیر الیه بمطالع است و نقصان کنند آنچه بماند هر
 درجه را سالی گویند و هر دقیقه را شش روز آنچه
 بر آید زیاده بعد بود میان رسیدن تسیر دلیلی جزو
 الیه و اگر درجه طالع یا دلیلی که در دقیقه باشد
 تسیر کنند مطالع طالع از مطالع جزو و تسیر الیه باقی باشد
 نقصان کنند بماند حصه سال باشد و اگر درجه غارب
 یا جزوی که در وی باشد تسیر مطالع طالع را از مطالع
 نظیر جزو و تسیر الیه نقصان کنند تا حصه سال تمام شود و اگر
 دلیلی در میان دو وقت بود مطالع او باقی باشد و باقی
 است و بگیرند و فاصل میان هر دو مطالع را در ساعات
 بعد دلیلی از وقت مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
 آنچه بیرون آید تعدیل بود پس اگر دلیلی در ربع مذکور باشد
 و فضل مطالع استوار باشد بعد از آن و نقصان
 کنند و الا بر وی فوائده و اگر در ربع مؤنث بود و فضل

باشد یا نه باشد تعدیل از وی نقصان و الا بر
 افزایند آنچه بماند یا حاصل شود مطالع تیسیر لیا باشد
 بعد از آن مطالع جزو سیوالیه بخط استواء و بنگ
 باشد چنانکه در مطالع جزو دلیل گفته شد بدانند و
 تفاضل را در ساعت بعد دلیل از وی تقدم ضرب کنند
 و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد هم بر
 آن طریق که در مطالع جزو تیسیر گفته شد آنرا با تمام رسانند
 و مطالع جزو سیوالیه کویند پس اگر مطالع جزو دلیل
 از مطالع جزو سیوالیه نقصان کنند آنچه که بماند هر روز
 سالی بود و هر دقیقه شش روز آنچه بر آید تا بعد بود
 میان رسیدن تیسیر جزو سیوالیه و اگر زمان
 معلوم باشد خواهند که بدانند که آن زمان تیسیر یکی
 از دلایل یکجا رسیده است اگر مطلوب جزو عاشور یا رابع
 یا دلیلی باشد که در جزو بود بصورت یکسا ایا که در جزو
 مطالع آن جزو بخط استواء افزایند و هم در آن مطالع مقوس

کرداند

کرداند خارج موضع تیسیر جزو مطلوب باشد و
 اگر مطلوب جزو مطالع یا دلیلی بود که در حقیقت مطالع
 بود بصورت یکسا ایا که در جزو مطالع طالع بنگ باشد افزایند
 و هم در آن مطالع مقوس کرداند تا موضع تیسیر جزو
 مطلوب معلوم شود و اگر جزو غارب یا دلیلی در وی
 باشد تیسیر جزو مطلوب معلوم شود و اگر جزو غارب
 یا دلیلی در وی باشد تیسیر کنند بصورت یکسا ایا که در جزو
 مطالع نظیر جزو افزایند و هم در مطالع بلد مقوس کنند
 تا خارج موضع نظیر تیسیر جزو مطلوب باشد و اگر در
 میان دو و تندی باشد مطالع جزو و باقی بلد و افق استوا
 بکوبند و بصورت یکسا ایا که در جزو مطالع هر یکا افزایند و
 در مطالع خوش مقوس کنند اگر اجزاء اقواس مطالع یکسا
 باشند جزو تیسیر آن جزو بود و اگر تفاوتی باشد آنرا در
 ساعات بعد از آن و تندی تقدم ضرب کنند و حاصل را بر
 شش قسمت کنند آنچه بیرون آید تعدیل بود پس اگر دلیل

در ربع مذکور بود و فضل مقوس مطالع استوار بود
 باشد تعدیل را از قوس و نقصان کنند و الا بروی
 افزاینده حاصل یا باقی موضع تسیرا بود و اگر در ربع
 مؤنث بوده باشد و فضل مقوس مطالع بالبر بوده
 باشد تعدیل را از قوس و نقصان کنند و الا بروی
 افزاینده حاصل یا باقی تسیرا بود و مقاله ثالث را بر این
 باب ختم کردیم و السلام علی ائمه الهدی **مقاله چهارم**
در اختیارات این مقاله مشتمل است بر سی باب
باب اول در مقدمات **باب دوم** در تفاسیل
 اختیارات بر ترتیب مراکز **باب سوم** در خائعات
باب اول در مقدمات اختیارات سعادت آنوقت باشد
 که او را برای امری اختیار کنند و موافقت مرآن عرض را
 و آنخته شدن او بخداوند مطالع اختیار را امتناع پسند
فصل اگر مطالع اختیار موافق اصل یا تخویل نبوده
 اختیار آن اختیار منفعت اندک یابد و اگر مخیر بود

در اصل و تخویل مضرت کشد و هیچ منفعت نیابد
 از آن اختیار و برای اینست که در یک اختیار دو کس
 بعزم تجارت بیرون میشوند و هر دو اختیار از بیرون
 تجارت کرده باشند یکی با کار بر مراد باشد و زود باز
 گردد و شخص دوم مدتی در سفر بماند و بعاقبت را
 بسیار کشد پس معلوم شد که طالع اختیار با طالع اصل
 و تخویل و اسباب باید که امتزاجی پسندیده داشته باشند
 و از یکدیگر مقبول باشند **فصل** قوام اختیارات **فصل**
 قمر و قبول وی و صلاح خدایند خاندن غرض و کوب
 غرض و صاحب طالع و او تا دطالع است **فصل** هر کار که
 در روزی یا هفته یا ماهی بکار یا بیش تر کند حاجت
 اختیار کردن نباشد **فصل** اگر کاری آغاز کنند که در
 وی ثباتی نبود و زود از حالتی بحالی گردد طالع اختیار
 و موضع قمر بری متقلب باید و سرطان از هر جهت **فصل**
 تراست و باید که طالع او تا دسمعور باشد تا مقاله

آن محزون و غمناک باشد اما اگر اختیار از بهر کاری کنند
که مایل نمایند و بعد از آن بجای دیگر شود باید که طالع
و موضع قمر بروج دو جسد بیاشند و اگر خواهند که آنجا
از کاری ثابت کنند که دایم ماند طالع و موضع قمر
ثابت بایند و امید ثابت تر از همه است لکن باید که
مسعود بود **فصل** اگر اختیار در روز کت طالع و موضع
ماه بروج طاری موافق تر بود و بروج یلی در اختیار یلی
فصل قمر در جمیع طوابع اختیار مذموم است مگر در
خرید و فروخت و قتی که مسعود بود **فصل** اگر در اختیار
مخوس از نفلت یا نسل پس یا مسعود از ترجیح و مقابله با
باشند باکی نبود **فصل** زایل شدن صاحب خانه ما از
او تاد و مخوس وی دلالت کند بر تباهی عواقب اختیار
و عجز و صلاح حال قمر شفعی بسیار حاصل نیاید و صلاح
خانه و صاحب او **فصل** اگر خداوند خانه غرض مخفی بود
او را در او تاد نباید داشتن لکن در عادی عیش و یا تاسع یا

تاسع

تاسع یا ثالث یا خامس پس بد بود مگر در وقتی که
اختیار از بهر شری یا حری کنند در او تاد شاید **فصل**
اگر در اختیارات صلاح حال قمر سیر نشود یکی از سجد
در طالع یا عاشر باید که مقبول باشد در موضع خورشید
نکته راقم و کتاب بنسخه میگوید که هرگاه در اختیار
صلاح حال قمر سیر نشود و با آنکه سعدی در او تاد
بودن که مقبول باشد سیر نشود قمر در هر برجی که باشد
در حد و در سعدان باید که داشتن که همان است که در
بیت الشرف خوش باشد و همچنین سعدان در حد و در
بکد یکو **باب دوم در تفصیل اختیار** در تفصیل اختیارات بر توبه
مرکز ۱ در کو مابه رفتن باید که قمر در خانه مرغ باشد
باشد ۲ سوی سرتوا شدن یا این که قمر در بروج اوج
باشد و نباید که در بروج باشد که سوی داشته باشد
و سنبله ۳ در حمامه نو بریدن و پوشیدن باید که قمر که
در بروج مقبل یا زوج سجدین باشد متصل بر هر و اگر

در بروج باشد خاصه اسد ماکوه بود و در قراخون
و تربعات و مقابله هر چه که دارد **در** ساختن چیز
از زونقوه باید که قدر در بروج آتشی بود ناظر به ثلث
باشد میر افتاب یا مرغ و اگر سعدین متصل با ناظر
بود از هر شکلی که باشد هم نیکوتر بود **در** خریدن چیز
باید که قدر متصل باشد یکی از سعد و سهم الحاره **چنانچه**
مشتری و او تاد باشد و سعدین از او تاد یا مواضع محمود
بوی ناظر باشد **در** فروختن چیزها باید که قدر
منصرف باشد از سعدین و متصل سعدی دیگر و اگر
متصل باشد با یع پشمان شود **در** شرکت کردن باید
که قدر در برجی دو جسدین باشد ناظر بسعد و مقبول
از ایشان **در** مال تجارت فیستادن باید که قدر بطل
ناظر بود و مقبول باشد از وی و صلاح خانه دوم و
یا زده و صاحب هر دو **بر** اسب نوسوار شدن باید
قدر در بروج منقلب ناظر به ثلث یا ثلثین مرغ باشد و

اگر

اگر بیشتر از این ناظر بود بهتر باشد **در** ظاهر
کردن امور باید که قدر در بروج منقلب باشد ناظر
بافتاب و نیونین از طالع نباشد و طالع مسعود بود
اگر کارها را به بهائی کردن باید که قدر تحت الشعاع
و ذاهب یا جماع بود یا صاحب طالع چنین بود و تیرین
از طالع ساقط باشد تا آنکه رهنان مانده اما اگر کسی
خواهد که تحقیق شود باید که قمر از جماع منصرف بود
و از تحت الشعاع بیرون نیامده باشد و فوق الارض و
سعدی که تحت الارض بود ناظر باشد و صاحب طالع
چنین بود **مکتوب** فیستادن باید که قدر در بروج
منقلب متصل بکوکی باشد که آنکس که مکتوب پیش او **ستاد**
منسوب و بود مثاله بادشاهان افتاب و قضا مشاوی
و مقبول بود از وی و باقی بر این قباص **نقل** و تحویل کردن
باید که قدر در ثلث بود و طالع و یوم و صاحب هر دو **سعد**
باشد **بنا** نهادن باید که قدر در بروج ارضی بود و **منصل**

بگوئی باشد که در شرف یا بر هی هوائی بود و عرض
 قمر و کوکب مد کویشالی و صاعد زاید باشد و کوکب
 بود در وسط السماء بود **و** در خراب کردن بناها باید که
 قمر نصف باشد از غیبی و متصل بعدی و از شرقی
 باشد یا قمر فوق الارض باشد متصل بگوئی تحت الارض
 و قمر جنوبی هابط باشد مادر خراب کردن حصارها
 باید که قمر مخوس بود و در هبوط باشد و زحل ساقط
 از او تا دو بعایت ضعیف و مخوس بود **و** در خریدن
 املاک باید که ماه در بروج ارضی بود متصل بسعود و
 مقبول از ایشان و خاند چهارم و صاحب و مسعود باشند
 و قمر ناظر بود بر حال از ثلث باشد پس و زحل مقبول از
 در موضع خوش **و** در آنها دانیدن در جویها و کاردین
 باید که قمر در برجی پای بود و متصل بر حال از ثلث یا
 تسلس و زحل هشتادی باشد و مستقیم السیر بود و
 بروج آبی مسعود بود **و** در دخت نشاندن باید که قمر

شرقی

در برجی ثابت یا ذوجدین باشد و طالع برج ثابت
 بود و صاحب و مشرقی باشد و قمر و صاحب طالع
 ناظر باشند بگوئی سعدی که در بروج هوائی باشد
ط در تخم انداختن باید که قمر در برج سرطان
 یا سنبله یا جدی یا ثور بود متصل بعدی و طالع
 یکی از این بروج باشد و صاحب و مسعود بود **و** در
 طلب فرزندان کردن باید که قمر در بروج مذکر باشد
 و مسعود و سلیم از نحس و او تا دو از نحس خالی باشند
 و بسعود آراسته ناکل کوید اگر مطلوب فرزندان مؤنث
 باشد دلارا بمرکز مؤنث باید نشاند **و** دوشیر
 دادن بگوید که باید که قمر از نحس سلیم باشد و متصل
 بود برهنه و زهر مستقیم و زاید بود در سیر و نحس
 بنام **الف** باز گرفتار نشیر باید که قمر سلیم بود **و**
 نحس و بعید بود از آفتاب و متصل باشد بصاحب خانه
 و صاحب طالع یا صاحب خانه قمر در برجی ارضی باشد

که دلیل ثبات بود **و** کود که بکتاب دادن باید که قمر
در بری باشد که بر صورت انسان بود چون بروج
هوائی و سبیل و نصف اول از قوس و مقدار عطار
بود یا ناظر نوی از هر شکل که دست دهد و هر دو بر
از نخوس و عطار در مشرق باشد و صاحب خانه هر دو
بایشان ناظر باشند و سلیم از نخوس **و** در معالجی
و غوره کردن باید که در حمال یا تو باشد و طالع یکی
ازین دو برج بود و قمر ناقص النور باشد و مسعود و سلیم
بود از نخوس **و** در معالجی کردن بیمار آن بادویه باید
که قمر در بری باشد که مخالف طبیعت مرض بود و ناظر
بلوکی که طبیعت او هم مخالف باشد و سعد ناظر او
باشد یعنی کوکب منظور **و** در خط کردن باید که قمر
در میزان یا عقرب بود زاید در نور و متصل بسعود
و در معالجی خوردن باید که قمر در برج آبی بود
و عرض جنوبی و هابط باشد و جرم او در فوق الارض

بدر

۸۶
باشد متصل بلوکی تحت الارض مجوز خانه چهارم و مسعود
بود برهه و اگر تثلیث یا تسدیس مرغ باشد خلی
بنود و نباید که قمر بتوان مشغولی باشد بجهت آنکه
مشغولی طبیعت را قوت دهد و فعال دارد و ناظر
کند **و** در آهن بحسم رسانیدن باید که قمر متصل
باشد مشغولی یا زهره و هر دو فوق الارض باشند و
قمر زاید بود در نور و بری از شعاع مرغ و متصل با قمر
از شکل تثلیث یا تسدیس **و** در فصل و جهات
کردن باید که قمر ناقص النور بود و سلیم باشد از نخوس
و اگر مسعود بود بهتر باشد و اگر ناظر بود بمرغ تثلیث
یا تسدیس خلی بنود اما در بر یا بآنچه محافظت باید کرد
آنست که اگر قمر در بری باشد که آهن بآن عضو که
تعلق بآن برج داشته باشد نرسانند مثلاً اگر قمر در
جوزا باشد فصد نکند بجهت آنکه دست تعلق دارد
مجوزا چون در ثور یا اسد باشد جهات نکند بول

آنکه کردن تعلق شود دارد و پشت باسل و باقی بر
 نیاز و اگر مقدارن کوکی سعد فوج حال باشد جا داشته
 اند **ل** درختن کردن نباید که قمر در عقرب بود
 یا در بری دیگر با طالع مخرج اما باید که در بری باشد
 محزون از عقرب و باطل نبود بود و متصل مشغری یا در
 و اگر مخرج تا طالع بود از ثلث یا تسد بر طالع بود و
 از نظر حال احتیاج باید کرد **ل** در بین حریفین
 باید که قمر در بری باشد که بصورت مردم باشد
 و طالع نیز هم چنین بود و قمر و طالع هر دو سلیم باشند
 از نحوس و میان صاحب طالع و صاحب سادس انتقال
 محمود بود و او تا از نحوس خالی باشد **ل** در بین
 آزاد کردن باید که قمر زایل باشد در نور و متصل
 بود به سعد و سعد منقول مشغری بود و طالع و صاحب
 او مسعود باشند **ل** در نکاح کردن نباید که قمر
 در بری و ثابت و ثانی و حال و سرطان و جدی و دلو

بری

برجی که نحسین یا ذنب آنجا باشند اما باید که در میزان
 بود متصل سعدی و زهر موافق تر بود و باید که آن
 سعد در موضعی بنکوب بود **ل** در زفاف کردن باید
 که قمر در ثور یا اسد یا سنبل یا جوزا بود ناظر برهن
 در موضعی بنکوب باشد و سلیم از نحوس **ل** چنانکه فتن
 باید که قمر در برج مقاب بود و طالع خانه کوکی ملک
 باشد و قویتر از همه خانه مخرج باشد و باید که مخرج ثلث
 یا تسد بر طالع بود و صاحب در بری ثابت یا زو جد
 باشد و در طالع با عاشر یا حاد و عشر بود و صاحب طالع
 طالع یا ثانی بود غیر مقبول و متصل کوکی ساقط یا مقبول
 و مکروه باشد آنکه صاحب در رابع باشد از نجو آنکه
 خانه سلطنت است و نباید که صاحب ثانی در ثامن
 بود بلی اگر صاحب ثامن در ثانی باشد غایت کار بود
 از نجو آنکه ثانی دلیل اعوان و اتباع و صاحب اختیار
 و ثامن دلیل اعوان دشمن و اگر صاحب طالع از ثلث

باشد پس و مقبول بود دشمن خواهد که صلح کند
و اگر موافق دهم باشد و سعدی با وی بود که بطالع
حفظ داشته باشد صاحب اختیار بر دشمن پیشو شود
و بر وی غلبه یابد و اگر دشمن صلح کند قبول نکند بدان
شرط که آن سعدی هیچ خطبجز و هفتم نداشته باشد
و اگر خداوند خانه صاحب طالع قوی باشد و مسعود
مشرقی باشد غایت قوت بود و اگر صاحب خانه صاحب
سایع بدین صفت باشد صاحب اختیار را خدک کرد
مکروه باشد **لو** در طلب کوخینه و کشته کردن
باید که قمر بصاحب خانه خود باطل باشد از تنگ
باشد پس و صاحب خانه قمر نور الارض بود بخوس
کشته بخیمی **از** در وصیت کردن بهار باید که قمر
و در برچی ثابت بود طالع خداوند و مسعود باشند
و او تاد از بخوس خالی **لی** در سفر کردن باید که
قمر در برچی رصنی باشد و منقلب موافق تر بود و

باید

باید که طالع و صاحب او دلا و سفر و ادلا عرض
در آن سفر مسعود و سلیم باشد از بخوس خاصه برج
در سفر بحر کردن باید که قمر در برج آبی بود
و سلیم از بخوس خاصه زحل و صالح و صاحب طالع و او
مسعود باشند در دخول بیت و باید باید که قمر
و خانه دوم و خداوند او و طالع و صاحب وی مسود
باشند و در صورت طالع بمواضع نیکو باشند و سهم
السعادة در طالع یا وسط السماء بود ناظر بخداوند و طالع
و باید که خداوند ثانی قمر الارض باشد و اگر نه
در شهر دوند و خواهند که مدتی در آن شهر مخفی
باشند باید که قمر از اجتماع منصرف بود و از تحت اشعاع
بیرون نیامده باشد و متصل بکوکی بود که تحت الارض
باشد در جلوس یا دشاها ن بر تخت مملکت باید
که قمر و طالع و صاحب وی در یکی از دو خانه مشتری
یا اسد یا عقرب بود و مسود او تاد باشند خاصه

وند هم و صاحب خاد عاشر مسعود و قو بحال
و مشرقی باشد و آفتاب مسعود باشد و سیلم از نحو
در باید که طالع و صاحب و قمر و صاحب
خانه او نیکو باشند و جواضع پستند بید و مستقیم و
سریع السیر و مشرقی را کوکی از بر سه کوکب بتثلیث الفاد
یا نزع بود و مقبول باشد از ایشان بهتر بود در
باید که قمر در برهی زوجین بود و او را
متصل بود مسعود و زاید بود در نور صاعد باشد در
شمال و طالع برهی زوجین بود و مسعود باشد
از سعدین و اگر خواهند که آن عالم را دیگر بار عقد
نکنند دو وقت کشادن ماه در برج ثابت یا بد نهاد و
طالع هم چنین و قمر در ثانی عشر یا سادس عقارت
یا ثانی یا ترسع غوس در فلاح خراج باید که
قمر در خاد زحل از تثلیث یا تسلسل ناظر بوی باشد
و عاشر برج ثابت بود در عرض داشتن حاجات

باید

باید که قمر در برهی ثابت یا زوجین بود و ناظر
باشد بطالع از شکر تثلیث یا تسلسل و اگر از ترسع
بود خلل نکند و باید که طالع برهی ثابت یا زوجین
بود و صاحب و به تثلیث باشد بر طالع بود و اگر در
وقت اجتماع یا امتلا تقدم سعدی یا سهم السعاده
در طالع یا سابع بود باشد طلب عمل کردن بغایت
نیکو بود و اگر غیبی مقادیر سهم بوده باشد بغایت
بد بود در دادخواستن باید که قمر میان ترسع
و مقابل آفتاب بود و قمر و طالع از غوس خالی باشند
باید که صاحب طالع در جایگاهی نیکو بود و صاحب
متصل وی باشد یا صاحب طالع در عاشر صاحب
بود و باید که آن کوکب که قمر از وی مخرب باشد و
از آن بود که بوی متصل بوده و سهم السعاده در طالع
یا عاشر بود در دوستی کردن باید که قمر در
برهی ثابت باشد و آن خاد از غوس خالی بود و او را

بسمو داراست باشد و از نحو سرخالی و صاحب خالی
 ناظر بود بطالع یا بخدا و ندا و از تالیث یا تالیث
 قمر متصل بود بکوکی که محبوب منسوب وی باشد
 مثلا اگر دنی بود زهره و اگر ترکی بود مرغ و باقی برین
 قیاس در چهار پا حریفان باید که قمر در برج
 ثابت بود بخزان دلو و عقرب و متصل باشد بعدی
 سقیم السیر شرفی و طالع بر وجه دو جسد بر باشد
 در صید کردن در بر باید که قمر و طالع برج ذو
 جسدین باشند و صاحب طالع قوی حال و سعادتی
 و صاحب سابع بطی السیر در مال الوتد و قمر منصرف
 از مرغ و مرغ در موضع بنکوان طالع و خداوند خانه
 قمر ناظری باشد و اگر قمر خالی السیر باشد یا در
 برج منقلب و خداوند خانه او ساقط بود و قمر و برج
 ناظر مکرره باشد بشکار رفتن در صید بجز
 باید که طالع برج ذو جسدین باشد بغیر از خور و صا

طالع

طالع در برج آبی بود ناظر بعباد خانه خود و قمر
 در برج آبی باشد ناظر بخداوند خانه خود و قمر زاید
 در نورد و اگر قمر خالی السیر باشد یا متصل مرغ و طالع
 برج آبی بود صید کردن بجز مکرره بود و السلام
 در خانه کتاب مصنف گوید از اوصاف
 و فروع عالم احکام آنقدر که کتاب بود ضرر و کرد
 در احکام در کتاب شرح دادم تا گمانی که ایشانرا طبع
 نیکو و ذهنی تیز باشد میان سعد و نحس قوت و ضعف
 تمیز کنند و حکم بر غلبه شهادت رانند و اگر در امری در
 گواه معتبر نباشد حکم نباید کردن و البته باید که در وقت
 حکم کردن تمیز نکنند و در امری تا فکری کامل و تأمل
 شامل نکند احکام نراند تا از پنج صواب دور نیفتد
 و مقاتل چهارم داند بر تالیف جنم گردیم
 و کتاب را بر این مقاله و الحمد لله

رب العالمین و الصلوة

والسلام علیهم

والرحمة

عم

1. The first of these is the
the second is the
the third is the
the fourth is the
the fifth is the
the sixth is the
the seventh is the
the eighth is the
the ninth is the
the tenth is the
the eleventh is the
the twelfth is the
the thirteenth is the
the fourteenth is the
the fifteenth is the
the sixteenth is the
the seventeenth is the
the eighteenth is the
the nineteenth is the
the twentieth is the
the twenty-first is the
the twenty-second is the
the twenty-third is the
the twenty-fourth is the
the twenty-fifth is the
the twenty-sixth is the
the twenty-seventh is the
the twenty-eighth is the
the twenty-ninth is the
the thirtieth is the
the thirty-first is the
the thirty-second is the
the thirty-third is the
the thirty-fourth is the
the thirty-fifth is the
the thirty-sixth is the
the thirty-seventh is the
the thirty-eighth is the
the thirty-ninth is the
the fortieth is the
the forty-first is the
the forty-second is the
the forty-third is the
the forty-fourth is the
the forty-fifth is the
the forty-sixth is the
the forty-seventh is the
the forty-eighth is the
the forty-ninth is the
the fiftieth is the
the fifty-first is the
the fifty-second is the
the fifty-third is the
the fifty-fourth is the
the fifty-fifth is the
the fifty-sixth is the
the fifty-seventh is the
the fifty-eighth is the
the fifty-ninth is the
the sixtieth is the
the sixty-first is the
the sixty-second is the
the sixty-third is the
the sixty-fourth is the
the sixty-fifth is the
the sixty-sixth is the
the sixty-seventh is the
the sixty-eighth is the
the sixty-ninth is the
the seventieth is the
the seventy-first is the
the seventy-second is the
the seventy-third is the
the seventy-fourth is the
the seventy-fifth is the
the seventy-sixth is the
the seventy-seventh is the
the seventy-eighth is the
the seventy-ninth is the
the eightieth is the
the eighty-first is the
the eighty-second is the
the eighty-third is the
the eighty-fourth is the
the eighty-fifth is the
the eighty-sixth is the
the eighty-seventh is the
the eighty-eighth is the
the eighty-ninth is the
the ninetieth is the
the ninety-first is the
the ninety-second is the
the ninety-third is the
the ninety-fourth is the
the ninety-fifth is the
the ninety-sixth is the
the ninety-seventh is the
the ninety-eighth is the
the ninety-ninth is the
the hundredth is the

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العالی الوالی والصلوة علی النبی الاتی
اما بعد چنین گوید فقیر حقیر قاسم بن محمد بن عبد الله
 الحسینی اصلح الله شأنه که چون جماعتی از اخوان صفا
 نزد این بچاره کلاه بتعلیم علم نجوم مشغول بودند
 برای سہولت فہم ایشان قوت و ضعف کوایہ را مشروح
 ساختم چہ باید دانست کہ حکم برای کواکب قوت
 و ضعف بسیار سیات کرده اند اما آنچه حقیقت
 صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سہ عدد
 قوتها و هشتاد و چہار عدد ضعفها و بعضی ازینہا اذا
 باشند و بعضی عرضی ذاتی ہر از حالی باشد کہ کوکب
 مسیت یا ذاتی فلک البروج حاصل شود و قطع نظر از

مذکور

غیری و عرضی نہ غیر ازین باشد و این قوت و ضعف را
 بحسب تاثیر بسہ قسم نہادہ اند عظیم و میانی و حقیر و
 ہر یک ازین سہ را بسہ مرتبہ نہادہ اند علی و اوسط و ادنی
 اما قوتہای عظیم الاثری و چہارند پنج اعلیٰ مراتب اول
خانہ بدانکہ فلک البروج را بہ تقسیم دوم بدوازده قسم
 کردہ اند و ہر قسمی را بنحی نام نہادہ اند و این بروج
 بر کواکب بخشہا مختلف کردہ اند و یکی از ان قسمت ہا
 خانہ نام نہادہ اند و غیرین را درین تقسیم تقدیم کردہ اند
 بمذاہبت مزاج و خوی و ذکورت و انوثت بروج پنج
 یا ثناب دادہ اند و بروج سرطان یا ف و یک نصف فلک البروج
 کہ از اول اسد است تا اول دلو حیرا ثناب خوانندہ اند و ان
 نصف دیگر را کہ از اول دلو است تا آخر سرطان حیرت ماہ
 و ہر یک ازین خمسہ عجیرہ را یک خانہ در حیرت اقامہ دادہ اند
 و یکی در حیرت ماہ و ایندایعطار کردہ اند کہ پس منہ نزدیک

مذکور
 بخشہا

افتاب می باشد و سنبلا را که نزدیکتر است بخانه افتاب در
 حیز افتاب و جوزا را که نزدیکتر است بخانه ماه در حیز
 بد و داده اند بعد از آن زهره را در حیز افتاب و مریخ
 و در حیز ماه ثور و بعد از مریخ را در حیز افتاب عقرب
 و در حیز ماه حمل بعد از آن مشتری را در حیز افتاب قوس
 و در حیز ماه حوت بعد از آن زحل را در حیز افتاب جد
 و در حیز ماه دلو داده اند اگر چه قوت این کواکب درین
 خانهها بتجربه در یافته اند اما در بیان و تعریف این
 مقدمه از مناسبت رعایت کرده اند و حکم خانه خالص
 بدن و روح و عقل و انجمن و کفر و برکت باشد شخص را
 در ترتیب حیات و ترتیب بدنه و قوت که گویند در خانه باشد
 دلالت کند بر بهترین حالها و ایمن ترین جایها و دولت
 و عزت و موروث و **دوم در حیز شمس** و در جاذبه شد در جاذبه
 کوبید که در حیز ظهور آدم علیه السلام کواکب انجا بوده

عطارد

مکر عطارد اگر چه درین سخن و تحقیق این در حیز
 در آن حین شمس را بیدا مانند بقیما چنین رسیده است
 الملوک ک. فی اشرفها الا عطارد حیز صمد آدم
 و چون عطارد را در حیز معین نشده بود بتجربه
 و استدلال یا نزد هم در حیز سنبلا را برای او تعیین کردند
 حقیقت این سخنان آنست که چون شرف قیمت کبریا
 دولت کرده اند بتجربه چنان در یافته اند که چون افتاب
 در نوزده درجه حمل باشد یا قدر سم درجه ثور یا
 زحل در سیست و یک درجه میزان یا مشتری در یا نزد هم
 درجه سرطان یا سمیخ در سیست و هشتم درجه جدی
 یا زهره در سیست و هفتم درجه حوت یا عطارد در یا نزد هم
 درجه سنبلا یا راس در سم درجه جوزا یا زیت در سم درجه
 قوس باشد در کالت کند بر دولت یلندی مرتبه در
 مدلولات خود متناسب مدلولات اختصاص در آنست

که دلالت کند بر سعادت و شرف و شهرت بنام نیک اگر چه
 در باب او جادینوده باشد **سهم** این از یعنی بودن کوکب
 در فوی تر بین خانهای طالع کاول آن طالع است پس
 پس از هم پس هفتم پس چهارم پس پنجم طالع پس ششم
 و حسی این خانها بعد از تسویه الیسوت چنان می باید کرد
 که از پنج درجه پیش از درجه طالع باید گرفته تا پنج درجه
 پیش از مرکز خانه دوم و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانه
 دوم باید گرفته و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانه چهارم
 باید گرفته و از آنجا تا پنج درجه پیش از خانه ششم پنجم باید گرفته
 و از آنجا تا مرکز هفتم ششم باید گرفته و از آنجا تا پنج درجه
 پیش از مرکز خانه هفتم باید گرفته و از آنجا تا مرکز خانه
 دهم پنجم باید گرفته و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانه
 دوازدهم باید گرفته و از آنجا تا پنج درجه پیش از مرکز خانه
 دوازدهم باید گرفته و از آنجا تا مرکز امداد مذکور از حساب

دوازدهم

دوازدهم باشد و این حساب خاص است پیدا کردن
 و این از دلالت کند بر شهرت اگر مبتز قوی حال باشد ششم
 بنام نیک باشد و اگر ضعیف حال باشد ششم بنام بد یا اگر حال
 در تحقیق مبتز قطع نظر باید کرد از قوتها و ضعفها و این
 چنانکه بعضی از تجاران فرموده اند **چهارم تقسیم** است
 یعنی بعد تقویم کوکب از تقویم افتاد یکتر از شانزده دقیقه
 و این حال دلیل قریب یا دشا هست و چون کوکب ضعیف یا
 ضعف احتراق محسوب نباشد **پنجم جرم** تا بنه **سطح**
 یعنی بعد کوکب از درجه مجری و محر تا بنه سعد کمتر از پنج
 درجه باشد و اگر و وقتی باشد که عرض قق حادث هر دو
 نزدیک هم باشد در ربع مستقیم طالع یا در ربع تقوی
 بدرجه مجری نزدیک باشد و بیان این حال چو محقق افعال
 زحمتی است و این بغایت دور و دراز است بلکه در تمام
 زحمتی از این مشکلتر و بسیار تر عمل نیست همین قدر گفتار

و این حال دلالت کند بر سلطنت و حکومت و عظمت و بزرگی
 این فقیر این قوه با جمیع صنعههای ذراته و عرضهای بزرگی
 میکند لیکن ارباب این فن او را باین حفظ مذکور بر این
 داشته اند و بهره هر یک از این قوتها تفاوت دارند
 مرتبه نه باشد و هفت اوسط می باشد اول
برج شرف یعنی بودن کوکب در آن برجها که در جاذبه
 شرف در آنجا تعیین گردیم و این دلالت کند بر بزرگی
 و تن دستی **دوم استقامت** یعنی کوکب بر توالی
 بر وجه حرکت کند و این حال دلالت کند بر بزرگی
 و سکونت و این حفاظت برین را دایمی باشد **سوم اختلاف**
 یعنی یا لا بودن فلک کوکب از فلک افتاب و این حال
 مخصوصست بر حل و مشتری و مریخ و دلالت کند بر بلندگی
 همت و علو شان **چهارم دستوریه** و این چهار
 دستور باشد اول خاص یگوا که علو بیت نسبت

بسیار
 قدر

یافتاب و از چنان باشد که در حل یا مشتری یا مریخ خان
 یا شرف باشند و افتاب نیز در خانه یا شرف یا مریخ و اتصال
 متصل شوند و اتصال همین است که ایشان است
 یافتاب بعد از احتراق و پیش از مقابل واقع شود
 و قطر تربیع در هر دستوریه قوی تر باشد پس
 پس ثلث است اما نسبت با قمر که اگر یک باشد بشرط
 اتصال مدینه و آن وقتی باشد که قرآن مقابل کوکب
 در گذشته باشد و مقارنه نرسیده و اینجا قوی تر
 پس ثلث پس پس قوس نوع دوم آنکه کوکب بر یکی از دو
 خود یا از بعد از آن بزرگی مقدار بعد خانه او باشد
 از خانه و از آن نیز مثلا مشتری در حوت باشد و قمر در
 سرطان یا عقرب یا قناری یا اسد یا میزان نوع سوم
 که از شرف است در کوکب علوی و کمال تغریب
 در کوکب سفلی و آن بعد کوکب علو بیت از افتاب

و اگر

مقدار شصت درج بعد از احتراق و سفلی را در تقویم
 باید نگاه کرد که چون بعد از احتراق استقامت یغایت
 رسد از افتاب و آغاز کی خواهند کرد در کمال تغریبات
 و چون کوکب بدین طریق در دستوریه یا دیگر یا هر خط
 و تغریب محسوب نباشد نوع چهارم آنکه صاحب طالع
 باشد و صاحب طالع و این دستوریه اگر بر خط
 هر دو اتفاق افتد قبها و الا بر جیت معتبر است در تقویم
 و دستوریه یکی از دلائل عظام سلطنت است بشرط آنکه این
 صاحب طالع را بود و دیگر کوکب نیز بنوع اول در دستوریه
 یکدیگر می باشند یعنی کوکب یکدیگر و در دستوریه کوکب که آن
 دو می باشد و اگر غیر صاحب طالع بود هم دلیل سعاد باشد و گاه
 یا که کوکب در دستوریه هر دو نیز یا بنوع اول در دستوریه
 دستوریه چتر تیرین شرط است یعنی هر یکی در ولایت خود
 باشد و آن کوکب در خانه یا شرف و این کمال قوه و معاد

والم

کوکب باشد از تیرین **نجم استیلا** یعنی نظر کوکب بر خط خود
 بانصاف نظر یا تا نظر و نظر بر جیت کافیت اما نظر
 غیر از درجه نشاید و چون چند کوکب بدرجه ناظر
 باشند از آنکه حفظ بیشتر یا مستوی خویم و دیگر از
 شریکی دانیم و هر کوکب که در حفظ خود یا یا هر آن
 حفظ و مضاعف کرد اینم مثلا چون کوکب در خانه باشد
 و ما مستوی بدرجه خواهیم از آن برج که حدوی باشد
 و کوکب در آن درجه نباشد بهر خط خانه را مضاعف کرد این
 و بهر حد را بخود بگذاریم و اگر در خانه و حد یا
 اما در درجه مطلوب بهر حد را مضاعف کرد اینم
 فی الجمله کوکبی که صاحب خط درجه مطلوب بود و چون وضع
 وی شریک خط درجه مطلوب شود بهر آن خط مضاعف شود
 مثلا بر درجه بجم و دقیقه و از دهان قوس خواهیم
 که مستوی طلب کنیم در جدول نهائی و این درجه

و زحل
 خانه مشتری است و حد مشتری و مثلثه مشتری
 و وجه عطارد و درجهان مشتری و نه بر نه و
 انشاع شری زحل و ارد جان عطارد و به قیاس مشتری
 و نیم هر شمس مشتری در درجه پانزدهم این جهت
 و هم گواهی ناظر ند پس هر خانه مشتری مضاعف
 و اگر مشتری در او این برج یا با درجه و قیاس
 مذکور جمیع خطوط مذکور را مضاعف باید کرد و اگر
 مثلا در درجه ششم باشد خط به قیاس را نشاید مضاعف
 کرد زیرا که در آن صاحب نیست اما این حال گواهی را
 بر حکم و فرمان دلالت کند پس اگر صاحب طالع بر طالع
 مستوط باشد اختیار مولود در دست وی باشد
 و الا نباشد یعنی اگر صاحب دیگر خانه مستوط باشد
 اختیار مولود در دست کسی باشد که بدان خانه
 پس اگر صاحب مستوط باشد در دست معاونان

و اگر صاحبیم باشد در دست برادر و همچنین
 و صاحب چهارم پدر و صاحب پنجم فرزند و معشوق
 و صاحب ششم عم و عمو و خدمتکار و صاحب هفتم زن
 و شریک صاحب هشتم پدر معشوق یا خدمتکار
 و برادر و صاحب نهم برادر زن و صاحب دهم
 مادر و استاد و عیال و دکان و صاحب یازدهم
 دوستان و وزیر و صاحب دوازدهم دشمنان
 و منافقان و مستوط قوی حال را حکم ظاهر تر باشد
 اما اگر صاحب طالع بر طالع و خانه دیگر مستوط باشد
 اختیار مولود و اختیار عیسویات از خانه از طالع
 مولود در دست مولود باشد ایست آنچه را معلوم
 شده است در باب مستوط اما بطریق در این باب
 خانه و ظرف و حد و مثلثه اول و دوم را اعتبار کند
 و دیگر خطوط را معتبر نداند زیرا که هر آنکه خطوط ذایت

بحقیقت اینها اندیکر اندوی به خطوط معلوم ^{بود}
 و بعد از زمان او معلوم ^{ششم} ^{حلی} یعنی بود
 کوکب نهاری چون زحل و مشتری و اقمار و عطارد
 و قمر که دلالت کنند بر نیکو و قید و کون غیر
 اینها ^{مستقیم} افتاد است بر وز بالا و زمین و شب
 زیر زمین در برج مذکور و کوکب یعنی مریخ و زهره
 و قمر و قمر که دلالت کنند بر افوتت بر وز زیر زمین
 و ذنبت بالای زمین در برج مؤنث پس بیاید
 دانست که کوکب علوی بعد از احتراق تا مقام ^{مستقیم}
 دلالت بر تند گیر کنند و بعد از مقابل تا احتراق
 بر تانیت و قمر بر عکس این باشد و زهره در تشریق
 بر تند گیر دلالت کنند و در تغریب بر تانیت و عطارد
 اسباب مذکور بسیار تند تشریق و نظر کوکب مذکور
 و برج مذکور و ربع مذکور و پلنت مذکور و درجه مذکور

و اگر

و اسباب تانیت تغریب و آنچه عکس آنها باشد که
 در بعضی بار این اسباب بیاید شش در چنانکه تشریق
 شش بهره باشد و نظر کوکب مذکور انحراف و اگر
 در کوکب یا بیشتر ناظر باشند هر یک را پنج و برج
 مذکور را چهار و ربع مذکور را سه و پلنت مذکور
 دو و درجه مذکور را یکی و اسباب تانیت هم
 قیاس پس هر یک کدام که غالب بود حکم
 بر آن باید کرد و این حال دلالت کند بر قوت
 ترکیب و دراز و عمر هر کوکب که در حلی
 خود بود چیز و برج مذکور و مؤنث را در کربان
 حساب بیاید کرد ^{هفتم} ^{طریقه} ^{یوم} یعنی بودن
 کوکب در رجائی که مابین شش و نین باشد و آن
 از نوزدهم درجه حمل تا سیم درجه ثور و این
 حظ در نین بین بغایت قوی باشد و دلالت

بر جلال و بها و نیکی سیرت و قوت نور و بره
 هر یک از این قوتها درین مرتبه هشت باشد
 و بدست و دوا فی مراتب اول **تفریق علوی**
و تفریق سفلی یعنی بعد که کبک علوی از افتاب بعد از
 احتراق زیاد از پانزده درجه و کمتر از شصت
 یا کم و بعد که کبک سفلی بعد از احتراق استقامت
 پیشتر از پانزده درجه یا کم و این حالت دلالت
 بر جاه و منصب بلند پیشتر از شاه **دوم بیت**
اقبال یعنی تند و ان طالع است و در هر وقت
 و چهارم و این خط تر از این حقیر محسوب نیست
 زیرا که این همان ایتر است یعنی اما چون
 دیگر بخلاف **بیت** شرط خانه و شرف داشته اند
 چون کبک در خانه و شرف نبود و در وند بود
 از اخطا نیست اقبال گویند از ایتر از و این خلاف

در جبر

مذهب است **سیم درجه طالع** یعنی بعد که کبک
 درجه کرد در وقت ولادت یا اختیار بر افروخته
 کمتر از پنج درجه یا کم پیشتر یا پس تر و این مثابه
 تضعیف یا کم گویند که کبک را کم در طالع مبتدئ
 زیرا که چون مبتدئ در این درجات یا کم
 قوت ایتر از است و این حال زیاده کند
 دلالت مبتدئ را در حیز **چهارم درجه**
 یعنی بعد که کبک از درجه کرد در وقت ولادت
 یا اختیار بر وسط السمان کمتر از پنج درجه
 یا کم پیشتر که بعد از درجه وسط السما باشد
 و این حالت نیز قوت ایتر از را مضاعف
 گرداند در حیز **پنجم درجه** و این
 که کبک را در فکر مثل نقطه باشد که چوت
 حرکت کند و بر جای محاذات آن نقطه رسد

در غایت بعد از آن که عالم را از او جدا کنند و
 او را هر یکی از کواکب در هر تاریخی محاذی نقطه
 باشد از فلک البروج و چون در زمان تاریخی
 ایجابی متعطل است او را هر کواکب تحسین
 در تاریخ نصف النهار اول فروردین قدیم
 که سال شصت و بیست و پنجمین در دیست
 باز نمایم تا هر وقت که خواهند از اینجا بردارند
 اگر در همان تاریخ باشد و اگر در تاریخ باشد
 بعد از آن بر این سال پنجاه و یک ثانیه و بیست
 و پنج ثالثه و چهار و دو رابعه و پنجاه و یک
 بر این افزایش مواضع او جات کواکب حاصل
 از فلک البروج و اگر تاریخ مطلوب پیش از
 تاریخ مذکور باشد به همین نسبت کم کنند و
 دانستن آنکه کواکب را او است یا نه چنان باشد

الحمد لله

۱۰۴
 که نظر کنیم بر مرکز مطلق بنویس و مرکز دهم
 متخیر هرگاه که با اول حمل رسد کواکب را او
 باشد و ما جدلا و جات مواضع مرکز کواکب
 در همین تاریخ بطول **فصل** بنویس تا هر وقت
 که خواهند از همان تاریخ و همان طول خواهند
 از اینجا بردارند و اگر در تاریخ دیگر خواهند
 طول بر مرکز افتاد و هر و عطارد و هر سال یا نه
 بر و بیست و نه درجه و چهار و چهار دقیقه و چهار
 ثانیه و پناه پست و نه درجه و سی و چهار
 و شش ثانیه و هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت
 بیفزایند و بر مرکز هر سال دوازده درجه و
 دوازده دقیقه و چهار و هشت ثانیه و پناه یک
 و هر روز و دقیقه بیفزایند و بر مرکز متری

بهر سال یک ربع و نوزده دقیقه و چهل و سه ثانیه و بهر ماه و
 و بیست و نه دقیقه و سه و چهار ثانیه و بهر روز چهار
 و پنجاه و نه ثانیه بیفزایند و بر هر کس که می خواهد
 ربع و یازده درجه و شانزده دقیقه و بیست ثانیه
 و بهر ماه پانزده درجه و چهل و سه دقیقه و پنجاه ثانیه
 و بهر روز سه و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه بیفزایند
 و بر هر کس که می خواهد شصت ربع و نوزده درجه و چهار
 دقیقه و چهل و سه ثانیه و پنجاه ثانیه و یازده
 رابعه و پنجاه و چهار خامسه و بهر ماه یازده درجه و
 و شش دقیقه و چهل و یک ثانیه و بهر روز بیست و چهار
 درجه و بیست و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه
 بیفزایند و چون بروج از دو وازده زیاده
 دوازده دوازده طرح کنند و چون در جانب
 سی زیاد شود بر هر یک که می خواهد و چون در قایق

ملاحظه

۱۰۵
 درجه گیرند و چون کلام از ماخت اینها که
 بیست و نه درجه رسند با قوس بر اند مراکز مطلقه کوکب
 حاصل آید در طول **قوس** پس اگر در طول دیگر خواهند
 خواهند درین تاریخ ازین مراکز که حاصل شده
 بهر درجه مابین الطولین سی ثانیه از قوس بجا آورند
 می بماند نقصان کنند اگر طول مطلوب زیاده از
 مذکور باشد و اگر کمتر باشد همین نسبت بیفزایند
 و در جدولی را جال خود بگذارند مراکز مطلقه
 کوکب در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود
 پس جدول اول تعدیل و تحجیر که در آخر کتاب
 آورد در آنیم و از برابر مرکز تعدیل بر گیریم و بر مرکز
 افزاییم تا مرکز معدل شود نگاه معلوم کنیم که کوکب
 در اوج است یا نه چنانکه در اول گفتیم اما اگر در اوج
 اوج بتقریب خواهیم که معلوم کنیم اول مواضع

اوجات کو ایک محصل معلوم و در تقویم نظر کنیم
 هرگاه که کوکب با استقامت اول که از قبل از جوع است
 بدان موضع رسند در اوج باشند و ذروه اوج
 دلالت کند بر بلند شدن قدره قامت و همت و کو
 بهار بلند و جلد و اینست

اماد پید کردن	و	و	و	و
اوج تر جوی تقویم	و	و	و	و
نگاه کنیم و در وقت	و	و	و	و
و استقامت معلوم	و	و	و	و
کنیم احتیاج این	و	و	و	و
حاصل باشد و	و	و	و	و
اوج تحقیق و	و	و	و	و
بماند یا نه	و	و	و	و

ششم ذروه و در بر بدانکه ذروه تدویر و طی

نقطه را

نقطه را کویند از محیط فلک تدویر بر سر قطر باشد
 که از مرکز فلک معدل مسیر می کنند و مرکز نشسته است
 و ذروه و سرفی نقطه را کویند از محیط فلک تدویر
 که بر خطیست که از مرکز عالم می گذرد و مرکز نشسته است
 و در این فتن این دو ذروه چنان توان گفت که
 خاصه مطلقه کوکب چو باول نقطه حرار کوکب
 در ذروه وسطی باشد و چون خاصه معدل باول
 حرار کوکب در ذروه سرفی باشد و همیشه خست خست
 اول بذروه وسطی رسند نگاه بند و سرفی و فتن
 بر عکس باشد و ششم چون بندهب جمهور فلک تدویر باشد
 ازین حال مستغنی است و ما دام که کوکب بین الذروه
 باشد و بر لار ذروه دایم نه در نقاط و ما در جدول
 اوجات مواضع خاصات مطلقه کوکب وضع کرده ایم
 در تاریخ و طول مذکور و اینجا جد و ایها و دیم و هرگاه

هفتم منطبق بر وجه یعنی کوکب را عرض نباشد و این
 حال افتاب را دای یا لا و قرار در عقدین اما
 چون در عقد را بر این از خط منطبق بر وجه
 اعتبار کنیم در عقد زنب و این حال دلالت
 کند بر بزرگی و مدد یافتن از ارواح و شرا
 نفس و باریک تن **هشتم جبه** یعنی بود
 کوکب روزی بر روز فوق الارض و شب
 تحت الارض و شبی بر عکس این خط افتاب را دای
 بود و دلالت کند بر قوت حیات و حکم این
 نزد یکست حکم حلب **نهم دفع قوت** و این چنانست
 یا تا که کوکبی خط خود بکوکبی دیگر نکرده و آن
 کوکب قوس سازد بشرط آنکه از کوکب دیگر و یا یا
 نباشد از انقضای وقت خواهیم زد دفع قوت و اگر
 کوکب قوس سازد بشرط آنکه از کوکب دیگر و یا یا

قوت

جبه

خواهیم زد **دفع طبیعت** و این چنانست که کوکبی
 در خط کوکبی باشد و صاحب حفظ نظر کند و این را قبول
 نیز خوانند یا در کوکب در خط یکدیگر باشند و این را طوطی
 از ادفع طبیعتین خوانند و در قبول منظور قوت کرد
 و در دفع طبیعتین هر دو و دفع قوت و دفع طبیعت
 دلالت کنند بر روانی و حاجت و برآمدن مرادات
 بهر جهت هر چه تمامتر هر اگر از مقدار تر یا قدری یا تثلیث
 تا قدر باشد دلالت کنند بر محبت بسیار و در مقابل
 و تر بیع محبت کمتر باشد یا **دهم قبول مکان** یعنی بود
 کوکب در خط خوش قوس حال و عرض ازین سخن است
 که خطوط کوکب از جهت صاحبیت قبول میکنند و در اثبات
 این خط خللی می پند اما سخن در این نیست زیرا که
 این سخن معلوم نکرده ام **دوازدهم ذوالیمین** یعنی
 بود زنت کوکب قوا الارض تحقیق که مطهر شعاع

برد و ترتیب او بالا زمین بانی و با اصطلاح منجرب
 مطهر شعاع ترتیب موضع را گویند از فلک البروج که تقاطع کرده
 بانی بادی را عظیم کرد و نقطه جنوب و شمال گذرد و میان
 نقطه تقاطع او با معدل النهار و نقطه تقاطع معدل
 النهار بادی را عظیم کرد و نقطه شمال و جنوب مرکز
 جرم کوکب و من گذرد ربع دور بانی هر چند از این
 سخن کسی کمتر مخطوط می شود اما اینجا نوشتم و الجمله
 تحقیق این حفظ وقتی شود که از هیچ عرض افق حادث
 کوکب و مطالع مصر و مطارح شعاعات و انوار
 بدیهی صاحب احکام و مذهب اصحاب علم ریاضی تحقیق
 مولانا شالدین و ایکنوی نفعه الله بر حمت معلوم کرده
 باشند و چون کوکب را این حفظ بانی حفظ فوق الارض
 ذکر یاره محسوب بانی و این حفظ دلالت کند بر صفت
 و عمل و ضبط امور و دانستن علم سیاحت **همه قرآن**

یعنی رجین قرآن یا نزد یک قرآن بعد از آنکه جو احد ^{مطهر}
 که از آن حد و مشترک درجه است و مرتب را هشت درجه
 و افتاب را یا نوزده درجه و زهره و عطارد را هفت
 درجه و قمر را ده و نوزده درجه است بر مرکز جرم دیگر رسیده
 بانی یکی **مستعلیست** و یکی **مخفوض** و مستعلی را
 گویند که بذر و اوج یا تیسر یا قطب شمالی نزد یکتر از آن
 دیگر بانی یا موصوف بد و صفت از این بانی و این حفظ
 محسوب مستعلی است و دلالت کند بر طهارت و تحقیق
 امور در خارج **همه درجه صعود** یعنی نظرو
 و شاطر با مشترک و زهره و عطارد و معبود و نظرد وقتی
 باشد و قمر و معبود بودن عطارد است که مستوی بر موضع
 او مشترک یا زهره بانی یا قمر بشرط نظرد وستی یا عطارد و این
 حال احاد دلالت کند بر آسانی و سرعت بر آمدن کار **همه درجه**
 بقوله مصر بانی نباید دانست که رج را با قسام مختلفه ^{قسم}

کرده اند و هر قسم را بگوئی از خمس مخیر نسبت کرده اند
 و این اقسام را حد نام نهاده و نیرین را حد نهاده اند
 زیرا که حد را قیام مقام طبیعت داشته اند و با اتفاق
 جمهور حد مشترک قیام مقام حد شمس است و حد زهر قیام
 مقام حد قمر اگر چه میان طبیعت شمس و مشترک خشکی
 و تر تفاوت است اما چون در تربیت مولود حکم کبیر
 نیرین است و سعادت ایشان پیش از سعادت سعیدین
 در آن باب و تربیت شمس مشترک مناسبت مناسبت و تربیت
 قمر نیز هر دو در دلائل کلی بر امور حیاست حیوت
 شمس حد مشترک با قمر و قمر حد زهر است که در حد
 خود و دیگران حد سعد محسوب نیاید اما این مقدار
 تفاوت است که هر حد انجا مضاعف نشود اما بودن
 کوکب در حد دلائل کند بر ظهور طبیعت آن کوکب در مولود
فصل دوم مکان هم سعادت بداند که هم سعاده موضع را

است
 که در مقام اول و دوم که نزدیک مبداء اتفاق دوم و چهارم
 از فلک مد ویر یابا و نخب سیر وقتی با از حل و مشتری
 و مریخ را که در شبان روز کمتر از دقیقه حرکت کنند
 و زهره و عطارد را وقتی که کمتر از پنج دقیقه حرکت کنند
 و در این موضع از اقامت را میجوایند که پیش از آن
 حرکت کوکب بر خلاف بقایا بوده یا نه و بعد از آن
 بر بوالی شود و حال آنکه مانند از چهار رست و دلا
 کند بر اینده به بود و حیث **دوم وقت سیر** یعنی در حد در
 شبان روز پیش از دو دقیقه حرکت کنند و مشترک
 از پنج دقیقه و مریخ از سی و یک دقیقه و زهره و عطارد
 از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سیزده درجه و یازده دقیقه
 و این مقدار سیر وسط این کوکب است و این حال را
 کند بر حسب در کار با و حصول مرادات بزود **سعد**
 یعنی بودن کوکب در حد و مشترک و زهره و عطارد
 و اگر مسعود بوده یا نه و این حال افراط و تفريط از طبایع

کواکب بر و نبرد و دلالت کند بر آنکه مردم ویرا
 در کار تا محدود و شاکوید و نخستین کنند **جهان طالع اول**
 بدانکه حکم هر برج را از هر برج و دوازده کانه که
 بر یک طبع یافته اند مثلث خوانند و بدان طبع نسبت کنند
 و چنانکه در حمل و اسد و قوس را مثلث انشی خوانند و
 ثور و سنبل و جدی را خاکی و جوزا و میزان و دلو را
 بادی و سرطان و عقرب و حوت را آبی و هر دو کواکب
 از کواکب سبعة که طبع مناسب مثلث یافته اند صفا
 آن مثلث خوانند و کواکب دیگر را که از آن طبع بهر
 دانه یا نشتر یک ایشان سازند چنانکه صفا مثلث
 انشی است و مشتری را خوانند و زحل را نشتر یک ایشان دانند
 و در مثلث خاکی زهره و قمر و مریخ را نشتر یک در مثلث
 هوای رحل و عطارد را مشتری را نشتر یک و در مثلث آبی
 زهره و مریخ را قمر را نشتر یک گویند و این حال در طالع
 روز است و در طالع شبی مقدم صاحبین را مؤخر دارند

و

پس برگاه که طالعها روز شنبه در مثلث انشی یا آبی از هر
 در مثلث خاکی و آبی یا زحل در مثلث بادی یا مریخ گویند در
 اولی است و اگر در طالعها شبی مشتری در مثلث انشی یا
 یا قمر در مثلث خاکی یا عطارد در مثلث بادی یا مریخ در مثلث
 آبی حکم همین باشد چنانچه اولیت صنعت صاحب است صنعت
 اما بر این نیز بهر حفظ گویند مثلث اولی و وجه تسمیه این
 برج به مثلث نظر تلبیس است و این حال دلالت کند بر ظهور
 ضایع کواکب در ثلث اولی و غیر شرط قابلیت و دلیل یا نشتر
 عذاره را که در خورشید و قمر و زحل و مریخ و مشتری
 که نزدیک خانه یا مریخ و جبر و صاحب روز شنبه یا نشتر
صعود و فلک اوج و این حال وقتی یا که مرکز مطلق
 نیز تر و مرکز معدله محجر از شنبه برج زیاده یا کمتری
 وقتی یا که تقویم کواکب از نقطه حقیض گذشت یا نشتر
 و باوج نرسیده و دلالت کند بر پوشیدن طبع صاحب
 و بالیدن قدر و قاعه و دولت روز افزونی و سوار

ششم صعود در فلک تدویر و این وقتی بالخصوص بعد از کوی
 زیاده از شش برج بالا و هنوز کوی بدو و سطحی تر سید با
 و قریب بدو و صری و دلالت کند بر فراخی روز و بدو و قوت
 غذا و معیشت روزانه و قوت **سعود در شمال** یعنی
 عرض کوی شمالی زاید بالا پس این حال دلالت کند بر آبادانی
 خانه و معاش و صفای رنگ و رو و بطریق قوت **ششم**
بودن کوی فوق الارض و این حال دلالت کند بر ظهور
 مدلولات کوی **نهم بودن کوی مذکور در برج مذکور و مؤنه**
در برج مؤنه اما برج مذکور مثلثه است و باد را بدو
 و مؤنه خاکی و آبی و کوی مذکور زحل و مشتری و مریخ
 و کس و مؤنه زهر و قمر و عطارد و مشتری و اسباب
 تذکیر و تائین او پیش ازین گفته ایم و این حال دلالت
 بر قوت ذکوره مردان و انوشت زنان و ظهور فعل
 هر یک از محرک طبعی **عجرا طبعی دهم بری بودن از**
خوسر یعنی بر قران و ترجیح و مقابله و مریخ و نیا

و این حال

و این حال دلالت کند بر این بودن از شهر مردم و شهر و ده
 هر یک از این قوتها در هر شهر و شهر بالا و بهنگام اوسط مراتب
اول استعلا و این غیر از ان استعلاست که بر شهر ازین گفته
 بودیم در عرفان و اولاد ازین است که کوی در دهم و یازدهم
 کوی بالا بر جیت و این حال بر حمت دلالت کند **دوم در شمال**
 یعنی بودن کوی میان مرکز و طالع بر توالی یا میان مرکز
 رابع و سابع بر توالی و این حال بر قوت دلالت کند **در شمال**
شمال یعنی کوی منتهی میان منطقه البروج و قطب شمالی
 اگر هر لحظه بعد از منطقه البروج زیاده میشود از شمالی
 و صاعد خوانند و بهر حفظ آن پیش ازین گذشت و اگر هر لحظه
 کمتر میشود از شمالی باطل گویند و بهر حفظ او در هر مرتبه
 و این حال دلالت کند بر آبادانی باغ و بستان و صفای لوت
 بدن و کثرت ارتقا عت **چهارم زیادت بری و این وقتی**
 است که کوی در نطق دوم و سیم بالا از در و فلک و ما
 جدول نطقا در آخر این رساله پیاوریم و طریقه عمل

در اینجا ایراد کنیم اما قرا زیاد نور و قی با آنکه از تریج
اول شش گذشت با آنکه تریج دوم تریج و این دلالت
بر سخی رنگ و روشن صورت و نیز **ص** **نیم**
زیادت قدس و این نیز منافقت با آن دلالت کند بر سخی
تن **ششم زیادت سیر** یعنی سیر کوکب در تریج یا در او ان
استقامت یا در تناقص یا در حین رجعت و این حال دلالت
کند بر ترقی **فصل هفتم زیادت حد** و این حال بحال فلک
اوج در نطاسم و چهارم یا در فلک ویر در نطق
اول و دوم پس که مرکز مطلق نیز و مرکز معدوم
مختص به شتر از شش برج یا کوکب اید در حد
باشند **حد** اگر خام صفت معدوم کمتر از شش برج یا
حکم همین یا در فلک ویر و این حال دلالت کند
بر کمزرت اقربا و جبر کذب یا در از قیمت فروخته
ششم زیادت عد و این حال بحال و در فلک در نطق اول
و دوم یا در دلالت کند بر چیز که قیمت بود و بقیه فروخته

نیم اول

نیم در سعادته قرا اید آنکه در هر برج درجه چند
که چون کوکب در اینجا با آن دلالت کند بر شرف و زینت و یافتن
جاه ناگاه و ان درجات را در آخر کتاب بخود و باز نایم
دوم در جبر و ان نیز بخود و معلوم شود و بودن کوکب
در ان درجات دلیل ظهور لون ان کوکب بود **یازدهم**
درجه مطلق زحل را خاص سبب مناسبت و حکم از خط نیز
مثلا حکم خط گذشت است **دوازدهم مثلثه اولی** **سعد** یعنی بود
کوکب در مثلثه اولی مشترک و زهره و عطارد و معبود
اگر بنظر دوشی ناظر باشند و این حال دلالت کند بر تربیت
یا فتن از بزرگان و هم سفره با ایشان **سیر دهم ربع مذکر**
کوکب مذکر را و ربع مؤنث کوکب مؤنث را اید آنکه فلک البروج
بدو ابر عظیم که یکی دایره افق و یکی دایره نصف النهار است
پنجهار قسم شود در اکثر از افق مشرق تا دایره نصف النهار
فوق الارض مذکر یا ان ربع مقابل و راست یعنی از افق
مغرب تا دایره نصف النهار تحت الارض و ان دو ربع دیگر

مؤنت و این حال دلالت کند بر کمال خلقت **چهارم وجه**
 بد آنکه فلک البروج را با قسام تناسل و شش قسم کرده اند
 و از اوج نام نهاده اند و صاحب قسم اول از حمل مرتفع را
 یافتند و صاحب قسم دوم شش و هم چنین بترتیب افلاک
 یعنی صاحب قسم سوم از سه و صاحب قسم چهارم که قسم اول
 نور است عطارد را و صاحب قسم پنجم قمر را و چون قسمت قمر
 رسید ابتدا از حمل کرد تا قسم اخرا صورت قمر را رسید
 و بودن کوکب در وجه خود دلالت کند بر ظهور صورت
 او در مولود یا در شخصی که منسوبیت بدان کوکب در
 طالع مولود یا نزد **هم نهم** بد آنکه فلک البروج را
 بصد و هشت قسم کرده اند که هر قسم سه درجه و بیست و پنج دقیقه
 و قسم اول از حمل مرتفع داده اند و باقی قسام بترتیب
 نصاحت برج داده اند تا قسم اخرا صورت شمس را رسیده است
 و در آخر کتاب جدول وجه و زهرات تحت سهولت حساب می آوریم
 و این حفظ دلائل **شانزدهم مثلث** تا به غیر بودن رتبه دوم

مؤنت

مثلث در وی و تحت این پش ازین گذشت و این حال
 دلیل لباس و غذا مشروب و دوستان با **پنجم**
اشاعشیه و آنرا دوازده بهره نیز خوانند بدانکه هر یک
 دوازده قسم کرده اند که هر قسم دو درجه و نیم یا دو قسم
 اول از هر برج بصاحب برج دادند و قسم دوم بصاحب
 برج دوم و باقی اقسام بترتیب برج بکواکب
 داده اند تا قسم دوازدهم بصاحب برج دوازدهم
 و این نیز مجدداً در آخر کتاب خواهیم رسید نمود و این
 و حال دلالت کند بر فرزندان و بر عدالت قوت شهوات
 و عفت **کلمه** و صحت نطفه و آلات تناسل و نیز دلالت
 بر ملاقات مولود با هر صنف از متسوبات طالع خود
 و بهره هر یک ازین قوتها در این مرتبه پنج یا نه و هفده ادق **ملاکت**
اول بیت مایل بغیر بیت دوم از طالع اگر چه بیستم و هشتم
 و یازدهم نیز مایلند اما الحاح مراد از بیت مایل دوم
 بیت دوم است و بودن کوکب درین خانه یکی از قوتهاست

مرکز را و این حال دلالت کند بر بلیت یا قوت بدت
 و پذیرفتن غدا دوم **فرج** یعنی بودن عطارد در طالع
 یا نه در پنجم یا ششم در هفتم یا هجدهم یا بیستم یا مشترک
 مان جل در دوازدهم یا بیستم و چون لحاظ
 در فرج باشند ضعف بلیت ادبار ایشان محسوب
 م بنا بر این و چون نیل در فرج باشند ضعف بلیت
 زانرا غیر اقط محسوب بنا بر این و اجازد لیلست
 بر جور رسد از کارها و حالها خود کافا الله
 تعالی که خرب با لایم فرج و **بلیت قوت**
 یعنی بودن کواکب افتاب در دهم یا یازدهم یا چهارم یا نهم
 در بیستم یا مشترک در دوم یا هجدهم یا بیستم یا نه در هفتم
 یا عطارد در هفتم و چون جل در بلیت قوت یا نه
 ضعف بلیت نام محسوب بنا بر این و چون عطارد
 در قوت باشند ضعف بلیت زانرا غیر اقط محسوب
 بنا بر این و این حال دلالت کند بر قوت و قوه **چهارم بلیت ملک**

و کواکب

کوکب مذکور و موثقت موثقت را بدان که طالع و هر خاد که
 عدا و طاعت مذکور است و این عدد او جفتت موثقت
 و این حال لیل یا رسائی یا **پنجم بلیت سعد** یعنی بودن
 کوکب در خانه مشرک و هر عطارد مسعود و غیرین
 اگر نظر مودت ناظر باشند بشرط آنکه در و بال و بیوط
 بنا بر این و این حال دلالت کند بر پرورش یافتن در
 سایر بزرگان و منفعت از ایشان و تان روی
ششم بلیت ثانی سعد و این حال دلالت کند بر نادر
 از طرف معشوق ولادت و خوردن شیرینها
هفتم بلیت نهر یعنی بودن کوکب در برقی که صاحب
 و قوت حال بنا بر این و دلالت کند بر توطن در
 که ملک برقرار یا نه و ایدان یا نه **هفتم اعانت**
 بر کوکب که صاحب برج شرف کوکب دیگر یا نه آن کوکب
 یا نه کند در حین نظر چنانکه مرغ افتاب یا نه
 و این طالع قوت صاحب خط شرف را یا نه صاحب برج را

ودلالت کند بر غایت یافتن از بزرگان و سران
 بعضی ایشان و مدد یافتن در امور **نهم است**
 هرگاه که کوکی در شرف یا از خواهر از صاحب برج شرف
 در جبین نظیر صاحب برج و برادر کند و این قوت در
 کوکی با آن ودلالت کند بر آنکه از کسی چشم بپاید
 و آنکس و بر این مرتبه بلند رساند **دهم** یعنی کوکی
 با آن کوکی دیگر که با و دوست با آن قوت حال بود و او ترکند
 و این حال دلالت کند بر مدد یافتن در جبین در ماندن و این
 خط مشهورست بکوکی ضعیف **یازدهم** **سکافا** یعنی
 کوکی ضعیف بوده با آن در جبین قوت قوی و آنکه قوی
 بوده با آن ضعیف شود و با هم نظر کنند پس خط بر و
 با آن ودلالت کند بر فریاد رسیدن فریاد رسنده خود اما
 باید داشت که دوستان افتاب ماه من و مشتری اند
 و دوستان ماه افتاب عطارد و ستان زحل و عطارد
 و دوستان مشتری و زحل و دوستان من و قمر و

دست

ان برج داده اند و قسم دوم را بکوکی که فلک و شیب فلک
 صاحب آن برج است چنانکه قسم اول از عمل میر و قسم دوم
 بشمار داده اند تا قسم رسیده است بیشتر و این حال
 دلالت کند خدمت کاران و توابع و بهره بر یکدیگر
 قوت دارند مرتبه چهارست و پانزده حقیق اثر اعلی مراتب
اول و **دوم** و این حال بر تناسب اعضا و حسن صورت
 دلالت کند **دوم** **نهم** و این حال دلالت کند
 بر خیرت و دار **سیم** **اثنا عشر** **سعد** و دلالت کند بر ملاقا
 دوستان و بهره بر این قوت دارند مرتبه سیزده و هفت
 اوسط مراتب **اول** **دو** **دهان** **سعد** دلالت کند بر ضعف
 از محبوب و مدد از و حایز محبت **دوم** **ازدجان** **سعد**
 دلیل بود بر بزرگی یافتن **سیم** **هفت** **سعد** دلالت کند بر خدمت
 نیکو صورت و نیکو سیرت و خدمتکار و صنعت کار **چهارم** **در** **منا** **سیر**
 یعنی درجه مذکور مذکور و درجه منشتر و این را

خدمتکار و توابع

مخالف مواضع مزاج
 ۱۰ و ۱۱ زحل ۱۵
 ۱۱ و ۱۲ مشتری ۱۵
 ۱۲ و ۱۳ مریخ ۱۵
 ۱۳ و ۱۴ زحل ۱۵
 ۱۴ و ۱۵ زحل ۱۵
 ۱۵ و ۱۶ عطارد ۱۵
 ۱۶ و ۱۷ قمر ۱۵

سواقیو
۱۵۷۲ سال اول - ۵۶ رطار

مستتر ۶- ۵۰۰

سرخ و کرمی
سرخ و کرمی

سفر ۷۷ و ۷۸

عطار - ۲۰۵
عمر ۲۷

فرمان علی بن ابی طالب

دوست دارد و از حال دلافت کند بر عشق چهارم **مستقیم**
الطلوع بداند که از سر سلطان ناصر حیدر بر تو **المستقیم** الطلوع

و این حال دلالت کند بر تحول و سقوط و خفا و امور و فساد
لون و ضعف یا صره و تحریف بسیار **چهارم درجه بقیع عرقه**
بیشتر را خاص و آن درجه است که پایین درجه بهبوط
بیشتر یا یعنی بوزده درجه میزان تا سه درجه اعظم
و حال دلالت کند بر حوالیت و رختن متن **پنجم انحطاط**
فلك یعنی فلك کواکب بر فلك افق یا بر فلك منصف دایره
مخصوص بزم و عطارد و قمر است و دلالت کند بر ذوات
ذاتی و پستی همت **ششم حروف مقدم و دو ترجیح وی**
یعنی بعد کواکب از جرم و مقدم که از پنج درجه یا از یازده
درجه و این حال دلالت کند بر مرکب معاجات و هر یک
از این ضعفها در مرتبه همت یا اولیست و دو اول
مراتب **اول تعزیه علو و تشریق سفلی** و این حال دلالت
کند بر افتادن از منزلت **دوم بعد از منطقه** یعنی کواکب
در نهایت عرض جنوبی یا شمالی و دلالت کند بر ورم اعضا
الاستیة یعنی بعد کواکب از درجه طالع صد و هشتاد و پنج درجه

و این حال

و این حال دلالت کند بر بزم و گرفتار شدن در رخت
چهارم درجه بیت رابع یعنی بودن کواکب بر دایره نصف
النهار تحت الارض و این حال دلالت کند بر افتادن در چاه
و از غبار و ماندن در زیر دیوار و افتادن چیز بر بالا
وی **پنجم بیت ثامن** مکرر حرار و دلیلی بود بر مرتبه
اسباب موت و کارنا بر خطرناک کردن **ششم نقطه استیفاء**
و این حال وقتی که مرکز مطلق نیز بر مرکز معدل
متحرک یا و میزان رسد و دلالت کند بر افتادن از کواکب
و کرات بلند و از چهار یا یا **هفتم حقیق تمیز** و این
از وقتی که خاصه مطلقه با اول میزان رسیده باشد
تا وقتی که خاصه معدل با اول میزان رسد و دلالت کند
بر افتادن از کواکب و بلند و درخت و این **حقیق**
دلیل کواکب و قیامت اند **ششم و الیسارین** و این
حال عکس الیمین یا و دلالت کند بر عجز در صناعتهای
و پنهان شدن در سردابها و بی قوتی **همه انکار** یعنی کواکب

در وبال و بهو طو کوبی دیگر با و بدان کوبه نظر کنندان کوبه
 کو برادر و بال یا بهو طو خود بیند نظر ویرا قبول نکند و این
 کوبه ناظر بود و دلالت کند بر ناقص بودن پیش مردم و
دلم نیست اد بار یعنی بودن کوبه در ششم و دوازدهم طالع
 بدان حساست که در ابتزاز مذکور است و این حالت است
 بر اندک مردم ویران نشناستند و اگر نشناستند صحبت ویرا
 تا خوش دارد و او را حقیر شمرند و او را بی و شفقت راند
 بر تنه بی ضرورت **باز دهم** کاشتن کوبه زیر عمر یعنی
 در قرآن مستعملی باشد و این حالت دلالت بر گشتن شد
 کند در دست عدو و زهر خوردن **دوازدهم** عمارت یعنی
 بنظر عداوت یعنی بودن کوبه در تریع و مقایله حل
 و مریخ و عطارد منحوس و این حالت دلالت کند بر
 اعدا و محضرت از ایشان و خوردن طعامها و زهر خوردن
سیزدهم قطع النور و این حد دو نوع بود و هر دو
 جز در قرآن نباشد یکی اندک کوبه نزد یکیم باشد و یکیم

خود

و کوبه

سیم
 خوراک کوبه
 کوبه
 کوبه

و متوسط طو کوبه و از و بگذرد بطو قطع کند نور سریع
 از متوسط پس این ضعف متوسط با با نفع دیگران
 متوسط و بطو و ربع راجع شود و از بطو در کلمه و در
 میان بطو و متوسط حالت شود و قطع کند نور متوسط را
 از بطو پس این ضعف بطو با با و اول دلالت بر قناتن
 امید و نام را در و تحیر **چهاردهم** منع نور یعنی سریع
 خواهد که بطو پیوندد و متوسط در میان حایل و مانع شود
 پس این ضعف بطو با با و اول دلالت کند بر تلف هدایا
 و ضایع شدن حقوق و اموال و بغارت رفتن
 اسبیل و رسیدن مطعومات و بر بد بکران و این
 حالت نیز جز در مقدار نباشد **پانزدهم** انکسار یعنی در
 نزد یک اتصال یکی از دو کوبه راجع شود و اگر نه
 بوده با یا مستقیم شود اگر راجع بوده یا و انصال
 تمام نکند پس دلالت کند بر تمام نماندن کارها و بیست
 مردم از شفقت با و روند این فقیر است که این حال

باشد متوسط طو کوبه
 سیم

و قیست که قران ذروه وسطی و کوی که ذروه مرئی
گذشته باشند و مقصود کوی که نصف مرئی
نرسیده باشند و دلالت کند بر خوردن نیم خورده
مردم و سستی و ریاده رفتن **پنجم بود در جنوب** و این
و حال دلالت کند بر خفه کردن یکند و ریسمان و خراب
شدن وطن **ششم تحت الارض** یعنی بودن کوی که
زیر زمین و این حال دلیل بود بر پنهان شدن در
سرابها و زیر زمینها **هفتم برج مذکور مؤنه را و برج**
مؤنه مذکور را و این حال دلالت کند بر تخت رجا
و تذکر نسا و ضعف مزاج و بی قوتی **هشتم مثلثه**
اولی تحت دلالت کند بر خوردن طعامها و بد قلیل
الغذا اگر مولد احلاط ردیه یا **نهم غریب در مکان**
یعنی بودن کوی که در بی کدران برج نه قوت
داشته یا نه ضعف مثل افتاد بر سبیل و این حال
دلالت کند بر تنه داشتن و خلوه جستن بی فایده

و هر یک از این ضعفها در بر مرتبه شش یا نه و سیزده و ط
اول ربع مذکور یعنی از ربع غیر مقبله دلالت کند بر **فصل**
بر فرومندی و نه در سستی و نبوی **دوم عرض جنوبی** بدانکه
عرض کوی که وقتی که جنوبی بود و نایب بود و مرابط
در جنوب خوانند و چون ناقص یا نه و مرابط خوانند
و عرض جنوبی صاعد دلالت کند بر خرابی خانه و مقام
و پیکانی و کم اتفاق مردم و با **و رسم نقصان** و این
صند زیاد نورست و دلالت کند بر تیرگی رنگ و قبح صورت
چهارم نقصان قدر و این صند زیادت قدرت دلالت
بر لغوی تر **پنجم نقصان عدد** و این صند زیادت عدد
و دلالت کند بر فروخته شدن چیزی و بیکت از قیمت خود
ششم نقصان سیر در استقامت و زیادت سیر رجوع
و دلیل بود بر تنزل کار **هفتم نقصان حسیه** دلالت
بر قلت اولاد و اتباع و بی قیمت چیزی و قلت **هشتم**
نهم و درجات یا آری نه بحد و معلوم شود و دلالت کند بر افتادن

بجای آنکه در این کتاب

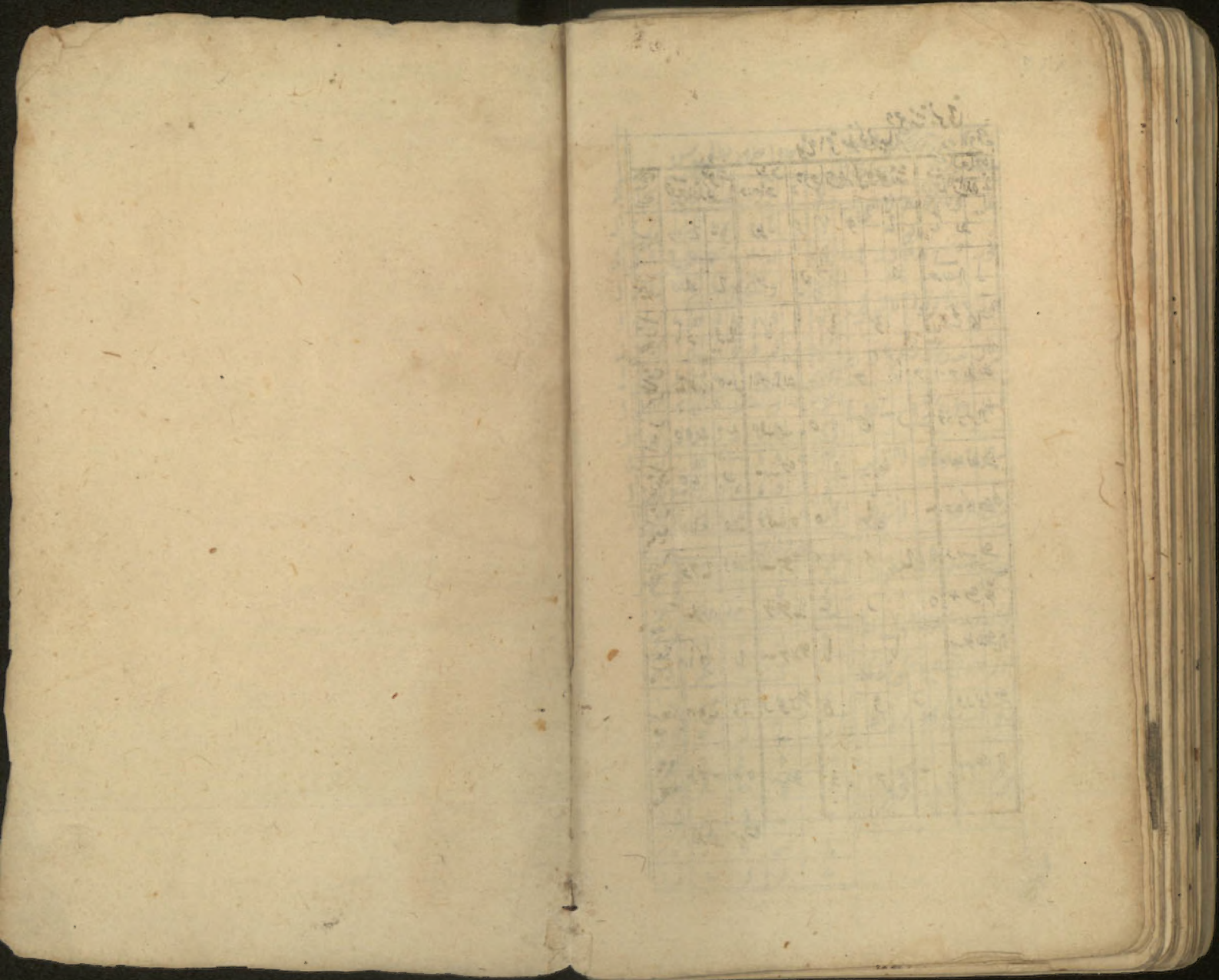
ازین ضعفها درین مرتبه است و ده اسط مراتب اول **خمس**
 دلالت کند برهم نشینی یا شناسان و تحریک و حایضه بعض
 دوم ارد جان **خمس** دلالت بر مرتبه پستی یا **سیم** است **خمس** دلالت
 خدمتکاران بد شکل بد کردار و خاصیت بود **جهام** در **خمس**
 ازین نیز بخود معلوم شود و دلیل قلاسه و کند درین یا
خمس درجه **خمس** یعنی درجه مذکور مؤنت را و مؤنت مذکور
 دلیل جبر مردان و سیلیکی نان یا **خمس** درجه **خمس** درجه
 نیز بر خاص دلیل کور یا **خمس** و این درجات هم بخود و اینها
مقام **خمس** **خمس** یعنی بودن کوکب در نصفی که از درجه رابع بود یا
 یا درجه کعاز بر توالی دلالت کند بر سکون در مغایر یا جابها
خمس **خمس** **خمس** یعنی بودن کوکب در برجی که مخالف خود یا
 دلالت کند بر ضعف مزاج **خمس** **خمس** **خمس** یعنی بودن کوکب در
 که مخالف خودی بود دلالت کند بر بد خلقی و مباحون مخالف
 در هر را که در متن دو خط بود یکی گرفتیم ضعفها را و سطر مراتب
 و بهره هر یکی ازین ضعفها درین مرتبه و یا **خمس** و سادق مراتب

دلا

اول **برج** **خمس** یعنی از میزان تا سر حمل بر توالی دلیل خانه
 بد هوا و گرم و تاریک یا **دوم** **برج** **خمس** یعنی بودن کوکب
 در دوازدهم خانه خود دلالت کند بر متن انگیز و فریفته
 نمان بسخن دشمنان **سوم** **برج** **خمس** **خمس** دلالت کند
 بر خواب و پیداری اعتداله و بهره هر یکی ازین ضعفها در
 مرتبه یکی یا **والله اعلم** اینست مراتب قوتها و ضعفها بر
 متناظران که تقلید متعدها قیول کرده اند و بعضی از آنها
 واقف شده اند و از بعضی واقف شده اند اما باید دانست
 که چنانکه **خمس** **خمس** است که در بعضی امور توانا و در بعضی نایا
خمس **خمس** است از سیارات که قوت و ضعف او نسبت باندولان
 یا هم ایستاده نیست پس باید که در وقت احکام از مقدار از قوت
 و ضعف که در علم استخراج کند بر تیب عدد بهره هر یکی در زیر
 و بر سر وضع کند و مجموع اعداد قوت جدا و ضعف جدا بنویسند
 و اقلا از اکثر نقصان کند تا معلوم شود که قوت از ضعف یا ضعف
 قوت بخند مرتبه زیاد است حکم بر حال میکند **فایده** باید دانست

که اثر بچکدام از قوه و منفعت با وجود غالبیت یک طرف باطل است
مگر بضد اما این مقدار یا با کمالیه و دوز و اثر مغلوب نیز ظاهر شود
قائده بیاید آنست که محسوسات در احکام و اختیارات مراتب
حفظه بکند مثلا در امور دولت و سلطنت هیچ حقی از حرم ثابت
سعد و درجه و بروج کثرت و تسویر بر نیاید و در امور مالی و تجارت
زیادت عدد و ن زیادت حساب و زیادت سیر و ن زیادت نور و
و درجات سعادت و نه هرات بروج ان محفوظ عظیم اثر اعلی مرتب یا
و در طلب فرزند اثنا عشره اصل عظیم است و در تقشوق مثلث و در
و در حکم کمالی مولود و وجه و در علم و کمال نفس درجات شرف و درجات
سعادت از هم محفوظ مؤثر ترند **قائده** بیاید آنست که کویا بر موجودات
سفلد لالت و نفع آتی و عرض ذاتی آنست که بکند شرف و بروج باطل
مثلا لالت زحل بر سیاره و عرض آنکه بکند شرف و بروج باطل مثلا لالت زحل
دالت بر امور قیمه مذمومه است و سعد بر رایر عکس نیز بر امور
که مستحقان از ملولالات سعادت است چون در دور دیگر همان امر مذموم
نمود در نفع دالت نخبین در باید والله اعلم

جدول وجوه	در چنان	از دجان	در چنان	از دجان	در چنان
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰







خطی "نہ"